

احقاقی اسکویی، عبدالرسول، ۱۳۰۷-۱۳۸۲

ولایت از دیدگاه قرآن/تالیف عبدالرسول احقاقی- تهران: عبدالرسول احقاقی، ۱۴۱۴ق. ۱۳۷۲-۱۳۸۲

ISBN 964-8521-00-x

۲۰۰۰ریال(ج.۲)

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا

جلد دوم این کتاب در سال ۱۳۸۳ توسط انتشارات روشن ضمیر منتشر شده است.

کتابنامه بصورت زیرنویس.

مندرجات: ج.۱. ولایت از دیدگاه قرآن مجید. —ج.۲. مقدمه ای بر علم تفسیر قرآن-

ج.۲.(چاپ سوم:۱۳۸۳).

۱. ولایت - جنبه های قرآنی. ۲. تفسیر . الف. عنوان.

۲۹۷/۱۵۹

۱۳ الف و ۸ و BP104/

*۱۷۸۴-۷۲م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات روشن ضمیر : تهران - خ یاخچی آباد- بین چهارراه حمزه و عباسی - کوچه شهید

معظم- پ ۱۴۵

نام کتاب: ولایت از دیدگاه قرآن

مؤلف: آیت الله حاج میرزا حسن حائری احقاقی

ناشر: انتشارات روشن ضمیر(تلفن: ۰۴۴۶-۵۵۰۰۴۴۶-۰۹۱۲۲۳۴۳۵۴۶)

نوبت چاپ: سوم/ بهار ۱۳۸۴

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

چاپ: اتحاد

لیتوگرافی: البرز

قیمت: ۲۰۰۰۰ ریال



بسم الله الرحمن الرحيم

مختصری از زندگی آیت الله احقاقی «ره»

الحمد لله الذي يرفع درجات علماء الربانيين المجتهدين العاملين ويفضلهم على عباده المؤمنين المتقين. ويجعل مدادهم في نشر الدعوة الاسلاميه، و تبیین العقائد الاصوليه، وفي ردّ شبهات المعاندين والكافرين افضل من دماء شهداءهم في سبيل دينه المتين، والصلوه والسلام على سيدنا ونبينا محمد خاتم الانبياء والمرسلين وعلى اهل بيته الطاهرين.

حضرت آيه الله معظم، جامع معقول ومنقول، استاد فقه واصول، مجتهد كامل و توانا، سخنور دانا، حكيم الهی، حاج ميرزا

عبدالرسول احقاقی حائری، یکی از استادان تربیت یافته در حوزه‌های علمیه‌ی کربلای معلی، مشهد مقدس، تبریز و تهران بود.

این دانشمند فرزانه و استاد یگانه، در دوازدهم مهرماه سال ۱۳۰۷ هجری شمسی، در شهر کویت در خانواده‌ی علم و ایمان و تقوی و سرشار از محبت اهل بیت هدی علیه‌السلام چشم به دنیا گشود.

در همان خانه‌ی علم و عمل نشو و نما یافت و جسم و روحش با شیرمحبت آل بیت عصمت و طهارت علیه‌السلام سیراب و شاداب گشت و گوش و هوش و زبان و جانش با اسماء مقدس محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم آشنا شد.

در همان ایام طفولیت، به همراه پدر بزرگوارش حضرت آیه‌الله العظمی امام مصلح و عبدصالح حاج میرزا حسن احقاقی حائری که به امر پدر، مرجع عالیقدر علین رتبت، کروبین منزلت، حضرت آیه‌الله العظمی حاج میرزا موسی اعلی‌الله مقامه الشریف به ایران کوچ می‌کرد، به شهرستان اسکو واقع در آذربایجان شرقی آمد، او با راهنمایی پدر در همان شهر از ۶ تا ۷ سالگی به فراگیری قرآن کریم، اصول دین، واجبات و محرمات ضروری شرع مقدس نزد مرحوم سیداحمد مدرس فسقندیسی، پرداخت و نیز کلاسهای اول تا سوم ابتدایی را در مدرسه «شاپور» مشغول شد سپس در معیت خانواده به خراسان کوچ کرد و

چهارم ابتدایی را در مدرسه «ابن‌یمین» مشهود گذراند و آنگاه با سفر به کربلای معلی، پنجم و ششم ابتدایی را در مدرسه «حسینی ایرانی» به پایان رساند.

ملاحظه می‌کنیم که ضرورت تبلیغ دین مقدس اسلام، و نشر فضایل و مناقب اهل بیت (ع)، ایجاب می‌کرده که خانواده مدام در حرکت باشد و به ناچار او نیز باید در این مسافرتها و اقامتها همراه می‌شد.

عمومی بزرگوارش حضرت آیت‌الله العظمی مرحوم مبرور حاج میرزا علی حایری در ایام اقامت خود در احساء حوزه‌ی علمیه‌ای دایر کرد که در آن حکمت، اصول فقه و تفسیر قرآن کریم تدریس می‌شد اسامی عده‌ای از علمای اعلام را که از این حوزه فارغ‌التحصیل شده و به جامعه‌ی اسلامی خدمت‌ها کرده‌اند ذیلاً یادآور می‌شویم:

علامه شیخ محمد هاجری	شیخ ابراهیم اسماعیل
شیخ حسن صحاف	ملاعلی موسی النجاره
شیخ عبدالله عزیزی	شیخ علی بن شیبیب
شیخ حسین غیلی	شیخ محمد بقش
شیخ عبدالله وصیبعی	شیخ کاظم صحاف
شیخ فاضل عالم کامل شیخ احمد ابو علی	
شیخ حسین بن علی بن شیبیب و غیر ایشان	

آیه‌الله العظمی حاج میرزا علی حایری وقتی از احساء به کویت مهاجرت کردند حضرت آیه‌الله العظمی حاج میرزا حسن احقاقی حایری برای اداره‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی یاد شده به احساء هجرت کرد و آن را با نشاط هرچه بیشتر اداره فرمود.

در آن هنگام حضرت آیت الله معظم حاج عبدالرسول احقاقی که در دوران نوجوانی به سر می برد، به معیت پدر به احساء سفر نمود و نزد شیخ جلیل مرحوم مبرور شیخ احمد ابوعلی احسائی به تحصیل علوم دینی و معارف اسلامی پرداخت، و بعد از مدتی همین استاد به پدرش آیت الله حاج میرزا حسن حایری احقاقی پیشنهاد کرد که وی را به زی علما مشرف سازد. در شب ولادت خامس آل عبا حضرت سیدالشهداء علیه آلاف التحیه والثناء در محفلی که به همین مناسبت با شرکت علما و سادات و مردم غیر احساء برپا شده بود پس از خاتمه‌ی مراسم میلاد مقدس و سخنرانی خطبا و مداحی مداحان اهل بیت علیهم السلام، حضرت آیه‌الله حاج میرزا حسن احقاقی حایری بر سر فرزند برومند خود عمامه گذاشت و فرمود: «من جدّ و جدّ» هر کس بکوشد می‌یابد.

او در مسافرت خانواده به ایران در شهرستان تبریز مقیم شد در آن ایام قانون آموزش و پرورش این فرصت را به افراد می‌داد که در صورت توانایی کلاسهای هفتم تا نهم متوسطه را در یک سال امتحان بدهند.

با اینکه وی فقط چهل و پنج روز فرصت داشت که کتابهای این کلاسها را مطالعه کند، در امتحانات شرکت نمود و در کمال تعجب و حیرت همگان، از عهده امتحانات یادشده برآمد.

سال بعد برای شرکت در کلاسهای یازدهم و دوازدهم در «آموزشگاه فرهنگی آذر» ثبت نام کرد و از آنجا که طبق مقررات آموزش و پرورش شرکت در امتحانات دو کلاس به طور همزمان مقدور بود، وی توانست کلاسهای یازدهم و دوازدهم را با نمرات ممتاز پشت سر گذارد.

برای گذراندن کلاس دوازدهم در « دبیرستان لقمان » تبریز ثبت نام کرد و حضوریافت و در امتحانات آن نیز پذیرفته شد

بدین ترتیب او به یاری خدای توانا توانست در عرض دو سال و یک ماه و نیم، کار شش سال را به پایان برساند « وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء »

تحصیل در حوزه‌های علمیه

گفتیم که نامبرده در خانواده‌ی علم و عمل، وایمان و تقوی به دنیا آمد و در دوران کودکی و نوجوانی از محضر اساتیدی چون مرحوم شیخ احمد ابوعلی و خصوصاً پدر بزرگوارش بهره مند شد. علاوه بر آن در مشهد مقدس علم نحو و معانی و بدیع و بیان را از علامه‌ی جلیل‌القدر مرحوم ادیب

نیشابوری، منظومه‌ی سبزواری را از آیه‌الله زین‌الدین میرزا جعفر زاهدی، تفسیر را از محیی‌الدین الهی قمش‌های، عرفان را از کمال سبزواری، و اصول و فقه و حکمت اهل بیت علیهم‌السلام را از پدر بزرگوارش آیه‌الله حاج میرزا حسن احقاقی حایری فراگرفت و پس از برگشت مجدد به تبریز فهم اعجاز قرآن کریم را نزد مرحوم حاج شیخ علی اکبر نحوی تبریزی، مکاسب مرحوم شیخ مرتضی انصاری را نزد میرزا جعفر شیخ الائمه، بحث خارج عروه‌الوثقی را نزد سید جلیل مستنبط غروی و اسفارملاصدرا و بحث خارج تبصره‌ی علامه را نزد حاج سید ابراهیم علوی خویی فرا گرفت. همچنین در بحث‌های حوزوی حاج میرزا فتح شهیدی آیه‌الله میرزا رضی زنوزی و علامه شیخ جعفر زاهدی و آیه‌الله ثقه‌السلام تبریزی حاضر شد.

تحصیلات دانشگاهی

اودرسال ۱۳۳۱ هجری شمسی به دانشکده‌ی معقول و منقول دانشگاه تهران وارد شد و بعد از شش سال با درجه‌ی ممتاز و فارغ‌التحصیل شد.

اجازات او

اساتید اجازه‌ی او عبارتند از:

- ۱- حضرت آیه‌الله العظمی میرزا علی حایری احقاقی
- ۲- حضرت آیه‌الله العظمی حاج میرزا حسن حایری احقاقی
- ۳- حضرت آیه‌الله معظم حاج میرزا فتح‌الله ثقه‌السلام
- ۴- حضرت آیه‌الله معظم حاج میرزا عبدالله ثقه‌السلام
- ۵- حضرت آیه‌الله معظم حاج زین‌الدین میرزا جعفر زاهدی
- ۶- حضرت آیه‌الله معظم حاج سید ابراهیم علوی خویی
- ۷- حضرت آیه‌الله معظم حاج سید کاظم مرعشی

تألیفات او

حضرت آیت‌الله معظم حاج میرزا عبدالرسول احقاقی اغلب خود را در تحصیل و تدریس و تحقیق و تبلیغ گذرانده و در عین حال کتابهای سودمند و فراوانی را تألیف کرده که عدد آنها از ۵۰ می‌گذرد که تعدادی از آنها به حالت مخطوط باقی است و به چاپ نرسیده است.

ولایت از دیدگاه قرآن تألیف این عالم جلیل‌القدر و مجاهد کبیر و نستوه است که هریک از دو جلد آن دوبار به چاپ رسیده و مورد استفاده‌ی اهل فضل به خصوص قشر تحصیل کرده قرار گرفته است.

خاندان بزرگ احقاقی که حدود دویست سال مرجعیت شیعه را به عهده‌ی با کفایت خود داشته است باتوجه به نایاب شدن و کثرت علاقمندان، با چاپ سوم جلد دوم کتاب یادشده توسط این انتشارات موافقت فرمودند. اینجانب پیش از هرچیز مطالعه‌ی دقیق آن را توصیه می‌کنم و سپس به حکم آنکه «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» از موافقت خیرخواهانه‌ی فرد این خاندان جلیله بدینوسیله سپاسگزاری نموده و درانجام کلیه‌ی کارهای خیر و خدایسندانه برایشان همچون گذشته توفیق روزافزون آرزو دارم. و امیدوارم نشر مجدد این کتاب یکی دیگر از ذخایر عقبای آنان باشد.

درخاتمه یادآور می‌شوم شرح زندگی او باید به طور تفصیل جهت استفاده‌ی ارادتمندان جهت درج در کتابهای تاریخی مذهبی تدوین و ارائه شود که از خدای کریم در این باره یاری می‌طلبم و توفیق آن را از پیشگاه حضرات محمد و آل محمد علیهم‌السلام خواهانم.

وفات او

این آیت بزرگ الهی در پایان ماه مبارک رمضان ماه مهمانی خدای کریم مطابق با ۷ آذرماه سال ۱۳۸۲ هجری شمسی به دیار باقی شتافت و خانواده، دوستان و علاقمندان را در سوگ خود نشاند و بدین ترتیب مضمون حدیث شریف

«اذا مات العالم ثلم في الاسلام ثلمه لايسدها شئ» یک بار دیگر تحقق یافت.

پیکر این عالم عامل، عارف کامل با مشایعت کم نظیر علاقمندانمقلدان سوگوار او از اهالی کویت، احساء و غیرهم، با اندوهی جانکاه بین حرمین شریفین (حرم حضرت ابی عبدالله الحسین و حرم حضرت ابی الفضل العباس علیهم صلوات الله و ارواح العالمین لهما الفداه) در تربت مقدس کربلای معلی مدفون گردید.

روانش شاد و با ائمه‌ی کرام علیهم السلام محشور باد. و
آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله
الطیبین الطاهرین .

نشر روشن ضمیر

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه ی مؤلف

الحمد لله رب العالمين والصلاه والسلام على سيدالاولين و
 الآخرين و اشرف الانبياء والمرسلين ابى القاسم محمد وعلى آله
 الطيبين الطاهرين المكرمين المعظمين الذين اذهب الله عنهم
 الرجس وطهرهم تطهيراً . و لعنه الله على اعدائهم اجمعين، آمين
 يارب العالمين.

السلام على اميرالمؤمنين وامام المتقين وسيدالوصيين
 و ابى الاثمه المعصومين.

ای خدای بزرگ.

ای آفریدگار قلم و خرد.

ای لطیف پروردگار بی چون و چند.

آستان بلندپایه و بنده نواز تو را سپاس می گویم که: با انوار
 لایزال اولین مخلوق و آخرین پیامبرت، زوایای بیابان عدم را،
 هستی و حیات دادی.

و با فروغ بی منتهای قرآن و ولایت، تاریکیهای وادی نادانی را
 نور و صفا بخشیدی.

و در میان میلیاردها مخلوقات شناخته و ناشناخته که همه
 را از دریای فیض مطلق بهره و نصیبی است، به این ذره ی
 ناچیز نیز نظری فرمودی و با انعکاس یک شعاع از خورشید تابان

و جهان افروز محمدی(ص) کاشانه‌ی قلبم را روشنی بخشیدی و با تراوش یک قطره از اقیانوس حیات بخش ولایت علوی(ع) طائر روحم را نیرو و توان دادی، تا توانستم...

قلم بردست لرزان گرفته و صفحاتی چند در شرح فضائل و کمالات نامتناهی صاحبان ولایت کلیهات حضرات محمدوآل محمد(ص) از روی نسخه‌ی بی نظیر کتاب توحیدت قرآن کریم، به رشته‌ی تحریر درآورم. و آن دفترچه را به نام کتاب (ولایت از دیدگاه قرآن) به شیفتگان آستان ولایت و شیعیان خالص اهل بیت طهارت تقدیم دارم. بارالها...

با این که می‌دانم و اعتراف می‌کنم که این نوشته‌های نالایق مرا شایستگی مقام والای محبوبان درگاهت و برگزیدگان دربارت محمدوآل محمد(ص) که خود معرف آنان هستی، نمی‌باشد، ولی هرچه هست، نمونه‌ایست از محبت فراوان و شعله‌ای است از اخگر سوزانی که از مهر و ولای آن خوبان جهان هستی بردل ناتوان دارم.

و تو خود مهر و ولای آنان را مایه‌ی حیات و وسیله‌ی نجات قرار داده‌ای، پس:

امید من، به درگاه بنده‌نواز تست که از روی لطف و کرم، این بضاعت مزجاء و برگ‌سبز را به خاطر برگزیدگان درگاهت بپذیری و مایه‌ی امید و ذخیره‌ی آخرت قرار بدهی.

در (اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۲) با توفیقات خدای متعال و توجهات و ذره‌پروری‌های حضرت صاحب ولایت الهیه مولای عالمیان ولی عصر امام زمان حضرت حجه بن الحسن العسکری ارواحنا فداه، موفق به طبع و نشر جلد اول از مجلدات کتاب (ولایت از دیدگاه قرآن) شدم. با این که در خود هیچ بضاعتی نمی‌دیدم و تألیف ناچیز خود را در برابر نوشته‌های نفیس بزرگمردان جهان اسلام و تشیع چون صفری در برابر اعداد به شمار می‌آوردم ولی این کتاب در مدت کوتاهی نشر گردید و نسخه‌هایش به سرعت رو به اتمام نهاد. و از گوشه و کنار کشور و خارج، اساتید بزرگوار و دانشمندان عالی‌مقام و اهل فضل و علم و کمال مخصوصاً نسل جوان و طبقه‌ی تحصیل‌کرده به وسیله‌ی نامه و تلفن و غیره مورد تشویق قرار دادند. و از اثر این ناچیز، استقبال شایانی به عمل آوردند و مرا به طبع و نشر سایر مجلدات این مجموعه تشویق بسیار نمودند.

حقیر نیز، با قلم و بیان قاصرم از تقدیرات و تشویقات این ذوات محترم بی‌نهایت تشکر و سپاسگزاری می‌نمایم و مخصوصاً از بانوی با فضل و کمال و نیکوکار حاجیه خانم دکتر محبوبه صدقی که خدمات شایان و گرانبھائی به جامعه‌ی انسانی نموده و مخصوصاً مخارج طبع و نشر این کتاب را به عهده گرفته‌اند کمال قدردانی می‌کنم، و امیدوارم که این قدم مثبت و اقدام

خیر برای ایشان باقیات الصالحات و ذخیره‌ی آخرت بوده باشد.

بحق محمد و آل الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

باری، محض اطاعت امر سروران گرامیم و با حول و قوه‌ی الهی و اتکاء به توجهات خاص حضرت بقیةالله امام زمان اروحنا فداه به طبع جلد دوم این مجموعه شروع می‌کنم. وما توفیقی الا بالله فهو حسبی و نعم الوکیل.

و چون عده‌ای از جوانان روشنفکر که علاقه‌ای فراوان به فهم و درک مضامین عالی و مفاهیم عمیق قرآن کریم نشان می‌دهند و غالباً در مجالس درس و تفسیر این ناچیز حاضر می‌شوند. از حقیر خواستار شدند که این مجموعه به سبکی نوشته شود تا راهنمایی برای علم تفسیر باشد و طالبین با مراجعه به آن بتوانند با اصطلاحات و قواعد علم تفسیر تا اندازه‌ای آشنا گردند. حقیر نیز هدف اصلی را در تألیف این جلد، مخصوص علم شریف تفسیر نمودم و تا آنجا که مقدرات اجازه می‌داد، اصطلاحات فنی مخصوص علم تفسیر را از مکتب مقدس اهل بیت وحی و طهارت (ع) در این مختصر جمع‌آوری و تشریح کردم و این کتاب را که جلد دوم از مجموعه‌ی مجلدات (ولایت از دیدگاه قرآن) است. به نام (مقدمه‌ای بر علم تفسیر) نامیدم و چون برگ سبزی تقدیم جامعه‌ی علم و ادب نمودم، باشد که خدمتی نا قابل به آستان مقدس قرآن و حضرات محمد و آل محمد (ص) و مجتمع علمی اسلامی نموده باشم.

درخاتمه، از سروران محترمی که وقت عزیزشان را صرف مطالعه‌ی اوراق این کتاب می‌نمایند، تقاضا دارم که اگر در این مجموعه به خطا یا اشتباه چاپی برخورد نمایند با دیده‌ی بزرگواری، عفو و اغماض کنند.

و باز، از جناب عمده‌العارفین آقای حاج شیخ غلامحسین علیزاده که بانی طبع جلد اول این کتاب می‌باشند و هم چنین از بانوی فاضل و ادب‌پرور بانو حاجیه‌دکتر محبوبه صدقی که مصارف طبع و نشر این مجلد را پذیرا شده‌اند، یادی سپاس‌آمیز می‌نمایم و برای ایشان و کلیه‌ی شیعیان آستان مقدس ولایت، توفیق خدمات بیشتری را در راه پیشبرد دین و دانش مسألت می‌نمایم و امیدوارم که با توجهات خداوند کریم متعال و عنایات حضرت صاحب ولایت عظمی و تشویق دوستان مکرم، سایر مجلدات این مجموعه نیز به طبع برسد و بتوانیم هر روز گام نوینی در راه نشر آثار و فضائل مربیان ملکوتی جهان و انسانیت حضرات محمد و آل محمد (ص) که وظیفه‌ی مذهبی و وجدانی هر انسانی است، و همیشه هدف و مقصود نهائی مکتب ماست برداریم. هومولانا، فنعم المولی ونعم النصیر

وانا الاحقر: خادم الشریعه الغراء

الحاج میرزا عبدالرسول الاحقافی

«الحائری»

مقدمه

در (اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۲) با توفیقات خدای متعال و توجهات و ذره‌پروری‌های حضرت صاحب ولایت الاهیّه مولای عالمیان ولی عصر امام زمان حضرت حجه بن الحسن العسکری ارواحنا فداه، موفق به طبع و نشر جلد اول از مجلدات کتاب (ولایت از دیدگاه قرآن) شدم. با این که در خود هیچ بضاعتی نمی‌دیدم و تألیف ناچیز خود را در برابر نوشته‌های نفیس بزرگمردان جهان اسلام و تشیع چون صفری در برابر اعداد به شمار می‌آوردم ولی این کتاب در مدت کوتاهی نشر گردید و نسخه‌هایش به سرعت رو به اتمام نهاد. و از گوشه و کنار کشور و خارج، اساتید بزرگوار و دانشمندان عالی‌مقام و اهل فضل و علم و کمال مخصوصاً نسل جوان و طبقه‌ی تحصیل کرده به وسیله‌ی نامه و تلفن و غیره مورد تشویق قرار دادند. و از اثر این ناچیز، استقبال شایانی به عمل آوردند و مرا به طبع و نشر سایر مجلدات این مجموعه تشویق بسیار نمودند.

حقیر نیز، با قلم و بیان قاصر از تقدیرات و تشویقات این ذوات محترم بی‌نهایت تشکر و سپاسگزاری می‌نمایم و مخصوصاً از بانوی با فضل و کمال و نیکوکار حاجیه خانم دکتر محبوبه صدقی که خدمات شایان و گرانبھائی به جامعه‌ی انسانی نموده و مخصوصاً مخارج طبع و نشر این کتاب را به عهده گرفته‌اند

کمال قدردانی می‌کنم، و امیدوارم که این قدم مثبت و اقدام خیر برای ایشان باقیات الصالحات و ذخیره‌ی آخرت بوده باشد.

بحق محمد و آل‌الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

باری، محض اطاعت امر سروران گرامیم و با حول و قوه‌ی الهی و اتکاء به توجهات خاص حضرت بقیةالله امام زمان اروحنا فداه به طبع جلد دوم این مجموعه شروع می‌کنم. وما توفیقی الا بالله فهو حسبی و نعم الوکیل.

و چون عده‌ای از جوانان روشنفکر که علاقه‌ای فراوان به فهم و درک مضامین عالی و مفاهیم عمیق قرآن کریم نشان می‌دهند و غالباً در مجالس درس و تفسیر این ناچیز حاضر می‌شوند. از حقیر خواستار شدند که این مجموعه به سبکی نوشته شود تا راهنمایی برای علم تفسیر باشد و طالبین با مراجعه به آن بتوانند با اصطلاحات و قواعد علم تفسیر تا اندازه‌ای آشنا گردند. حقیر نیز هدف اصلی را در تألیف این جلد، مخصوص علم شریف تفسیر نمودم و تا آنجا که مقدمات اجازه می‌داد، اصطلاحات فنی مخصوص علم تفسیر را از مکتب مقدس اهل بیت وحی و طهارت (ع) در این مختصر جمع‌آوری و تشریح کردم و این کتاب را که جلد دوم از مجموعه‌ی مجلدات (ولایت از دیدگاه قرآن) است. به نام (مقدمه‌ای بر علم تفسیر) نامیدم و چون برگ سبزی تقدیم جامعه‌ی علم و ادب نمودم، باشد که

خدمتی نا قابل به آستان مقدس قرآن و حضرات محمدوآل محمد(ص) و مجتمع علمی اسلامی نموده باشم. در خاتمه، از سروران محترمی که وقت عزیزشان را صرف مطالعه‌ی اوراق این کتاب می‌نمایند، تقاضا دارم که اگر در این مجموعه به خطا یا اشتباه چاپی برخورد نمایند با دیده‌ی بزرگواری، عفو و اغماض کنند.

و باز، از جناب عمده‌العارفین آقای حاج شیخ غلامحسین علیزاده که بانی طبع جداول این کتاب می‌باشند و هم چنین از بانوی فاضل و ادب‌پرور بانو حاجیه دکتر محبوبه صدقی که مصارف طبع و نشر این مجلد را پذیرا شده‌اند، یادی سپاس‌آمیز می‌نمایم و برای ایشان و کلیه‌ی شیعیان آستان مقدس ولایت، توفیق خدمات بیشتری را در راه پیشبرد دین و دانش مسألت می‌نمایم و امیدوارم که با توجهات خداوند کریم متعال و عنایات حضرت صاحب ولایت عظمی و تشویق دوستان مکرم، سایر مجلدات این مجموعه نیز به طبع برسد و بتوانیم هر روز گام نوینی در راه نشر آثار و فضائل مربیان ملکوتی جهان و انسانیت حضرات محمدوآل محمد(ص) که وظیفه‌ی مذهبی و وجدانی هر انسانی است، و همیشه هدف و مقصود نهائی مکتب ماست برداریم. هو مولانا، فنعم المولی ونعم النصیر

وانا الاحقر: خادم الشریعه الغراء

الحاج میرزا عبدالرسول الاحقاقی

«الحائری»

قرآن کریم:

پدیده‌های آسمانی و جاودانی.

مبتدائی که؛ خبری بزرگ و هیجان‌انگیز در پی داشت.

و اینک: مختصری از این خبر بزرگ، از این کانون انتشار نور و دانش، که چهارده قرن است دیدگان موشکاف بزرگمردان جهان را خیره و مجذوب خود نموده است...

اینک؛ این شما و این تاریخ تمدن بشر، امروز تاریخ دانش و داستان جهش‌های علمی در دسترس همه است، دیگر هیچ چیز پنهان نمانده است. امروز عصر مطبوعات و کتاب است، حتی پیاده‌روهای خیابانهای ما و قفسه‌های خانه‌های ما نیز مزین از کتابهای گوناگون شده است، قدم به جلو بگذارید و غوری در تاریخ تمدن بشر بنمائید، بخوانید، مطالعه کنید، و سپس تفکر و تعمق نمائید، با استدلال صحیح و داوری عادلانه پیش‌روید، به تمام زوایای تاریخ سرکشی کنید...

می‌دانید؟..

بالاخره به این نتیجه‌ی روشن خواهید رسید.

خبری درجهان، از خبرنهیضت و انتشارقرآن بزرگ‌ترو خیره‌کننده‌تر نبوده و نیست و نخواهد بود.

قرآن کریم در تجلی آسمانی خود در مدت کم‌تر از نیم قرن، بیشتر جهان متمدن را مسخر خود ساخت. سطوت آن دنیا را تکان داد. عقلها را از گهواره‌های غفلت برانگیخت و قرار از قاره‌های روی زمین ربود. تحولی بس عمیق در تاریخ ایجاد کرد و عقلهای خردمندان و اندیشمندان جهان را شیفته‌ی خود نمود، آن هم چه شیفتگی؟ جذبه‌ای که تا بی‌نهایت ادامه خواهد داشت.

این نهضت مقدس و جهش آسمانی، نهضت دانش، منطق، عقل، عدل، و نظم مطلق بود. در عین این که به جانهای منقلب و روانهای پر آشوب آرامشی ملکوتی می‌بخشید. از بس پرسر و صدا بود غلغله در جهان افکند و طنین آن در گوش دنیاشناسان از غرش رعد و صاعقه مهیب‌تر شد. این طنین کوبنده و در عین حال آرام‌بخش آسمانی، آنچنان کوس و نوا داشت که تا آخرین مرزهای بشریت نفوذ نمود، جهان را تکان داد و همه را از خواب خرگوشی برخیزانید. آنان مدهوشانه برخاستند و با بهت و حیرت به جانب آن نوای ملکوتی که از فراز کوههای حجاز به سامعه می‌رسید، گوش فرادادند. آنان متحیرانه جستجو می‌کردند می‌خواستند بدانند که آن صدا از کجاست؟ از کیست، چه می‌گوید؟

دنیاشناسان و اندیشمندان جهان آن روز «راز» آن را نمی‌فهمیدند زیرا هنوز توان آن را نداشتند. ولی همین قدر درک می‌کردند، که این انقلاب، زودگذر و کوتاه نخواهد بود. می‌دانستند این خبر سرسلسله‌ی تحولاتی بس عظیم خواهد شد. خبرها و داستانها به دنبال خواهد داشت.

این مبتدا است، تاخبرهای شگفت‌انگیز و معجزه‌آسایش در پی چه خواهد بود؟!..

در اولین درخشش خیره‌کننده‌اش چه کرد؟

در همان نخستین روزهای ظهورش، جهان فرسوده‌ی آن روز را به هیجان آورد و در اولین وهله چنان صنایع متعصب عرب را مقهور کرد و به قدری فصحای گردن فراز آن قوم راتحت تأثیر ملکوتی خود قرارداد و به اندازه‌ی نیروی مقاومت طبیعی آنان را بفرسود، که همگی از شدت شرمندگی و انفعال سر بر گریبان فروبردند و در زوایای خانه‌های خویش پنهان گشتند.

تجلی آن روح بزرگ آسمانی و آن اخگر تابناک جبروتی، قهرمانان میدان سخنوری عرب را مقهور و مغلوب خود ساخت و به اندازه‌ی دیدگان‌شان را خیره نمود که ناچار بر عجز و ناتوانی خود اعتراف نمودند. عده‌ای با رنگهائی پریده و دستهائی لرزان، معلقات ادبی خود را که تا آن روز، مایه‌ی

افتخارشان بود، از دیوارهای خانه‌ی کعبه پائین آوردند و به ملکوتی بودن این کتاب با عظمت اعتراف کردند و برخی دیگر که تعصبی شدیدتر و کینه‌ای عمیق‌تر داشتند سحر و جادویش نام نهادند.

قرآن نه تنها در خطه‌ی حجاز و مهد فصاحت و بلاغت انقلاب برپا نمود، بلکه از کنگره‌های طاق کسری و آتشکده‌ی آذرگشسب تا کاخهای با عظمت امپراطوران روم و کلیساهای مسیحیان متعصب همه را مسخر قیام حیات‌بخش خود نمود. از قتل کوههای سر به فلک کشیده تا آن طرف دریاها و از دیوار با عظمت چین تا سواحل اقیانوس اطلس در همه جا و در همه کس نفوذی جاودانه نمود و انقلابی انسانی برانگیخت. به همه درس توحید و انسانیت آموخت. کاخهای ظلم ستمگران خودخواه را ویران کرد و گفتارهای فرسوده و بی مغز را درهم ریخت و خود با عدالتی وسیع و گفتاری فصیح و آئینی بس بدیع و نوین، طرحی نو افکند و کاخی استوار از توحید و یگانه‌پرستی و عدل و دانش و برادری و برابری در مرکز تمدن جهان، بنیان نهاد، که تا ابد و بی‌نهایت جاوید و پایدار خواهد ماند.

نژادپرستی و خودپرستی و بت‌پرستی را منسوخ و به جای همه‌ی آنها خداپرستی را برقرار نمود.

...وپس از چهارده قرن و در آستانه‌ی قرن پانزدهم یعنی امروز...

امروز که عصر علم است و جهان را تابشی از فروغ دانش... ، باز این ودیعه‌ی گرانبه‌ای آسمانی و یادگار گرمی محمدی(ص) در تمام انحاء جهان و سرتاسر مرزهای دانش نفوذی بس عمیق و سلطنتی شگفت‌انگیز دارد. به طوری که قدم بر دوش تورات و انجیل نهاده و بر فراز کتابخانه‌ها بالاتر از همه مکان گزیده و در مهمترین مراکز مسیحیان با صدای رسا آیه‌ی مبارکه‌ی:

«ان‌الدین عندالله‌الاسلام»^۱

را تلاوت می‌کند و با نهایت شدت لرزه بر ارکان عیسویت و سایر ادیان منسوخه می‌اندازد.

جنبه‌ی شگفت‌انگیز دیگر این کتاب مقدس این است که در تمام رشته‌ها و در همه‌ی علوم و کلیه‌ی فنون عمیقاً وارد شده و اظهار نظر کرده و نتیجه گرفته است. و در این مدت چهارده قرن با این که دشمنانی زیاد و بدخواهانی قوی پنجه داشته، کوچکترین ایرادی بر سراسر این کتاب ملکوتی گرفته نشده

است. حتی یک جمله‌ی سست و یا یک مفهوم نابجا در سراسر این مجموعه‌ی آسمانی به چشم نخورده‌است. درهر رشته‌ای سخن گفته مبتکر و استاد بوده و هر چه گفته، ثابت و محکم و مستدل و معجزه‌آسا بوده است. هر کتاب و هر تألیفی هر قدر هم با دقت و احتیاط نوشته شده باشد به زودی تازگیش را از دست می‌دهد و اشتباهاتش معلوم می‌شود و مطالبش مبتذل می‌گردد. ولی قرآن توانای ما، چهارده قرن است که با نهایت قدرت بر جهان علم و دانش، حکومت علمی و اخلاقی می‌کند و هر روز که بشر گامی به سوی ناشناخته‌ها برمی‌دارد و رازی را از دانش آشکار و یا موضوعاتی مستور را کشف می‌کند. همان ابتکار جدید و همان اختراع حدیث بر قدرت و استحکام این کتاب مقدس می‌افزاید و جهانی بودن آن را ثابت‌تر می‌نماید.

و بالاخره همه‌ی روشن‌بینان جهان دانش بانهایت عجز، پیشانی بر آستان این بزرگ کتاب توحید می‌سایند و اعتراف می‌کنند که هیچ‌کس را یارای تعریف و توصیف این کتاب مقدس آسمانی نیست، و هر چه بگویند و هر چه بنویسند باز، مطلب ادا نخواهد شد زیرا:

ای قرآن عظیم: تو بزرگی و درآئینه کوچک ننمائی...

همه‌ی مدح‌ها و سخن‌سرائیهای ما، در برابر عظمت این کتاب جهانی چون قطره‌ای ناچیز در برابر اقیانوس موج می‌باشد. که

فقط یک لحظه خودی می‌نمایاند و سپس بانهایت حقارت در اعماق اقیانوس فرو می‌رود و پنهان می‌گردد و نیست می‌شود. ولی چاره‌ای نیست، ما که نمی‌توانیم قرآن را آن چنان که هست توصیف کنیم، باری لامحاله از دیدگاه خود به دورنمای این کتاب با عظمت بنگریم و به قدر خود و توان خویش از آن بهره بگیریم...

دستت نمی‌رسد که بچینی گلی ز شاخ....

باری به پای گلبن ایشان گیاه باش
من خود در اینجا قلم به کنار می‌گذارم و فقط چند نمونه از شهادت و اعتراف بیگانگان، چه در صدر اول اسلام و چه در این عصر طلایی برای مطالعه کنندگان گرامی نقل می‌نمایم. تا بخوانند و لذت برند...

«ولید بن مغیره‌ی مخزومی»

انتشار سریع و درخشان اسلام و نفوذ عمیق آیات قرآن، در روح و قلب روشن‌بینان آن عصر اثری عجیب نموده بود و هر روز عده‌ای از نیک اندیشان، با ایمانی راسخ به دین اسلام می‌گرویدند. این انتشار سریع، دشمنان اسلام و قرآن را بیچاره و دیوانه نموده بود، آنها برای پیشگیری از این نور آسمانی و جلوه‌ی ربّانی به هر خس و خاشاکی چنگ می‌زدند و به هر چه فکر ناتوانشان می‌رسید توسل می‌جستند. آنان نمی‌خواستند

آئین مقدس اسلام انتشار یابد، زیرا این آئین جهانی، ریاست و زعامت موهوم آنان را تهدید می نمود. اسلام، اصلاحات عمیق خود را شروع نموده بود و با قدرتی معنوی و سریع، با بت پرستی و آدم کشی و خون ریزی و دروغ و دزدی و استعمار و اختلافات نژادی و ریاستهای موروثی و ارباب بازیها و نیرنگ کاریها و سایر مظاهر جهالت مخالفت می ورزید. دشمنان اسلام، امثال ابوجهل و ابوسفیان و ابولهب و عتبه و شیبه و غیره هرچه داشتند از این راههای نامشروع بود. آنان با انتشار اسلام، تسلط و سروری غیرانسانی خود را در خطر می دیدند و به همین جهت برای خاموش کردن چراغ هدایت اسلام، به هر عمل ناشایستی دست می زدند، حتی چند مرتبه به قتل رسول خدا اقدام نمودند ولی خدای مهربان حافظ این نور آسمانی بود.

بالاخره ابوجهل دشمن سرسخت رسول اکرم (ص) فکری کرد و چاره‌ای اندیشید. او می خواست با دست بزرگ حجاز و عظیم مکه یعنی «ولیدبن مغیره‌ی مخزومی» پیغمبر اکرم را از سر راه خودشان بردارد و با فتوای او این چراغ هدایت را خاموش کند.

ولیدبن مغیره، یگانه‌ی حجاز و وحید عرب بود، قبیله اش بنی مخزوم را ریحانه‌ی قریش می گفتند زیرا آنان شیک پوش ترین افراد مکه بودند. این شخص از رؤسای بزرگ دنیای عرب بود، ثروت سرشار داشت و با ثروت او کاروانها و مال التجاره‌ها بین طائف و مکه و حجاز و شام و یمن در حرکت بود، ده پسر رشید و

قوی پنجه چون «خالدبن ولید» فاتح شام و «ولیدبن ولید» که از مسلمانان اولیه بود و «عمار بن ولید» که از قریش مأموریت یافت و با «عمروبن عاص» به تعقیب مهاجرین اسلام تا حبشه رفت و در راه قضایائی بین او و عمروعاص و زوجه اش اتفاق افتاد و در حبشه هم نزد پادشاه حبشه جریاناتی داشتند، به هر حال از وجود این ده پسر قهرمان و مجلس آرا در مجامع عرب احترام و کثرت زیاد داشت و چون در سفرهای زیادش به شام و یمن با بزرگان و اهل دانش نشست و برخاست نموده و از آنان ادب و اخلاق و علم کسب کرده بود، یک مایه‌ی علمی هم داشت و باشعر و ادب آشنا بود، به هر حال در بین مردم احترام و ارزش بسیاری داشت به طوری که پس از ظهور اسلام و بعثت رسول اکرم (ص) قریش گفتند، چرا قرآن بریکی از دومرد بزرگ عرب یعنی «ولید بن مغیره‌ی مخزومی» عظیم مکه و یا «عروه بن مسعود ثقفی» عظیم طائف نازل نشده است.

باری ابوجهل پسرخواهر همین ولیدبن مغیره بود، از جانب قریش نزد او آمد و گفت قریش می‌گویند چرا ولید درباره‌ی محمد و دعوت او سکوت نموده است؟ چرا اظهار نظری نمی‌کند تا بدانوسیله اعتبار اسلام و قرآن درهم شکنند و بساط دعوت محمد برچیده شود؟

«ولید ابتدا سکوتی عمیق کرد و سپس سر برداشت و گفت:

من تاکنون سخنی از محمد نشنیده‌ام و در این باره شایسته نیست که قضاوت کنم، باشد تا نوبتی قرآن را از محمد (ص) بشنوم، تا بدانم چه باید بگویم. سپس برای این وظیفه‌ی مهم که به عهده گرفته بود، وقتی را آمد و در حجر اسماعیل در عقب پیغمبر اکرم (ص) بی‌خبر نشست، او می‌خواست آیات قرآن را از زبان خود رسول‌الله بشنود و سپس داوری نماید.»

پیغمبر گرامی (ص) همین که حس کرد ولید «وحید قریش و یگانه‌ی عرب» در عقب سرش نشسته، آیاتی از سوره‌ی مبارکه‌ی «غافر مؤمن» تلاوت نمود و سپس آیاتی از سوره‌ی «فصلت» خواند.

ولید از شنیدن آیات مبارکه‌ی قرآن چنان تحت تأثیر قرار گرفت که بر خود لرزید. از جای برخاست و به مجمع قریش که در مسجد الحرام به انتظار او بودند گذر کرد، همه به احترام او به پا خاستند.

او اشاره کرد که بشنوند:

سپس گفت: از من خواسته بودید که درباره‌ی محمد (ص) و دعوت او سخنی بگویم و اظهار نظری کنم.

امروز آمدم و آیاتی چند از زبان محمد (ص) شنیدم.

به عقیده‌ی من درباره‌ی این دعوت هیچ چیز نمی‌توان گفت.

زیرا اگر بگوئید شعراست، من شعر را دیده‌ام و اقسام آن را از «زجل، رجز، قصیده، غزل، بسیط و مدید» همه را سنجیده‌ام، این کلام هیچ شباهتی با شعر ندارد.

و اگر بگوئید کهانت است. من در آن هیچ ندیدم که خبری را از زادن پسر یا دختری پیشگوئی کند یا خبری از پیشگوئی سود یا زیان یا حادثه یا مرگی برای کسی داشته باشد.

و اگر بگوئید سخنی پریشان است، من از محمد(ص) هیچ نوع آشفتگی و پریشانی ندیده‌ام شما هم ندیده‌اید...ولی:

این کلامی که من از محمد(ص) شنیدم. سخنی است بسیار شیرین و لذت‌بخش، ظاهر رخسارش بسی جلادار و پر تلاوت، بالای آن شاخه‌ی بلندی است، پر بار و در زیر و بن آن آب حیات در جویبار آن روان است.

این سخن کارش خیلی بالامی‌گیرد تا بر فراز همه، جا می‌گیرد، بر همه برتری می‌یابد و هیچ سخنی براو پیشی نمی‌گیرد.

و این است عین سخن ولید، در مجمع قریش:

«ان له لحلاوة و ان علیه ، لطلاوة ان اعلاه لمثمر و ان اسفله

لمغدق و انه یعلوا و لا یعلی علیه».

ولید این سخن را گفت و دامن بر جمع افشاند و رفت.

قریش از شنیدن سخن ولید که هیچ انتظارش را نداشتند

افسرده و ملول شدند و به ابوجهل گفتند:

افسرده تر شدیم، این اعتراف ولید، محمد(ص) را بیشتر تقویت کرد و به اسلام و قرآن اعتبار و اهمیت بیشتری داد. ابو جهل گفت: من امشب ولید را می بینم و از عهده ی او برمی آیم، او را به من واگذارید. شب هنگام به خانه ی ولید آمدو گرفته و عبوس در کنار او نشست.

ولید پرسید: تو را چه شده است، که این قدر غمگینی؟ ابو جهل گفت: ناراحتی من برای بدنای توست. زیرا قریش می گویند که ولید از اثر لقمه های چرب و نرم یاران محمد منحرف شده است که این چنین خود را باخته و درباره ی دعوت محمد(ص) و قرآن، شیفته و شوش این سخنان رامی گوید!!! می گویند: ولید مجذوب و شیدا شده است.

ولید، برآشفت و گفت: آیا درباره ی مثل منی این سخنان ناروا گفته می شود؟ من از لقمه ی کسان محمد(ص) دگرگون و مفتون شده ام؟

این سخن به من اهانت است و درباره ی من روا نیست. ابو جهل گفت: من چه کنم، قریش است و درباره ی داوری تو در خصوص محمد(ص) این سخنان رامی گویند و دهان آنان را نیز نمی توان بست. تا تو کلمه ای نگوئی که تلافی اعتراف پیشین را بکند، قریش نخواهند پذیرفت و درباره ی تو از این سخنان بسیار خواهند گفت.

ولید گفت: پس امشب، مرا مهلت ده، تا فکری کنم و کلمه‌ی متینی بگویم، مبادا سخنی ناهنجار گویم و عاقبت به رسوائی ما خاتمه پذیرد و مردم به عقل و پندار ما بخندند.

سپس شب را تا صبح نخوابید، همه‌ی شب را نیک اندیشید و فکر کرد و همه‌ی جوانب را ورنه‌انداز نمود که چه بگوید و چه‌سان داوری نماید. تا عاقبت خود را قانع کرد که یک کلمه‌ی کوتاه ولی کوبنده بگوید، که کسی او را ناپخته نخواند.

سپس گفت: چون قرآن آدمی را از خود بی‌خود می‌کند و با جذبه‌ی خود، شخص را می‌گیرد، باید گفت سحر است ولی با اعتراف به این که: نه سحری است سرسری، سحری است که در تاریخ اثری عمیق خواهد گذاشت و خبرهای شگفت‌آوری از داستان‌های آن بر زبانها خواهدماند. و تا دنیا، دنیاست این اثر، ابدی و جاودانی خواهدماند:

«أنه سحریؤثر»

عجب کلمه‌ای کوتاه ولی چه قدر هدام و کوبنده؟!

قرآن در این باره و در خصوص تجدید داوری ولید نازل شد:

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا وَبَنِينَ شُهُودًا وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا سَأَرْهَقُهُ صُعُودًا إِنَّهُ فَكَرَ وَ قَدَّرَ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ، ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا

سِحْرٌ يُؤْتِرُ إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلَ الْبَشَرِ سَأُصْلِيهِ سَقَرَ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا سَقَرَ، لَا تَبْقَى وَ لَا تَذَرُ لَوْ أَحَهِ لِلْبَشَرِ^۱

یعنی (ای رسول ما) تو او را به من واگذار، به من، که او را «وحید» یگانه آفریدم، و به او مال فراوان دادم. و پسران حاضر به خدمت عطا نمودم و کارها را برای او آماده و مهیا کردم، و باز طمع دارد که بر آن بیفزایم، ولی هرگز بر نعمتش نیفزایم زیرا او با آیات ما دشمنی و عناد ورزید، به زودی او را به آتش دوزخ افکنیم اوست که فکر و اندیشه‌ی بدی کرد، و خدایش بکشد چه ناروا اندیشه‌ای نمود. باز هم خدایش بکشد چه فکر خطائی کرد. او فکر کرد و ورنه انداز نمود، سپس نظر داد، سپس روی درهم کشید روی خوش نشان نداد، ترشروئی کرد سپس پشت بحق نمود و متکبرانه گفت: این چیزی جز سحر نیست (اما سحری که اثر آن بیادگارها خواهد ماند و نقل مجالس خواهد شد و دست به دست خواهد گشت) این آیات «که به وحی نسبت می‌دهند» گفتار بشری بیش نیست. ما این منکر و مکذب قرآن را به کیفر کفرش به آتش دوزخ درافکنیم و آتش به جانش زنیم، آتش سقر؟ تو چه می‌دانی سقر چیست؟ سقر چیزی را فروگذار نمی‌کند، پوست بشره‌ی انسان را کباب می‌کند و درهم می‌شکند،

آن آتش بر آدمیان رونماید. باز در سوره‌ی (القلم) آیاتی در ذم این معاند نازل گردید:

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ، إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرطُومِ^۱

یعنی چون ثروت و فرزندان بسیار داشت، هنگامی که آیات ما را بر او تلاوت می‌کنند، می‌گوید: این سخنان، افسانه‌ی پیشینیان است، به زودی داغ بر بینی‌اش خواهیم نهاد. زیرا فهمید قرآن ما برحق است ولی به سبب باد دماغش و دماغ پر بادش سر را در برابر حق فرو نیاورد. ما این گونه بینی و دماغ بلند را که کمتر از خرطوم نیست می‌سوزانیم.

این وعید تهدید آمیز الهی درباره‌ی او و بدخواهان دیگر عملی شد، دماغ او و هر بدخواه دیگر سوزانده شد، دعوت اسلام با پیشرفت حیرت‌انگیز خود، دماغ همه‌ی دشمنان بدخواه را سوزانید و مردم، حتی بیگانگان را را خیره و مجذوب خود کرد.

«مارون عبودییک»

و اما، نیک اندیشان و منصفان غرب، درخصوص پیشرفت و نفوذ عمیق قرآن و اسلام سخنها گفته و کتابها نوشته‌اند که کتابخانه‌ها از آن ترتیب یافته است.

این مختصر کتاب مرا، مجال نقل این همه سخن نیست ولی چون به برخی از فضلا قول داده‌ام، ابیاتی چند از گفته‌های «مارون عبودبیک» آن مسیحی اسلام سیرت را در اینجا نقل می‌نمایم.

وی رئیس دانشگاه ملی وطنی عالی‌هی لبنان است، به نام نامی **النبی محمد(ص)** ابیاتی سروده است. در آن ابیات با جلالت و فخامتی عجیب و بزرگ، قرآن و اسلام را نگریسته و قضاوتی صحیح نموده است.

او می‌گوید: مبتدای اسلام خبری بزرگ درعقب دارد، اسلام بر جهانیان شهپر خواهد گسترد، و همه را به زیر سایه‌ی خود خواهد آورد. و بالاخره فتح نهائی با اسلام خواهد بود.

واینک چند بیت از آن اشعار:

۱- لولا کتابک ما رأینا معجزاً

فی‌أمه مرصوصه البنیان

ای رسول خدا، ای پیامبر اسلام:

اگر قرآن تو نبود ما معجزه ندیده بودیم، مگر این امت روئین تو که گوئی از آهن و پولاد ریخته شده است، معجزه نیست؟..

۲- حملت الی الاقطار من صحراءها

قبس الهدی ومطارف العمران

امتی که از شبه جزیره‌ی خشک عربستان، بیابان تهی از

هرچیز، فانوس هدایت و قبس آن رابا فرش عمران، به اقطار

دیگر زمین برد و گسترد، آن را برد و این را گسترد.

۳- وعلیک املی الله من آیاته

شهبأهتکن مدارع البهتان

ای رسول خدا، بر تو خداوند «آیاتی» را نازل کرد، نه، بلکه انواری فرو فرستاد، که تمام پرده‌های تهمت را درید و جائی برای تهمت و بهتان نگذاشت.

۴- هاد، یصورلی، کأن قوامه

متجسد من عنصرالایمان

رهبری است عظیم، صورت او برابر من چنان تصویر می‌شود که گویا قوام اوتبلوری از جوهره‌ی ایمان است. پایه‌های او از عنصر ایمان تشکیل شده است.

۵- وأراه یغضب للاله موحداً

من نخله فی عرقها صنوان

من این رهبر بزرگ را می‌بینم که از غیرت توحید و یگانه‌پرستی بر هر فکری که دوئیت بزاید خشم می‌آورد، حتی بر ریشه‌ای که دوشاخه از آن بروید خشمگین می‌شود.

۶- طبعتک کف‌الله سیف‌أمان

کمن الردی فی حده للجانی

یعنی: خشم او ساختگی نیست، خدا خواسته که سرشت او شمشیر باشد. ولی شمشیر امان، شمشیری که در دم تیز آن برای بدکاران و مشرکان مرگ و نیستی کمین کرده است.

۷- العدل قائمه وفي افرنده

سورالهدی نزلن سحربیان

عدل و داد بنیاد آن است، و برندگی دم تیز آن، سوره‌های هدایت است که سحر بیان نازل کرده‌اند. و از آنها جذبه فرومی‌ریزد.

۸- لم یزهه (بدر) ولا (احد) ثنی

عزماته عن خطه العرفان

او (رسول اکرم) نه به جنگ بدر بالید و نه زحمت احد عزم آهنین او را سست کرد.

۹- فهو الیقین یصارع دنیا و من جاری الیقین یعود بالخذلان

چون او یقین کامل بود (سراپا یقین، کل او یقین، و او کل یقین بود) او با دنیا کشتی می‌گرفت (چون بنیادی از یقین

داشت) و هرکس با نیروی یقین پنجه درافکند عاقبت شکست می‌یابد.

۱۰- و کذا النبوه حکمه و تمرد

وتقی والهام، وفرط حنان

-آری، نبوت این چنین است، سراسر حکمت است، سر در برابر زور فرود نیاموردن است و گردن به حکم دیگران ننهادن است، تقوی است، الهام آسمانی است، دلسوزی بی حد است.

۱۱- هی ذلک الروح الذی یتقمص، الا

بطل للحدث العظیم الشان

این همان روح بزرگی است که قهرمانان آن را پیراهن می‌کنند برای پیش آمد عظیم الشان خود.

۱۲- تلقی علی الابطال شکتها، فتد

فعمهم فینفجرون کالبرکان

بر قهرمانان جرقه‌ای از آن می‌جهد و آنان را چونان کوه آتشفشان منفجر می‌سازد. «دورنمای واقعه‌ی احد»
۱۳- / احد سبیل الله سیناء النبی

الهاشمی و مصرع الاوثان

احد، راه خداست (باید رفت) کوه سینای نبی هاشمی است و محل سرنگونی بتان خواهد بود، « مشرکان

در جنگ احد، بت‌هبل را بر شتری نصب کرده و به میدان جنگ آورده بودند و در موقع هزیمت، آن بت به زمین افتاد و سرنگون شد.»

۱۴- الواحه هبطت سطوراً من دم

لما تناضل عنده الحزبان

شمشیر و نیزه در زمین احد سطرهائی از خون فروریخت، هنگامی که دو حزب یکدیگر را هدف قرار دادند.

۱۵- یمشی برایه احمد حزب الهدی

والشرك يزجيه ابوسفیان

در پناه پرچم احمد صلی الله علیه و آله (رسول اکرم) حزب هدایت و رستگاری ره می‌سپرد و گروه مشرکین را ابوسفیان پرچمداری می‌نمود.

سپس اردوی خطرناک قریش را در رزمگاه احد این چنین توصیف می‌نماید:

۱۶- دهموالرسول فماالان جناحه

للكاثرین وقام كالصفوان

دشمنان، رسول اکرم را در میان گرفتند و برسر او ریختند، لیکن او برای آنان بال خوابانید و نرمی نشان نداد، بلکه در برابر اردوی بی‌شمار و خشمگین دشمن چون سنگ سخت به جای خود برپاماند.

۱۷- متماسک ایمانه، مستوثق

وجدانه من ربه الحنان

ایمان در ذرات وجود اقدس رسول‌الله(ص) به هم پیوسته و یکدیگر را نگهداشته بود و وجدان او امیدواری نوبه‌نو از پروردگار حنانش خواسته و گرفته بود، و اکنون وجود مقدسش یک پارچه ایمان و یکپارچه وجدان است، سراپا همه ایمان و وجدان است.

۱۸- سریامحمدلاتخف غمرااتها فستنجلي عن قدره الربان

ای محمد(ص) قدم به پیش گذار و روانه شو، از امواج بیمناک این دریا، هراس مکن. دریا عن‌قرب از هم می‌شکافد و آرام می‌شود، قدرت ناخدا را می‌نگری!

۱۹- وأمامک المیناء بسام‌اللمی

فاضرب بجؤجؤها العباب القانی

(میناء و بندرگاه) اینک درپیش روی کشتی تو نمایان است و به روی تو تبسم امیدواری می‌زند. پس سینه‌ی این کشتی دریا شکاف، این مرغ دریائی را، بر این لجه‌های خون بزن، امواج سرخ‌فام و خونین را بشکاف، بزن و پیروزمندانه بگذر.

۲۰- والریح بین یدیک یرسلها الذی

یطوی الوجود بأمره

الملوان

«بادمراد» پیش روی تو، وزان است، این بادمراد را کسی می‌فرستد که ملوانان (شب و روز) به امر او بساط این وجود را می‌چینند و برمی‌چینند.

سعادت جاویدان

۲۱- دارت رحی الهیجا علی لهواتها

مجنونه و تلاحم الجمعان

آسیای جنگ باهیجان به گردش افتاد، تمام عناصر طبیعت ناراحتند، مرگ گلوگاه خود را باز کرده تا دیوانه‌وار هرچه می‌یابد به کام خود فروکشد، دوگروه چنان بهم جوشیده‌اند که گویا با هم لحیم شده‌اند.

۲۲- فکأن عاصفه تحرك غابه

من مشرفیات ومن مران

گوئی تندبادی سخت، ناگهان یک بیشه سرنیزه را حرکت داده و نیزه‌های مشرفی و شمشیرهای بران بهم افتاده‌اند.

۲۳- وصلیل اسیفهم زئیرمآسد

ورنین انبلهم عزیزف

الجان

جنگه‌ی شمشیرهایشان با عریده‌های شمشیرزان، نعره‌ی شیران از بیشه‌ها را به خاطر می‌آورد، ورنه تیره‌های آنان که غرغژکنان از هر سمت دردل هم فرومی‌رود، یادبزم عروسی جنیان و پریان را تجدید می‌نماید.

۲۴- وکانمافی کل لامه باسل

عزریل فالصرعی بکل مکان

و گوئیا در میان پیراهن جنگی (زره) هر قهرمانی عزرائیلی پنهان است، که کشتگان آن، به هر طرف افتاده‌اند.

۲۵- مارخص الارواح عندالعرب: ان

جهلوا و کم تمسی بلائمان

درپیش عرب نقد جان چقدر ارزان و بی‌بهاست؟ اگر جاهل باشند. وهنگام غروب و آتش بس جنگ، چه جان‌هایی بی‌قیمت از دست داده‌می‌شود؟

۲۶- وقضی‌المهیمن ان یمرن عبده

بدم یلاغ الوحی للاکوان

رخسار پیغمبر(ص) خونین شد، خدای مهیمن که مراقب و ناظر حال همه و مسلط بر همه است، چنین مقدر فرمود که تمرین مشق بنده‌ی خود را با خون بدهد، تا آن خون وحی را برای جهانیان بگیرد.

۲۷- فثنیتاه مبسم‌الدین ازدهی

بهما و نال الحق خیر ضمان

دندانهای ثنایای رسول اکرم که شکست، تبسمی جاودانی برای دین و آئین درخنده‌گاه لب آن نمایان شد. دین خدا به آن سندش امضا یافت، به خود بالیدن گرفت و حق به بهترین «ضامن معتبر» نائل گردید.

۲۸- وكذا الرساله لایؤیدو حیهها

الا اذا كتبت بأحمرقان

آری قانون رسالت این چنین است، باید سند داشته باشد و سند آن در دادگاه تأیید نمی‌شود مگر آنگاه که: آن سند با (خون سرخ) به جای (مرکب سیاه) نوشته و امضاشده باشد.

زن در جبهه‌ی جنگ احد

قیاس زن: در عالم اسلام وجهان مسیحیت

۲۹- للهام عماره من باسل

أنثى تطاعن أفحل الشجعان

خدا را «ام عماره» این زن، ماده شیری است که طعنه برنرترین شجاعان و قهرمانان می‌زند.

۳۰- لله در ابیک انصاریه مضت الدهور و انت نصب عیان

خدا را، ای بانوی انصاری، پدرت به نیکی یاد باد، که قرن‌ها گذشته است ولی هنوز یاد رشادت تو در جبهه‌ی کوه احد در برابر دیدگان مجسم است.

۳۱- هی مجدلیه احمدوسلاجها

غیر الطیوب و مدمع هتان

این بانو هم‌قطارمریم مجدلیه است که باعیسی مسیح پایه‌پا می‌رفت لیکن مجدلیه‌ی «احمد(ص)» غیر از رنگ و عطر و چشمان اشک‌ریز است.

۳۲- سلکت سبیل الله تحمل قربه

تروی ظماء مجاهد حران

در سیر و سلوک، چنان راه خدا را طی می‌کرد، که مشکی بر دوش حمل می‌نمود تا مجاهدان سوخته جان را سیراب کند.

۳۳- حتی اذا ما المسلمون تزعزعوا

و محمد أُمسی بلا أعوان

تا هنگامی که اردوی مسلمین متزلزل شده از هم پاشیده و محمد(ص) در آن شامگاهان بدون یار و مساعدماند.^۱

۳۴- طرحت بقربتهاوسلت صارماً

نفحت به عن سیدالفرسان

این زن شیردل، مشک آب را به دورافکند و شمشیر از غلاف کشید و دشمن را به دم تیغ داد و آنها را از پیرامون سالار شهسواران جهان پراکند.

۳۵- مهتاجه کلبوئه فی فجوه

منقضه ککوا سرالعقبان

آن زن در هیجان خود، به ماده شیری می ماند که در دهنه‌ای بایستد و یا چون بازی شکاری که بر سر گنجشکان و کبوتران از هوا فرود آید و آنها را به زیر چنگال کشد.

۳۶- ائشی تذودیشدهایمانها

بالمصطفی، بالله، بالقرآن

تعجب است، زن است ولی دشمن را می راند و صفها را می شکند!!! آری او کمر بسته بود، کمرش را ایمان به مصطفی، ایمان به خدا و ایمان به قرآن بسته بود.

۱ روایت است که در اثر تزلزل و پراکندگی مسلمانان در جنگ احد، سربازان اسلام پراکنده شدند و در اطراف حضرت رسول اکرم فقط، شهسوار اسلام حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) و ابودجانه و همین بانوی شیردل یعنی ام عماره باقی ماندند و علی امیرالمؤمنین فاتح واقعی این جنگ بود.

شیری دیگر از بیشه‌ی کارزار احد

«ابودجانه»

۳۷- و ابودجانه فی حسام محمد

یختال کالجنی فی المیدان

ابودجانه شمشیر محمد(ص) دردست دارد، و افتخارآن، بادی به سرش انداخته و چون سایه‌ی پریان از یکسو به سوی دیگر میدان می‌دود.

۳۸- بطل الجلا اذا تعصب وانتخی

فالج ینع و القطوف دوانی

قهرمان چابک سوار هرگاه روز کارزار دستار به سر می‌بندد و باد نخوت در سرش می‌جهد، سر دشمنان (که میوه نارسیده است) چون میوه‌ی رسیده به زمین می‌ریزد و همه‌ی میوه‌های دست‌چین نزدیک‌اند... که فروریزند.

۳۹- اخذ الحسام من النبی بحقه

فلواه فوق مناكب الأقران

این سرباز رشید، شمشیر را از محمد با شرط ادای حق آن گرفته بود. پس: آن را بالای شانه‌ی پهلوانان کج و کوله می‌کرد.

۴۰- کم شک مدرعاً و جندل فارساً

و هوی علی متجبر طقان

بارها، با چکاچک آن شمشیر، زره‌پوشان را چاک کرد و سواران را به زیرافکند و چون قوش شکاری بر سر متکبران که طعنه می‌زدند فرود آورد.

۴۱- حم القضاء فكأن ترساً من دم

دون النبی و أسهم العدوان

قضای مرگ بازارش گرم شد، و ابودجانه سپری از خون شد که بین پیغمبر و تیرهای دشمن قرار گرفت.

۴۲- وابن الیقین اذا دعوت وجدته

فی الساعه السوداء ثبت جنان

و زاده‌ی یقین را چون در روز سیاه بخوانی او را با دل پولادین می‌بینی.

۴۳- أبا العصابه أخذتک هنيهه

حمراء صانت بیضه الايمان

ای آبادجانه تو را همان لحظه‌ی وحشتناک «خونین» جاویدان جهان کرد. همان ساعات حساس و تیره‌ی رزمگاه، که حوزه‌ی روشن دین را مصون کرد،

۴۴- کرمت سیف محمد والموت، یفتر

ش الرجال فففت ضرب غوانی

ای جوانمرد؛ تو شمشیر مردافکن محمد(ص) را «برزنان هرزه‌ی بی‌شرمی چون هندجگرخوار» فرود نیاوردی، تو شمشیر

محمد(ص) را گرمی‌تر از آن داشتی که با آن زن بکشد و یا اینکه زن کش باشد. شمشیر محمد(ص) مردافکن است.

۴۵- اما(عتیقتک)التی اطلقتها

فقداستباح حرمه الفتیان

اما آن زن(هند) که اسیر شمشیر تو شد و تو او را نکستی و آزادش کردی، همان زن آزاد شده‌ی تو(هند) پاس احترام جوانمردان (جناب حمزه) را نیائید و حرمت او را نگه نداشت.

۴۶- لاکت کبود المؤمنین تشفیاً

و عقودها اتخذت من الأذان

جگر مردان ایمان را برای آرامش نفس خونخوار خود زیر دندان جوید. و از گوشه‌های بریده‌ی سربازان رشید اسلام برای خود گلوبند درست کرد.

۴۷- کبدالمجاهد، یا(هنیده)مره

والقلب مقدود من الصوان

جگر سرباز (ای هندک) تلخ است و دل او از سنگ خارا ریخته‌گری شده است.

۴۸- فاهوی علی جث الرجال ومثلی

بهم فیومکم قریب دانی

تو هرچه می‌خواهی برجته‌ی بی‌جان سربازان بتاز و آنها را مثله و پاره‌پاره کن، که روز شما نزدیک است و به آخر رسیده است.

۴۹- یا (خالد) أروء، فقبلک (بولس)

طرق الحواریین کالسر حان

ای خالد هرچه بخواهی نارو بزن، که پیش از تو بولس هم
گرگ آسا بر حواریین زد.

۵۰- أفتنصر (العزی) و قد بزغ الهدی

ملاء النواظر فی المصف الثانی

آیا باز به یاری (بت عزی) می کوشی، با آن که نورهدایت از
آن طرف افق دمیده و جهانیان رادیده به آن طرف خیره گردیده
است.

فتح شهر مکه

قبله ی جهانیان و پایتخت اسلام

۵۱- ماذا ابالهب؟ فمکه اشرفت

ابوابها، لعساكر الرحمان

چه خبر است ای ابولهب؟! (تو که پیشرفت اسلام باورت
نمی شد، امروز سر از گور بیرون کن دیده باز نما و ببین که) مکه
برای ورود اردوی پیروز اسلام دروازه های شهر را یکسره باز کرده
است.

۵۲- قد غمک (النصر الصغیر) فلوتری

(الفتح الکبیر) لمت قبل ثمان

تو ای ابولهب، غم و اندوه پیروزی (جنگ بدر) که نصرت ناچیزی بود بقدری افسرده و بیچارهات کرد که همان سال دق کرده و مردی، حال اگر این فتح مبین و پیروزی درخشان را دیده بودی، چه می کردی؟ حتماً پیش از هشت سال می مردی!!

۵۳- أنظر، فأن الناس حول محمد(ص)

کربائض یحدقن بالرعیان

برخیز و نظاره کن، ببین که چه سان مردم پیرامون محمد(ص) را گرفته و او را حدقه وار به میان دارند، چونان گله، که پیرامون شبانان و چوپانان خود گرد آیند، اینان نیز اطراف محمد(ص) را فرا گرفته اند.

۵۴- قدطاف بالبیت العتیق مطهراً

وغداً سيعدوه الى البلدان

اینک وارد مکه شده و طوافی به خانه‌ی کعبه (بیت عتیق) نمود و آن خانه را از وجود بتان و پلیدیها پاک نمود و فردا است که از آنجا گذشته و به سایر شهرهای جهان روی خواهد آورد و آنها را به زیر شهپرایمان خواهد کشید.

۵۵- (الله اکبر) دهورت اصنامکم

فتحطمت أسمع صوت أذان؟

الله اکبر شگفتا؟ ای ابولهب تماشاکن، ببین! بتان شما، خدایان موهوم شما چگونه «با دست توانا ویدالله امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب (ع) از بالای خانه‌ی کعبه فرومی ریزند و تن و پیکرشان

باذلت و خواری خورد می‌شود و درهم می‌شکند، «راستی، آیا طنین روانبخش توحید و ندای ملکوتی اذان را شنیدی؟ اینک گوش فرا ده و خوب بشنو، زیرا غوغای کریه بتان خاموش شده، دیگر می‌توان گوش داد و صدای آسمانی اذان را شنید و نیک فهمید.

۵۷- هذابلال يبلغ النبأ العظيم

ويطبع اسم الله في الاذهان

این بلال است، منادی اذان اسلام، که با بانگ روح‌پرور اذان خود، اسلام و نبأ عظیم رابه جهان ابلاغ می‌کند و به گوش جهانیان می‌رساند. و گوشها و دلها رابه نقش توحید سکه‌ی یگانه‌پرستی می‌زند.

۵۷- ومحمد مغض جلالا خاشع

ملاء النفوس جماله الروحاني

و محمد (ص) این مرد نامتناهی، از این همه جاه و جلال و نشاط فتح و پیروزی چشم فرو بسته او دنیا را کوچکتر از خود می‌داند و یا خود را بلندتر از دنیا و بزرگتر از این فتوحات می‌شمارد. تا به آنها دیده بگشاید و یا مباحثات کند. و با وجود این همه خشوع و فروتنی، سیمای روحانی او دلها را مسخر نموده و از نور ایمان مالمال کرده است.

او دلها را با لشکر و سرنیزه فتح نکرد. آنچه دلنشین و آرام‌بخش است در سر سرنیزه‌ها نیست.

این پیغمبر اسلام؟

۵۸- ان النبي اذا تأمل مطرقاً

فتحت لديه خزائن الكتمان

پیغمبر هرگاه سر به‌گریبان اندیشه فرو برد درهای تمام گنجینه‌های اسرار به روی او گشوده می‌گردد.

۵۹- يبدوالعتيد امامه متجسداً

فيمس ظهر الغيب مس بنان

و هر نهفته‌ی دیرینی در برابر او چون خطوط برجسته‌ای مجسم و هویدا می‌گردد، آنسان که گوئی با انگشتان می‌توان آن را لمس نمود.

۶۰- وتمرمن قدامه قطع الدهور

كتائباً معروضه العوان

از برابر دیدگان جهان بین او قطعه‌های روزگاران دیرین گروه گروه و دسته دسته به سان رژه در برابر سلطان، سان می‌روند.

۶۱- فيرى الوجود امامه كمصور

جم الخطوط منوع الالوان

و او تمام کتاب خلقت و مجموعه‌ی آفرینش را صفحه به صفحه چون کتابی مصور، پر از تصویر با همه‌ی نقش و نگار و رنگهای گوناگونش می‌نگرد.

۶۲- ماللتخوم مناعه في عرفه

ملک النبی العالم الانسانی

درفرنگ عالی این پیامبر، هیچ حد و مرزی برای کشورها نیست تا مانع نفوذ دعوت او گردد. چون دعوت این راهنمای راستین درقلب کشورها نفوذ نموده و جهان انسانی را تسخیر کرده است.

۶۳- فاذا مشى هوت المعاول ركعاً

و انقض رفرها على الاركان

به هر شهر و دیاری که قدم می‌نهد یا می‌نهد تمام سنگرها در برابر او سرتعظیم و تسلیم فرودمی‌آورند و کنگره‌های کاخهای با عظمت در برابر او فرومی‌ریزند.

۶۴- والعبقريه ان فرى محراثها

ارض الموات تبدلت بجنان

شکوه و عظمت تمدن اسلام. این چنین است. هرگاه، گاوآهنی آن، زمین مرده‌ای را شخم‌بزند. آن زمین به بهشت سربسری تبدیل می‌شود.

۶۵- هذا يتيم صار كافل امه

واباً لبيض الارض والسودان

این پیامبر، خود یتیمی است، ولی کفیل امتی شد و حال سرپرست و پدری برای سفید و سیاه جهان گشته است.

۶۶- نصرمن الله العزيز لعبدہ

يافاتح الدنيا استرح بأمان

این پیروزی خداداد و نصرت آسمانی است که خدا به بنده‌ی خاص خود (محمد ص) عنایت فرموده است. ای فاتح جهان راحت باش و آسوده بیارام. که فاتح نهائی کشور انسانی توئی، آن کشور بی حد و مرزی که همه‌ی ملتها و نژادها را دربردارد، یعنی کشور وسیع انسانیت.

« معلم قهرمان، صاحب کرسی تعلیم جهانی »

۶۷- لک فی السماء من صه قدسیه

قامت علی التوحید و المیزان

از برای تو در آسمانها کرسی ممتازی است که براساس توحید و عدالت استوار است. «هدف نهائی تو این بود: ترویج توحید و تعمیم عدالت و بس، و اگر برسبیل دفاع جنگی شد آن نه جزو برنامه‌ی تو بود.»

۶۸- ما کنت سفاحاً و لم تسفک دماً

الا بحق العادل الدیان

تو «ای رسول رحمت» خونخوار و خونریز، نبودی، خونی نریختی مگر از روی حق و عدالت خداوند «دیان» که جزای بدکاران را کف دستشان می‌نهد.

۶۹- لو کنت فی قوم تسبیغ عقولهم

وحیاً لکنت کاودع الحملان

اگر تو در میان ملتی بودی که عقلهای آنان مفهوم واقعی (وحی) را درک و هضم می کردند، تو از بره‌های مظلوم نیز آرام‌تر و نجیب‌تر و بی‌آزارتر بودی.

۷۰- لولا اعتداؤهم علیک وجورهم

ما خضت حرباً طاعناً بسنان

اگر تجاوز و جور و ستم آنان بر تو نمی‌بود، هرگز تو اقدام به جنگ نمی‌کردی و با سرنیزه کاری نداشتی.

۷۱- علمت (بالقلم) الذی لم یعلموا

فأتوک بالخطی والمران

تو تعلیم (بقلم) کردی یعنی علم و دانش را برای آنها به ارمغان آوردی در حالی که آنان جاهل بودند و از ارزش علم خبری نداشتند ولی آنان در عوض به روی تو نیزه‌ی خطی و شمشیر بران کشیدند.

دربیت بالا، به سرآغاز وحی و تعلیمات عالی‌هی قرآن اشاره شده است. که می‌فرماید:

إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ^۱ یعنی: «ای رسول گرامی ما برخیز» و بخوان، به نام پروردگاری که آفریننده‌ی جهانیان است. قرآن را بر مردم قرائت کن. آن خدائی

که آدمی را از خون بسته بیافرید، بخوان قرآن را. که پروردگار تو کریم‌ترین کریمان است. آن خدائی که بشر را باقلم نوشتن و دانش بیاموخت. و به انسان آنچه نمی‌دانست به الهام خود تعلیم داد.

این آیات مبارکه اعلام می‌دارند که سرآغاز قرائت و درس پیامبر اسلام و قرآن تعلیم به قلم بود. همین آیه در واقع دستور شروع و مبارزه با جهل و بی‌سوادی بود. با این ارزش مثبت پیامبر بزرگوار خواست ریشه‌ی جاهلیت را از زمین برافکند. جاهلیت را، با دانش و قلم از روی زمین بردارد، نه با شمشیر و زور و سرنیزه...

۷۲- قد اخرجوک فاجر جوک، فنلتهم

و مذ ارعووا عن ذالک الطغیان

آنان تو را به زحمت و حرج انداختند و پافشاری کردند تا تو را از وطن خود (از شهر مکه) اخراج کردند. ولی تو، همین‌که آنان در طغیان خود شکست خوردند. آنها را حمایت نمودی و آنان را به نوا رساندی.

۷۳- اسمحت، ثم صفحت عن آثامهم

و غمرتهم بالفیثی و الاحسان

تو، بزرگواری کردی، گذشت نمودی، از گناهان آنان درگذشتی و آنان را مغمور عوائد و احسان خود فرمودی.

۷۴- والامن فی ظل السیوفأن

ترمأمنواوعزاً فاعتصم بیمانی

« چون غالب مردم قدرامنیت قلم و قدر رحمت و مسالمت را نمی‌دانند زیرا ماجرا جویند» پس شمشیر هم لازم است. و امنیت کامل درسایه‌ی شمشیرهاست، پس اگر در صدد «امن وامانی» و یا طالب و خواهان عزتی، پس آن با شمشیر یمانی تأمین می‌شود:

« روح اسلام»

۷۵- لله دینک جنه مختومه

من کل فاکهه بهازو جان

خدارا، دین تو بهشتی است سر به مهر، که ازهرمیوه درآن جفت جفت وجود دارد.

فردی، اجتماعی - مادی، معنوی - شخصی، نوعی-دنیوی، اخروی. یعنی ای رسول خدا، دین مقدس تو اسلام، دینی جهانی است که حوزه‌ی حکومت آن محدودیتی ندارد و از فرد تا اجتماع و ازدنیا تا آخرت کشیده می‌شود.

۷۶- دین تدفق حکمه وتجدداً

کالبحر لفظاً والسما معان

دین تو، دینی است که بسان چشمه‌ی حیات از حکمت و تجدد می‌جوشد: الفاظ آن چون دریا بی‌نهایت است که کلماتش چون لؤلؤ و مرجان به روی هم می‌غلطد و معانی عالی‌ه‌اش آسمان‌وار بلندمرتبه و نامتناهی است.

۷۷- ألفت منه وحده كونه

العبد و المولى بها ندان

باتربیت آسمانی این دین، تو یگانگی و وحدتی آسمانی آفریدی، وحدتی که «بنده ومولا» در آن یکسان است.

«ارباب ورعیت» و «سیاه وسفید» و «توانگرو بی‌بضاعت»

به چشم نمی‌خورد، بلکه از نظرجهان‌بینی اسلام همه‌ی طبقات دریک طراز قراردارند و کسی را برکسی فضیلتی نیست مگر به علم و تقوی.

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ»^۱

گرامی‌ترین شما درپیشگاه خداوند پرهیزگارترین شماست.

۷۸- یا من یموت ودرعه مرهونه

قد دست مجددا لاصفرالرنان

ای بزرگ‌مردی که، مُردی، ولی درحال مرگ زرهات در گرو بود. یعنی: تو، ای رسول خدا، لشکرکش و زره‌پوش بودی، تن به ذلت تسلیم نمی‌دادی. و در برابر زور و ظلم قیام می‌نمودی تو

زره‌پوش بودی و جهانگیر، ولی زهدت به این جا کشانده بود که در پایان عمر و به هنگام مرگ، آنقدر از مال دنیا تهی دست و جیب خالی بودی که: زرهات، اسلحه‌ی پیروزی‌ات در گرو بود، مالی پس‌انداز نکرده بودی و اندوخته‌ای از خود نداشتی. و این تهی‌دستی نه از آن بود که طلا و نقره ندیدی و به آنها دست نیافتی، بلکه طلا و نقره و زر و سیم آبرو و اعتباری پیش‌ت نداشت، آنچه داشتی بذل می‌کردی و در بین بینوایان می‌پراکندی، تو آبرو و مجد سکه‌های زرد و سپید پر سروصدا را پامال کردی. آنها را زیر پا گذاشتی و گذشتی.

۷۹- لوادت الناس الزکوه وانصفوا

ماکان فی الدنیا فقیر عان

اگر مردم زکات مال بدر می‌کردند و حق خدا و مردم را ادا می‌نمودند و در این راه انصاف می‌کردند. هرگز در سراسر جهان فقیر رنجبری یافت نمی‌شد، و شورش رنجبران خطر در جهان ایجاد نمی‌کرد.

و این است راه تعدیل ثروت و مبارزه با مال‌اندوزی. و اصل مساوات که اساس آن را چهارده قرن قبل دین اسلام بنیاد نهاده است.

۸۰- یسرت للناس الشؤن فأیسروا

اما الهوی فکبخته بعنان

تو، در آئین سخت‌گیری نکردی، بلکه برای مردم تمام شوئن اجتماعی و فردی و همه‌ی امور را آسان کردی، به طوری که همه راحت شدند و بی‌نیاز گردیدند و در عین حال از هوی پرستی و شهوترانی جلوگیری نمودی و مردم را از لگام گسیختگی و بی‌بند و باری نجات دادی.

۸۱- و جمعت حولک یارسول صحابه

بعمائم از هی من التیجان

ای رسول خدا، تو به پیرامون خود یارانی جمع آوردی. که عمامه‌های ساده‌ی آنان بر تاج‌های پر زرق و برق می‌بالید.

۸۲- خشتن ملابسهم ولان جوارهم

بالعدل، فالاعداء کالاخوان

لباس اصحاب و پیروان تو بی‌پیرایه و خشن بود، و به جای حریر و استبرق از لیف خرما بافته شده بود، ولی مصاحبت آنان و جوار آنها ملایم و لطیف بود، آنان ظاهری خشک و خشن ولی باطنی لطیف و باصفا داشتند. این عدالت اسلام بود که چنین یاران باصفائی پرورش داده بود که در اثر آن دشمنان سرسخت تبدیل به برادران مهربان شدند.

۸۳- تشقی العداله فی القصور، وأنت قد

اسعدتها بمضارب السربان

عدالت از کاخهای پرشکوه و پرادعا، ناکامی و شقاوت دیده و تلخ‌کامی چشیده بود، تا وقتی که نوبت به تو رسید، تو با این یاران ساده‌پوش و بی‌پیرایه‌ات، عدالت را از ناکامی و گوشه‌ی انزوا بدرآوردی، عدالت هم برای خود دولتی دید. تو با گروه‌های کوچک که خیمه‌هایی چند در صحرا زده‌بودند، عدالت را زنده‌کردی و به آن زندگی تازه بخشیدی.

همای عدالت تا بوده گرفتارچنگال نحس قوش بوده است. همه چیز در دنیا به جز عدالت، حکومت و سروری کرده بود، حتی ثروت و سرمایه‌داری، زور و قلدری، دیکتاتوری و خودرأیی، هرج‌ومرج و بی‌بندوباری، هرزگی و فاحشه‌گی، تزویر و ریاکاری، همه و همه به دولت رسیده و هر کدام به‌نوبه و بی‌نوبه به خود دولت دیده بودند. به جز عدالت که در تمام این دورانهای گوناگون در یک گوشه خزیده بود، عزادار با دیده‌ی حسرت به اوضاع نگریسته، گاهی تو سری می‌خورد و زمانی حسرت و دریغ و افسوس. تو آمدی و عدالت را از عزا و گوشه‌نشینی نجات دادی، به آن سروری و سلطنت عطا کردی.

استغاثه به پیشگاه معلم جهان و ،

استمداد برای توحیدملتها

۸۴- أَمْعَلِمُ التَّوْحِيدَ، وَحَدَّامَهُ

قد فرقتها نعره الادیان

ای رسول خدا، ای معلم توحید، تو به فریاد این ملت (ملت خودت)؛ برس، آنها را درس توحید و یگانه پرستی بیاموز، که از دست نعره‌ی ادیان و مذاهب باطل و (دین‌فروشان) گرفتار تفرقه شده و عربده‌های اختلافات مذهبی، وحدت آنان را متلاشی کرده و آنها را پاره‌پاره نموده است.

«ای رسول خدا، تو در عهد درخشان خودت، تمام ملل را، حتی یهود و نصاری و مشرکین را در زیر وحدت پرچم اسلام جمع نمودی و به همه پناه دادی و مردم را از اختلافات و دوئیت نجات بخشیدی ولی امروز عده‌ای از آنان که داعیه‌ی نیابت تورا دارند، با بهانه‌های مختلف و پوچ و بی‌اساس، امت تو را از هم متلاشی کرده‌اند. به مسلمانان پاک نهاد، اسم‌گذاری کرده‌اند و آن بیگناهان را با نامهایی که خودشان برای ایجاد اختلاف اختراع نموده‌اند، می‌خوانند. آنان، جز خود و هوچیهای خود سایر مسلمانان را مسلم نمی‌دانند، آنان اسلام را فقط به انحصار خود درآوردند و روز به روز این اختلافات را دامن می‌زنند تا بازار عوام فریبی خود را گرم‌تر کنند!!!...»

یا رسول الله، به فریاد امت خودت برس...

۸۵- فَتَخَالَفَتْ جَمْعاً وَآحَاداً وَأَسْمَاءَ

فمارون سوی مروان

آنها به قدری اصرار به اختلاف انگیزی دارند، که در (جماعات و افراد) و حتی نامها و اسامی هم ملاحظه‌ی اختلاف را دارند. اگر یکی نام «مارون» می‌گذارد، دیگری خود را «مروان» نام می‌نهد، تا شکل اختلاف محفوظ بماند، اگر چه در ماده و حروف «مارون و مروان» با هم اختلافی ندارند.

۸۶- قوم تقض فراشهم آراء هم

و مسیحهم و رسولهم اخوان

قومی که رختخواب راحت را برچیده و برای پیشبرد آراء خود ساخته‌ی خویش به جنگ و ستیز با یکدیگر پرداخته‌اند. در حالی که حضرت مسیح که به او اعتقاد دارند و رسولشان (ص) دو برادر یکدیگرند.

۸۷- یتنازعون علی السماء وارضهم

فی قبضه الرواد والحدثان

آنان نزاع و جنگ و ستیز بر سر آسمان دارند. درحالی که زمین آنها (استقلال ارضی آنان) در قبضه‌ی جاسوسان و نو به دولت رسیدگان است.

* * *

۸۸- فلتنحن الاجيال اجلالا اذا

ذکر النبی الاطهر العدنان

حتماً باید، همه‌ی ملتها و امم همین‌که نام پرافتخار محمد(ص) را می‌شنوند با نهایت فروتنی به تعظیم کمرخم کنند، هر وقت نام این پیامبر اطهر عدنانی برده می‌شود، زانوی ادب به زمین بزنند.

۸۹- المائی الدنيا بذكر الله، والداعی

شعوب الارض للوحدان

نام آن بزرگواری که: دنیا را پر از ذکر «خدا» کرد و همه‌ی ملل و شعوب عالم را به وحدت و یگانگی دعوت فرمود.

۹۰- ولینعق المتعصبون فلم یضر

طیر الجنان تمطق الغربان

متعصب‌ها هرچه می‌خواهند نعیق کنند، که قارقارکلاغها و زاغها، به مرغان بهشتی که در شاخساران بلند بهشت چه‌چه می‌زنند زبانی نمی‌رساند.

قبلاً یادآور شدم که حقیر اشعار این مسیحی با انصاف را با همه‌ی تفصیلش بنا به خواهش عده‌ای از اهل فضل که انجام خواسته‌شان را بر خود لازم می‌دیدم در اینجا آوردم و در ترجمه‌ی اشعار به ترجمه‌ی تحت‌اللفظی اکتفا نکردم بلکه تا آنجا که مقدورم بود روح کلام را با عبارات فارسی جلوه‌گر و مجسم نمودم تا عمق مطلب روشن گردد.

اینک ای مطالعه‌کننده‌ی گرامی:

توجه فرمائید، سخن این استاد مسیحی را که یک مقام علمی و رئیس دانشگاه است شنیدید و ملاحظه کردید که چه روشن و بی دریغ اعتراف می کند که: فتح نهائی جهان با اسلام و قرآن است و بالاخره قوانین قرآن بر فکرها و اندیشه های صحیح و استوار حکومت خواهد نمود.

وجه شیرین می گوید:

ای پیامبر اسلام، ای فاتح جهان، ای نجات بخش بشریت، آرام باش و دل آسوده دار، که پیروزی نهائی باتست و جهان به تحویل اسلام تو خواهد آمد. تمام مرامها و مسلکها و رژیمها همه و همه در هاضمه ی اسلام هضم خواهد شد و همه ی کتابها و مرامنامه ها در برابر قرآن تو نسخ خواهد گردید و بالاخره تو فاتح نهائی جهان خواهی بود و قرآن تو بر جهانیان حکومت خواهد کرد.

و نیز سخن آن اندیشمند عصر جاهلیت آن رجل عظیم مکه دشمن دیرین و سرسخت اسلام یعنی «ولیدبن مغیره ی مخزومی» را نیز شنیدید که گفت: آینده ی این قرآن بر همه برتری می گیرد و همه چیز را تحت الشعاع خود قرار می دهد، و هیچ چیز بر آن برتری نمی یابد.

« آنه یعلوا وایعلی علیه »

حال که شمه ای، به قدر قدرت قلم و گنجایش این تألیف مختصر درباره ی قرآن کریم و آئین مقدس اسلام قلمفرسائی شد و مخصوصاً شواهدی از بزرگترین مرد صدر اول اسلام و نیز، یک

مقام بزرگ علمی از غرب آورده شد، تا جوانان عزیز مخصوصاً بعضی از نوباوگان ساده لوح غرب زده به اهمیت و قدرت معنوی کتاب مذهبی خود یعنی قرآن کریم پی ببرند و سعی کنند با مطالب پرارزش این کتاب آسمانی و جهانی آشناتر شوند. و دست از بعضی نشریات مسموم کننده‌ی ضد دینی بردارند. لازم دیدم برای آشنائی جوانان عزیز با اصطلاحات قرآن و مقدمات تفسیر مطالبی به عرضشان برسانم، تا برای همه مخصوصاً نسل جوان که علاقه مند به فهم و درک این مطالب هستند. موضوع تا اندازه‌ای روشن شود و با مقدمات علم تفسیر و اصطلاحات این فن شریف آشنائی بیشتری پیدانمایند. و امیدوارم که این خدمت ناچیز در پیشگاه با عظمت صاحب قرآن مورد قبول واقع شود.

« قرآن کریم »

قرآن کریم، کلام خدا است.

ساخته و پرداخته‌ی درگاه الهی است و در تألیف آن فکر و سلیقه‌ی هیچ مخلوقی حتی ذات مقدس خود رسول خدا (ص) نیز مدخلیتی نداشته است.

قرآن کریم کلاً وحی است و از جانب خدای ذوالجلال برای سعادت و نجات دنیا و آخرت بندگان به حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی(ص) نازل شده است و بنا به تواتری که در دست داریم قطعاً و یقیناً این کتاب مقدس همان قرآن کریمی است که چهارده قرن قبل از این از طرف خدا به رسول اکرم (ص) نازل شده است و نظماً و معناً کاملاً محفوظ و از هر نوع زیاده و نقصان یا تغییر و تحریف مصون مانده است.

قرآن کریم، آخرین و کاملترین تمام کتابهای آسمانی و ناسخ همه‌ی آنها می‌باشد و چون این کتاب معجزه‌آسا حاوی تمام شئونات و جامع همه‌ی احتیاجات بشری است. تا روز قیامت اعتبار و اهمیت خود را حفظ خواهد نمود و کتاب دیگری بعد از آن از جانب خدا نازل نخواهد شد، همان طوری که پس از رسول اکرم(ص) نیز پیامبر دیگری برگزیده و مبعوث نخواهد گردید. رسول اکرم خاتم پیامبران و قرآن کریم پایان بخش کتابهای آسمانی است.

وحی چیست؟

چون در تعریف قرآن ذکری از کلمه‌ی (وحی) شد، لازم دیدم که تعریف و معنی این کلمه را که در تعریفات کتابهای آسمانی زیاد به چشم می‌خورد به طور اجمال در اینجا بیان نمایم.

وحی: از نظر لغوی سخن پنهان است وهم چنین به هر کلامی که به یک نفر به طور خصوصی و پنهان از دیگران القا شود، اطلاق می شود. **و در اصطلاح علم تفسیر:** وحی عبارت از کلام الهی است که به طور اختصاص و انحصار ابتدا بر پیغمبری که دارای رتبه‌ی رسمی نبوت و رسالت است نازل می شود و سپس در صورت لزوم و با امر الهی آن مطالب به وسیله‌ی رسول به مردم و مکلفین بازگو می گردد.

شیخ محمد عبده: وحی را این طور تعریف می کند:

وحی: عبارت از یک ادراک مرموز و عرفانی است که انسان آن را در نفس خود درک می نماید. البته با اعتماد به اینکه این آگاهی از جانب خداست، خواه این ادراک معنوی با واسطه و یا بی واسطه حاصل گردد.

« اقسام وحی »

گفته شد که نزول کلام خدا بر رسول ممکن است با واسطه و یا بی واسطه انجام پذیرد و از روی همین اصل وحی را به چند قسم تقسیم نموده اند.

بعضی با استناد به آیه‌ی مبارکه‌ی ذیل اقسام وحی را سه دانسته اند.

«وما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا او من وراء حجاب او يرسل رسولا فيوحى باذنه ما يشاء انه علىٰ حكيمة»^۱

یعنی: و از افراد بشر هیچ کس را امکان آن نباشد که خدا با او سخن گوید مگر به وسیله‌ی وحی و یا از پشت پرده و یا رسولی فرستد که به امر خدا هر چه را خدا بخواهد به او برساند. که خدای بلندمرتبه و دانا است.

که از مضمون این آیه‌ی مبارکه سه نوع وحی حاصل می‌شود، به این شرح:

۱- وحی مستقیم، که بدون واسطه‌ی ظاهری انجام می‌پذیرد؛ مانند الهاماتی که از جانب خدا در قلب مقدس رسول اکرم (ص) قرار می‌گرفت.

۲- سخن گفتن خدا با پیامبر خود از پشت پرده‌ی (غیب) بدون این که فرشته‌ای واسطه‌ی آن سخن باشد. مانند کلماتی که خدای ذوالجلال در شب معراج به رسول خود القاء نمود. که مسلماً در القاء این کلمات به رسول خدا فرشته‌ای توسط نداشت. حال این کلمات چگونه و به چه وسیله‌ای به رسول اکرم (ص) می‌رسید خود بحثی مفصل و جداگانه است که این مختصر را مجال آن نمی‌باشد.

۳- نزول وحی به وسیله‌ی فرشته‌ی مخصوص یعنی امین وحی جناب جبرئیل که آیات مبارکه‌ی قرآن به این طریق به حضرت رسول اکرم(ص) وحی شده است.

بعضی از علمای تفسیر با استناد به پاره‌ای از روایات، اقسام وحی را هفت دانسته‌اند. و رؤیای صادقه را نیز به آن ملحق نموده‌اند و استبعادی هم ندارد.

و از اینجا معلوم می‌شود که قرآن کریم از نوع سوم است. یعنی خدای متعال آیات قرآن را با واسطه‌ی جناب جبرئیل به رسول اکرم(ص) نازل فرموده است و این امر در ظرف بیست و سه سال از ابتدای بعثت نورانی رسول اکرم(ص) تا هنگام وفات آن بزرگوار و یا نزدیک به آن تاریخ انجام پذیرفته است.

اگرچه از مفهوم بعضی آیات مبارکه و از صریح پاره‌ای اخبار صحیح و مستند به دست می‌آید که قرآن کریم یک مرتبه هم در شب قدر و در یک جا به قلب نازنین رسول اکرم(ص) نازل گردیده است و محققین علما را در این امر هیچ گونه تردیدی نیست. بلکه برخی از آیات مبارکه‌ی قرآن نیز مؤید این موضوع است.

اسامی قرآن کریم «

خدای متعال این کتاب مقدس را در خود قرآن کریم با اسامی و وصفهای گوناگونی یاد فرموده است که هر یک از این اسامی و

اوصاف، معرف یک یا چند جنبه‌ی ظاهری و معنوی قرآن می‌باشد و هم چنین در روایات منقوله از حضرات محمد و آل محمد(ص) نیز نامهای متعددی برای این کتاب عزیز ذکر شده است که تقریباً بالغ بر یکصد اسم می‌شود.

و ذیلاً به بعضی از این اسماء مبارکه اشاره می‌گردد:

۱- قرآن: «الرحمن علم القرآن»^۱

یعنی: خدای مهربان، تعلیم فرمود قرآن را.

چون قرآن از ماده‌ی قرائت مأخوذ است و به معنی (خواندنی) است، و در واقع این کتاب مقدس جامع همه‌ی تعلیمات آسمانی و ضامن سعادت دنیا و آخرت بنی نوع بشر است و به همین جهت برای خواندن و آموختن شایسته‌ترین کتاب می‌باشد و هیچ کتابی اگرچه از کتابهای آسمانی گذشته هم باشد نمی‌تواند جایگزین این قرآن مبارک گردد.

۲- فرقان: «تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون

للعالمین نذیراً»^۱

یعنی: بزرگوار آن خداوندی است که (فرقان) را بر بنده‌ی خاص خود فرستاد تا راهنمای جهانیان باشد. چون «فرقان» از ماده‌ی (فرق) است و در واقع فرق گذارنده بین حق و باطل و حلال و حرام می‌باشد.

۱ سوره‌ی الرحمن، آیه‌ی ۱ و ۲

۱ سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۱

۳- بیان: «هذا بيان للناس»^۲

این (کتاب) بیانی است برای مردم.

۴- تبیان: «ونزلنا عليك الكتاب تبیاناً لكل شیئی»^۳

و ما بر تو این کتاب را که روشن کننده‌ی هرچیز است فرستادیم.

۵-المبین: «تلك آیات الكتاب المبین»^۴

این است آیه‌های کتاب، که آشکارکننده‌ی حقایق است.

این سه اسم یا صفت مبارک (بیان، تبیان، المبین) که برای قرآن کریم ذکر شد، هر سه مأخوذ از ماده‌ی (بیان) است و به معنی روشن و آشکارکننده می‌باشد. چون این کتاب مقدس تمام حقایق و اسرار علوم را در هر رشته‌ی فنی برای مردم روشن می‌نماید و نیز بهترین آشکارکننده‌ی حق از باطل است.

۶- بینه: «فقد جاءكم بینه من ربکم»^۱

یعنی: پس برای شما از طرف پروردگارتان (حجت آشکار) آمد. بینه از همان ماده‌ی (بیان) است و به معنی برهان و حجت و دلیل استعمال شده است و بدیهی است که قرآن

۲ سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۷

۳ سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۸۹

۴ سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱

۱ سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۵۷

کریم بزرگترین حجت الهی برای مردم می‌باشد و برهان امتیاز حق از باطل است.

۷- بشری: «وهدی و بشری للمؤمنین»^۲

و این کتاب، هدایت و بشارت برای اهل ایمان است.

۸- بشیر: «قرآناً عربياً لقوم يعلمون بشیراً ونذیراً»^۳

یعنی: کتابی است که آیات جامعش به زبان عربی فصیح برای اهل دانش آشکاراست. قرآنی است که بشارت دهنده‌ی نیکان و ترساننده‌ی بدان است. که این دو اسم یا صفت (بشری و بشیر) مأخوذ از ماده‌ی بشارت است. چون قرآن عزیز، نیکوکاران و اهل ایمان را بشارت به بهشت می‌دهد.

۹- شفاء: «ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمه للمؤمنین»^۱

یعنی: و ما آنچه از قرآن می‌فرستیم شفای دل و رحمت الهی برای اهل ایمان است.

چون قرآن کریم و آیات مبارکه‌اش شفا بخش امراض و بیماریهای معنوی و روحی بلکه ظاهری و جسمی می‌باشد و عمل کردن به احکام و اوامر آن، جسم انسان را از غالب آلام و امراض ظاهری حفظ می‌نماید و هم چنین روح را از بیماریهای

۲ - سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۹۷

۳ - سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۲ و ۳

۱ - سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲

نفسانی مانند کبر و حسد و کفر و ریا و جهل و شرک و نفاق و تمام رذائل اخلاقی و معنوی نجات می‌بخشد.

وبه همین موضوع؛ مولای عالمیان امیرمؤمنان علی بن ابیطالب (ع) فرموده است:

«فان فيه شفاء من اكبرالداء وهو الكفر والنفاق والغي والضلال»^۲

یعنی: در قرآن است شفاء و درمان بزرگترین دردها: که عبارت است از کفر و نفاق و باطل و گمراهی...

۱۰- حبل الله: «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا»^۱

یعنی: و همگی به رشته‌ی محکم خداچنگ بزنید و متفرق نشوید چون قرآن کریم محکمترین رابطه و واسطه مابین خدا و خلق است و تمسک به آن توده‌ی مسلمین را از انحراف و اختلاف باز می‌دارد و از مهالک اخلاقی و اجتماعی و فسادمحیط حفظ می‌کند و روح را با عالم بالا و جهان ماوراءالطبیعه یعنی عالم لطائف و حقایق پیوند می‌دهد.

از مضمون تعداد بشماری از روایات و احادیث منقوله از اهل بیت عصمت (ع) چنین به دست می‌آید که تأویل (حبل الله) ولایت مطلقه‌ی حضرت مولا امیرالمؤمنین و ائمه‌ی معصومین (ع) است که رابطه و واسطه‌ی واقعی بین خدا

۲ فتح البلاغه‌ی شیخ محمدعبده، صفحه‌ی ۱۸۴

۳ سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۳

وخلق‌اند. چون آن بزرگواران سبیل اعظم و واسطه‌ی اکبر خداوند بین مخلوقات می‌باشند. و آفریدگار عالمیان فیض و رحمت و علم و حکمت خود را به واسطه‌ی آن پاکان جهان بر جهانیان نازل فرموده‌است.

۱۱- کلام‌الله: «وَأَنْ أَحَدِمَنِ الْمَشْرِكِينَ اسْتِجَارَكَ فَأَجْرَهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ»^۱

یعنی: هرگاه یکی از مشرکان به تو پناه می‌آورد به او پناه بده تا کلام الهی را بشنود.
چون قرآن کریم، کلاً کلام الهی است و جز خدای متعال احدی را در تألیف آن مداخله‌ای نبوده است.

۱۲- نعمت: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^۱

یعنی: و اما نعمت پروردگارت را بر امت بازگو (که اظهار و تعریف نعمت حق نوعی شکر و سپاس برای منعم است).
اگر چه خدای ذوالجلال حبیب خود حضرت رسول اکرم (ص) را از تمام نعمتهای ظاهری و باطنی خود به طور کامل بهره‌مند نموده است ولی از نعمتهای بزرگی که به آن بزرگوار و هم چنین امت اسلام ارزانی داشته قرآن کریم است. و ابن عباس نیز روایت نموده است که در این آیه‌ی کریمه مراد از نعمت

^۱ سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۶

^۱ سوره‌ی الضحی، آیه‌ی ۱۱

قرآن مجید است. و واقعاً قرآن نعمت معنوی و روحانی خداست که روح و عقل بندگان از آن متنعم و بهره‌مند می‌شوند. به استناد روایات متواتر و احادیث متظافر از حضرت رسول اکرم(ص) و اهل بیت طهارت علیهم‌السلام. در آیات قرآن کریم هر جا ذکر از (نعمت) رفته، تأویل آن، ولایت مطلقه‌ی حضرت صاحب ولایت کلیه مولای متقیان علی بن ابیطالب(ع) است و البته شرح و تفصیل این موضوع به طور کامل در محلش ذکر خواهد شد.

۱۳- کتاب: «ذلک‌الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین»^۱

یعنی: این کتاب بدون هیچ شک، راهنمای پرهیزکاران است. کتاب به معنی مکتوب است و اسم است برای آنچه که نوشته می‌شود. و قرآن کریم رابه این مناسبت کتاب نامیده‌اند چون که آیات مبارک آن اولاً در لوح محفوظ، ثانیاً در بیت‌المعمور، ثالثاً در سینه‌ی مسلمانان و رابعاً در مصاحف نوشته شده است.

و هم چنین مکتوب به معنی مجموع آمده است و مناسبتش این است که این کتاب مقدس تمام علوم اولین و آخرین و ماکان و مایکون همه‌ی احکام را در خود جمع نموده است.

۱۴- نور: «وأتبعوا النورالذی انزل معه»^۲

۱ اول سوره‌ی بقره

۲ سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۱۵۶

یعنی: و نوری را پیروی نمودند که با رسول اکرم(ص) نازل شد.

چون اولاً حقانیت قرآن کریم همچون نور بر تمام عقلای جهان و صاحبان دانش و بینش روشن و ظاهر است. و ثانیاً این کتاب مقدس همچون مشعلی نورانی در دست مسلمین است که به وسیله‌ی آن تاریکیهای نادانی و ظلمات جهل، روشن و آشکار می‌شود. برای قرآن کریم اسامی دیگری نیز ذکر شده است که ذیلاً به برخی از آنها به طور اختصار اشاره می‌شود:

آیات، مبارک، برهان، بصائر، تبصره، مثانی، حدیث، احسن الحدیث، الحق، حق‌الیقین، حکم، حکمه، حکیم، محکم، ذکر، ذکری، تذکره، رحمه، روح، صدق، مصدق، صراط‌مستقیم، العظیم، علی، فصل، تفصیل، مفصل، قصص، قول، قیم، کریم، کوثر، مجید، نجوم، نذیر، تنزیل، منیر، هدی، هادی، مهیمن، وحی، موعظه و ناگفته نماند که غالب این اسامی در واقع، اوصاف و القاب قرآن هستند که جهت بیان شرف و عظمت این کتاب مقدس هر کدام به مناسبت خاصی وضع و ذکر شده است.

سوره‌های قرآن

سوره: از نظر لغت مأخوذ از چهار معنی است:

اول: سوره: به معنی منزلت و رتبه‌ی اعلی و شرف است و چون کلمات الهی در منتها درجه‌ی علو و شرف قرار دارد، سوره‌های قرآن

که قسمتی از این کلمات را دربر گرفته است به نام (سوره) نامیده می‌شود.

دوم: سوره: به معنی حصار و دیوار شهر است. چون سوره‌های قرآن قسمتی از کلمات الهی را چون دیوار و حصار دربر گرفته و محدود نموده است به همین جهت به نام (سوره) نامیده شده است.

سوم: سوره: به معنی کاخ عظیم و زیباست و چون سوره‌های قرآن از نظر استحکام و زیبایی همانند کاخی با عظمت و زیباست به نام (سوره) نامیده شده است.

و کلام حکیم ابوالقاسم فردوسی رضوان الله علیه در تعریف عظمت و زیبایی کلام خودش ناظر به این معنی است؛ در آنجا که می‌گوید:

پی‌افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیندگزند
 چهارم: سوره: که مأخوذ از (سور) مهموز العین است که سپس همزه به (واو) قلب شده است و به معنی بقیه و قسمتی از طعام یا شراب می‌باشد و چون سوره‌های قرآن قسمتی از کلام الهی است به نام (سوره) نامیده شده‌اند.

سوره در اصطلاح علم تفسیر: سوره قسمتی از آیات قرآن کریم است که حداقل از سه آیه تشکیل شده باشد.

تعداد سوره‌های قرآن کریم، طبق شمارش دقیقی که به عمل آمده است یکصد و چهارده سوره است.

بعضی از علمای عامه سوره‌ی انفال را با سوره‌ی توبه، یک سوره به حساب آورده‌اند و دلیلشان این است که: سوره‌ی توبه فاقد (بسم‌الله) است. ولی این استدلال صحیح نیست و نداشتن (بسم‌الله) سوره را از استقلال نمی‌اندازد. بلکه حضرت مولا امیرالمؤمنین علی(ع) در این مورد می‌فرماید: چون این سوره : سوره‌ی برائت است و مبین غضب الهی نسبت به مشرکین می‌باشد و به آنان وعده‌ی جنگ و شمشیر می‌دهد، لذا کلمه‌ی مبارکه‌ی (بسم‌الله...) که آیه‌ی رحمت و رأفت الهی است در اول آن ذکر نگردیده است.

به عقیده‌ی مفسرین شیعه، سوره‌ی (والضحی) با سوره‌ی (انشراح) از حیث معنی و جمله یکی است و هم چنین سوره‌ی (فیل) با سوره‌ی (قریش) از نظر ارتباط لفظی و تعلق در حکم یک سوره است. بدین معنی که قرائت سوره‌ی (والضحی) را بدون سوره‌ی (انشراح) و همین طور خواندن سوره‌ی (فیل) را بدون سوره‌ی (قریش) در نماز واجبی کافی نمی‌دانند.

اسامی سوره‌های قرآن

هریک از سوره‌های قرآن کریم، یک یا چند اسم معین و مضبوط دارد، و این اسامی توقیفی و محدود است و کسی را حق زیاده یا کم کردن آنها نیست، مثلاً برای سوره‌ی مبارکه‌ی حمد،

علمای تفسیر در حدود سی اسم ذکر کرده‌اند که از آن جمله است اسامی:

ام‌الکتاب، ام‌القرآن، حمد، سبع‌المثانی، الفاتحه، اساس، تحرز، دعا، سؤال، شافیه، شکر. صلوه، تفویض، استعانت... و غیره که وضع هر یک از این اسامی برای سوره‌ی (حمد) به جهت مناسبتی شرعی می‌باشد.

مجموع یکصد و چهارده سوره‌ی قرآن، تحت دو عنوان به دو دسته تقسیم شده‌اند:

دسته‌ی اول سوره‌های (مکی) که نزول آنها در مکه‌ی مکرمه بوده است و به نامهای (نواجب) و هم چنین (عتاق) نامیده می‌شوند.

دسته‌ی دوم: سوره‌های (مدنی) که در مدینه‌ی منوره نازل شده‌اند.

طبق حدیث شریف نبوی (ص) سوره‌های قرآن کریم تحت چهار عنوان واقع است که آن چهار عنوان عبارتند از:

سبع طوال، مئین، مثانی، مفصل

و هم چنین هر چند سوره از سوره‌های قرآن کریم مجتمعاً یک عنوان مشترک دارند. چنانکه:

هفت سوره‌ی بقره، آل عمران، اعراف، عنکبوت، روم، لقمان، سجده به نام سور (الم) نامیده می‌شوند.

و هفت سوره‌ی: بنی‌اسرائیل، حدید، حشر، صف، جمعه، تغابن، اعلی، را (مسیحات) گویند.

و هفت سوره‌ی: مؤمن، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، را (حوامیم) نامند.

و شش سوره‌ی: یونس، هود، یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، را سور(الر)گویند.

و پنج سوره‌ی: فاتحه، انعام، کهف، سباء، فاطر، را سور (حمد) خوانند.

و چهارسوره‌ی: سجده، فصلت، نجم، علق را که سجده واجب در آنها، هست، (عزایم) نامند.

و چهارسوره‌ی: کافرون، اخلاص، فلق، ناس، را سور(قل) گویند.

و سه سوره‌ی: شعرا، نمل، قصص، را (طواسین)خوانند.

و دو سوره‌ی: بقره و آل عمران را (زهراوان) گویند.

و دو سوره‌ی: انفال و توبه را (قرینتین) نامند.

و دو سوره‌ی: فلق و ناس را (معوذتین) گویند.

فضیلت تلاوت قرآن

قرآن کریم، کتاب رسمی آسمانی ما مسلمانان است که خدای متعال آن را برای سعادت دنیا و آخرت تمام افراد بشر نازل فرموده است، و چون ما مسلمانان این کتاب مقدس را به عنوان کتاب آسمانی و کتاب دینی خود انتخاب و قبول نموده‌ایم و این افتخار را یافته‌ایم که از امت قرآن باشیم، پس لابد باید با کتاب دینی و مذهبی خودمان آشنائی نزدیک داشته باشیم تا بتوانیم به قدر توان و وسع خود از احکام و علوم و اسرار و رموز آن استفاده ببریم، آن مطالب عالی و مضامین آسمانی را درک کنیم و به قدر تکلیف شرعی خود به آن عمل نمائیم. و این ممکن نیست مگر این که خودمان با قرآن کریم ممارست داشته باشیم و لامحال با خواندن آن آشنا باشیم و بتوانیم آیات مبارکه‌ی آن را به طور صحیح تلاوت نمائیم. واقعاً کمال جفا و بی‌انصافی است که شخصی مسلمان باشد ولی از خواندن کتاب مذهبی و آسمانی خود عاجز بماند و نتواند آیات مبارکه‌ی آن را بخواند و بدیهی است که چنین مسلمانی در دنیا و در آخرت بهره و نصیبی

نخواهد داشت. دین مقدس اسلام و رهبر عظیم‌الشان مسلمین، چهارده قرن قبل از این یعنی زمانی که غالب ملل جهان از علم و فرهنگ بهره و نصیبی نداشتند و بیش از صدی نودونه مردم بیسواد بودند. با تشویق و ترغیب مسلمین به قرائت قرآن خواسته است سطح فرهنگ و دانش مردم را بالا ببرد و ریشه‌ی بی‌سوادی را از روی زمین براندازد و همه را باسواد کند. اسلام با تشویق مسلمین به خواندن قرآن، خواسته است توده‌ی مردم، گذشته از منافع مادی و معنوی بیشماری که از قرائت قرآن می‌برند، حداقل مردمی باسواد و آشنا با علم و دانش باشند. و هیچ آئین و مذهبی به اندازه‌ی دین مقدس اسلام مردم را به تعلیم و تربیت و خواندن و نوشتن و کسب علم و معرفت تشویق نکرده است که البته با تعلیم و قرائت قرآن همه‌ی این مراتب و صدها مراتب ظاهری دیگر نیز حاصل می‌شود.

نزول قرآن کریم به زبان عربی است، و زبان عربی از نظر وسعت دایره و دارا بودن قواعد و قوانین صحیح و هم‌چنین فصاحت و بلاغت. شیرینی و لطافت، یکی از غنی‌ترین و عالی‌ترین زبانهای دنیا است و حتماً مقام اول و درجه‌ی عالی را در این زمینه حائز است. بنابراین، اگر همه‌ی مسلمانان از توصیه‌های رسول اکرم (ص) و ائمه‌ی طاهریین (ع) پیروی نمایند و قرآن کریم را تلاوت کنند و با آن آشنائی یابند، قهراً زبان عربی را نیز ولو به اندازه‌ی رفع احتیاجات ضروری می‌آموزند و در نتیجه یک زبان

بین‌المللی در بین تمام مسلمانان رواج می‌یابد و دیگر هیچ مسلمانی هنگام تکلم با مسلمان دیگر اگرچه از قوم و نژاد او نباشد عاجز نمی‌ماند و تمام مسلمانان زبان و مقاصد یکدیگر را بدون احتیاج به مترجم و غیره درک می‌نمایند.

و این همان مطلبی است که ملل متمدن جهان به تازگی آن را درک نموده و متوجه آن شده‌اند که برای اجتماعات بشری یک زبان بین‌المللی و جهانی لازم است که تمام ملل با آن آشنا باشند و همه بتوانند با آن زبان تکلم نمایند. تا درموقع ملاقات افراد کشورها و نژادهای مختلف بایکدیگر بتوانند به سادگی به وسیله‌ی آن زبان جهانی باهم صحبت نمایند و مطالب یکدیگر را درک کنند و دیگر مانند لال‌ها مطالب را با اشاره و کنایه و غیره به هم القا نکنند. اساس این فکر صحیح را که همانا ایجاد یک زبان بین‌المللی جهانی در میان تمام ملل و اقوام و نژادهاست، یک‌هزار و چهارصد سال قبل از این پیامبر اسلام بنا نهاده است و با تشویق و توصیه‌ی همه‌ی مسلمین (چه عرب و چه عجم) به قرائت و آموختن قرآن کریم، خواسته‌است یک زبان همگانی را بین تمام مسلمین رایج نماید، و حکمت این عبادات اسلامی مانند اذان و نماز و غیره که باید حتماً به زبان عربی باشد، شاید همین موضوع است... و اگر این امر به طور صحیح انجام پذیرد زبان عربی به عنوان یک زبان بین‌المللی لامحاله بین مسلمانان

رواج می‌یابد و با تحقق این موضوع صدها از مشکلات اجتماعی و فرهنگی مردم حل می‌شود.

باری، از طرف پیشوایان مقدس اسلام در فضل قرائت قرآن و تشویق مسلمین به این امر بزرگ، روایات واحادیث زیادی وارد شده است که ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌شود. کتاب وافی: روایت با اسنادش از حضرت امام محمد باقر (ع) از حضرت رسول اکرم است که آن حضرت فرمود: «من قرء عشر آیات فی لیله لم یکتب من الغافلین ومن قرء خمسین آیه کتب من الذاکرین ومن قرء مآه آیه کتب من القانتین و من قرء مآتی آیه کتب من الخاشعین و من قرء ثلثمآه آیه کتب من الفائزین ومن قرء خمسّمآه آیه کتب من المجتهدین و من قرء الف آیه کتب له قنطار...»

یعنی: هر مسلمانی، اگر در هر شب ده آیه از قرآن تلاوت نماید او را از غافلها نمی‌نویسند و اگر پنجاه آیه بخواند او را از جمله‌ی ذاکرین محسوب می‌دارند و اگر صد آیه قرائت کند او را از زمره‌ی قانتین (اطاعت‌کنندگان به خدا) به شمار آورند و اگر دویست آیه تلاوت نماید، او را از گروه خاشعین به حساب آورند و اگر پانصد آیه بخواند او را از جمله‌ی مجتهدین محسوب دارند و اگر هزار آیه تلاوت کند برای او خیر کثیر نوشته می‌شود.

۲- کتاب وافی: روایت با اسنادش از حضرت امام جعفر صادق(ع) است که آن حضرت فرمود:

«القرآن عهد الله الی خلقه فقد ینبغی للمراء المسلم ان ینظر فی عهده و ان یقرء منه فی کل یوم خمسین آیه»

یعنی: قرآن عهد و پیمان خداست بر بندگانش، پس برای شخص مسلمان شایسته چنین است که نظر نماید در عهدنامه‌ی خود و هر روز از قرآن پنجاه آیه تلاوت کند.

۳- کتاب وافی: روایت با اسنادش از حضرت امام علی بن الحسین (ع) است، آن حضرت فرمود:

« آیات القرآن خزائن فکلما فتحت خزینه ینبغی لک ان تنظر فیها»

یعنی: آیات قرآن گنجینه‌های (علوم و احکام خداست) پس هر گنجینه‌ای در برابر تو باز شد، شایسته چنین است که در آن نگاه کنی.

در این روایت، فرمایش امام (ع) کنایه است براین که: هنگامی شخص می‌تواند از گنجینه‌های علوم و احکام قرآن بهره‌مند شود که در آن نظر نماید و با تلاوت آیات کریمه‌اش از آن استفاده کند.

ترجمه‌ی قرآن

ترجمه: به فتح اول و ضم سوم، به معنی لغتی را با لغت دیگر معنی کردن است. مثل این که یک کلمه یا جمله‌ی عربی را به فارسی و یا برعکس یک کلمه یا جمله‌ی فارسی را به عربی درآورند.

کلمه‌ی ترجمه از لفظ «ترجمان» که کلمه‌ای فارسی‌الاصل است گرفته شده است و از همین لفظ «ترجمان» به روش قواعد عربی، مصدر و فعل و اسم اخذ گردیده است.

خفافی: در کتاب «شفاءالعلیل فیما ورد فی کلامالعرب من الدخیل» ذکر کرده است که:

«ترجمان» معرب از کلمه‌ی «ترزبان» فارسی است.

و دیگران گفته‌اند، که «ترجمان» معرب کلمه‌ی «تورگومان» است، که آن هم به معنی شاخص سخن گفتن بیگانه می‌باشد. و به همین جهت عده‌ای از لغت‌شناسان کلمه‌ی ترجمان را به شکل «ترجومان» ضبط کرده‌اند.

و به هر حال ترجمه مأخوذ از کلمه‌ی ترجمان فارسی و به معنی لغتی را به لغت دیگر درآوردن است.

موضوعی که در این جا قابل توجه است و باید مطرح گردد، این است که: زبانهای دیگر وسعت ترجمه‌ی قرآن کریم را ندارند و به ویژه اگر بخواهیم ترجمه‌ی واقعی و واقعیت و روح کلمات را در دست داشته باشیم.

زیرا کلمات قرآن، هرکدام به طور استقلال، مورد نظر می‌باشد و فقط رساندن معنای آن منظور نظر نیست، مثلاً یک لفظ ساده در قرآن کریم مانند کلمه‌ی «اقتربت» به معنی (نزدیک شد). اگرچه مرادفهای نیز در کلام عربی مانند «دنت» داشته باشد ولی خود «اقتربت» از نظر کیفیت استعمال و موقعیت ادبیش در کلام، به اصطلاح علمای اصول موضوعیت دارد، و امکان تغییر و تبدیل آن به الفاظ مرادفش در زبان عربی موجود نیست، تا چه رسد به زبانهای دیگر و لغات بیگانه، که این فرض را ناممکن تر می‌سازد و هم چنین است حال در سایر الفاظ و کلمات قرآن، و این بحث را اگر به ترکیب‌بندی جملات و ربط کلمات با یکدیگر تعمیم بدهیم، سخن می‌کشد و از حوصله‌ی این مختصر بیرون است، و تحدیهای قرآن کریم که مخصوص به خود قرآن است، گواهی روشن بر سخن ما، می‌باشد.

و به علاوه، به طور ساده‌تر: در بعضی از زبانها مخصوصاً زبان وسیع عربی، لغاتی وجود دارد که معنی آن لغت عیناً در

زبانهای دیگر یافت نمی‌شود و به همین جهت مترجمین مجبور می‌شوند که آن لغات را یا عیناً و بدون ترجمه کردن، در ترجمه‌های خود بیاورند، و یا تعبیر به معنی کنند. و این عمل خود، لطف و فصاحت کلام و غالباً مقصود اصلی و منظور واقعی را از بین می‌برد و آن را به شیوه‌ی دیگری جلوه می‌دهد، به علاوه روح الفاظ که در سیاق جمله‌بندی در زبانی موجود است، همیشه مقدر نیست که فقط با ترجمه کردن به زبان دیگر، منتقل گردد، لغات به زبان دیگر ترجمه می‌شود ولی روح الفاظ به آن زبان منتقل نمی‌گردد. مخصوصاً قرآن کریم، که گذشته از هزاران امتیازات ظاهری و باطنی که دارد. فقط از نظر فصاحت و بلاغت دریائی است بیکران و آسمانی است ناپایان، که جهان وسیع سخن در برابر آن، از شبندی حقیر یا ذره‌ای ناچیز کوچکتر است و در میدان پهناور فصاحت و بلاغت چنان پیشتاز و اعجاب‌آور است که از همان روز نخست تا به امروز هر کس آیه‌ای از آیات روح‌بخش و دلربایش را شنیده بی‌اختیار در برابر کشش و جذبه بدایعش سر تعظیم فرودآورده و صورت به خاک آستانش سائیده و نامی جز خارق‌العاده و اعجاز برای آن نیافته است.

و به همین جهت اگر چه نا‌آشنایان با زبان عربی چاره‌ای ندارند، به جز این که به ترجمه‌های قرآن کریم مراجعه نمایند، ولی ناگفته نماند که از ترجمه‌هایی که از قرآن کریم به زبانهای

گونگون شده است، نباید انتظار درک لطف و فصاحت و بلاغت و روح الفاظ و معانی قرآن را داشته باشیم. مخصوصاً که بعضی از مترجمین بی‌مایه که در اثر عدم تسلط به زبان عربی یا فارسی و یا هر دو نتوانسته‌اند از عهده‌ی این وظیفه‌ی خطیر برآیند و این مهم را به نحو احسن انجام دهند. و در نتیجه نه فقط نتوانسته‌اند مقصود واقعی از آیات قرآن را در ترجمه‌های خویش منعکس نمایند، بلکه دچار اشتباهاتی بزرگ و مغلطه‌کاریهائی غیرقابل گذشت نیز شده‌اند، و با این اقدام ناپسند خود ستمی بزرگ به قرآن و صاحب قرآن روا داشته‌اند.

بنابراین، این نوع ترجمه‌ها به تنهایی نمی‌تواند مورد اعتماد و اطمینان قرارگیرد، و انتظار فهم حقایق و لطائف قرآن را از این ترجمه‌ها نمی‌توانیم داشته باشیم. بلکه برای درک کامل منظور خدای متعال و دانستن بدایع آیات قرآن کریم، علاوه بر ترجمه، احتیاج به تفسیر و هم چنین تأویل داریم. و کسانی که مدعی‌اند کلام الهی را بدون تفسیر و تأویل می‌توان فهمید، به‌خطا رفته‌اند. و در واقع آنان ظاهر بینانی هستند که از حقایق و دقائق معانی آیات قرآن کریم و هم چنین از لطائف و بدایع فصاحت و بلاغت الفاظ در این کتاب مقدس بی‌خبرند و ما برای روشن شدن موضوع، ابتدا به شرح معنی تفسیر و تأویل از نظر لغت و اصطلاح و مخصوصاً از دیدگاه قرآن می‌پردازیم:

تفسیر قرآن

تفسیر، از نظر معنی لغوی: به معنای نیک نشان دادن و آشکار ساختن پوشیده و واضح کردن معنای واقعی سخن است.

و از آن جمله است، این آیه مبارکه

ولایأتونک بمثل الاجنناک بالحق واحسن تفسیراً!^۱

یعنی: و کافران بر تو هیچ مثل باطل (و اعتراض ناحق) نیاورند، مگر این که ما، در مقابل، برای تو سخن حق با بهترین بیان و توضیح در پاسخ آنها بیاوریم.

تفسیر، از نظر ریشه‌ی لغوی: مأخوذ از کلمه‌ی «فسر» است که به معنی جدا کردن و کشف نمودن می‌باشد.

علمای لغت بر آنند که: کلمه‌ی «فسر» طبق قاعده‌ی اشتقاق کبیر یعنی (قانون قلب) از کلمه‌ی «سفر» اخذ گردیده است و «سفر» در لغت به معنی کشف و آشکار کردن است، مثل:

اسفرت المرء عن وجهها، اذا کشفته،

یعنی: زن رویش را باز نمود، یعنی: پرده از روی برداشت. و با این تقریب، تفسیر کلمات، یعنی: برداشتن پرده‌ی ابهام از روی معانی آنها و واضح و روشن نمودن آن کلمات به نحوی که، ابهام و خفائی در بین نباشد.

تفسیر در اصطلاح: با امعان نظر در تعریفاتی که دانشمندان و اهل فن در خصوص تفسیر نموده‌اند، می‌بینیم که تفسیر را با تعریفات گوناگون معرفی نموده‌اند، که ممکن است همه‌ی آنها را به یک معنی واحد، ارجاع داد و این تعاریف، اگر چه از نظر لفظ مختلفند، ولی از نظر معنی و هدف یکی می‌باشند و تمام آنها را می‌توان در تعریف جامع ذیل خلاصه نمود:

تفسیر: علمی است که در آن، از احوال قرآن کریم، از حیث دلالتش بر مرادخدای متعال بحث می‌شود.

و از این تعریف، موضوع علم تفسیر به دست می‌آید، که: **موضوع علم تفسیر:** عبارت از آیات قرآن کریم است، از لحاظ دلالتش بر مراد خدای متعال، و:

مفسر: کسی است که: مراد واقعی خدای ذوالجلال را از الفاظ و آیات قرآن استنباط نموده و در دسترس مردم قرار دهد. ولی اگر با نظری وسیع‌تر به این مطلب توجه نمائیم، می‌بینیم که قرآن کریم، کتابی است آسمانی و من عندالله و طبق بیان خود قرآن، جامع همه‌ی علوم و دانشهاست.

ونزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء:

یعنی: ما بر تو این کتاب را فرستادیم تا حقیقت هر چیز را روشن کند.

و چون در میان توده‌ی اجتماع و بشرعادی، تاکنون کسی یافت نشده است که از هر حیث، جامع جمیع علوم و دارای همه‌ی دانشها باشد، لذا هیچ فردی از افراد بشر، اگرچه بسیار دانشمند هم باشد، با اتکاء به معلومات محدود و شخصی خودش، توانائی تفسیر و بیان همه‌ی قرآن را نخواهد داشت و از صدر اول اسلام و بدو ظهور قرآن، از بین مردم عادی (غیر معصوم) احدی چنین ادعائی نکرده و اگر هم کرده‌است، به زودی بطلان ادعایش ثابت شده است.

و به همین جهت برای تفسیر قرآن به طور کامل و جامع، ناچاریم یا دائره‌المعارفی با شرکت کلیه‌ی دانشمندان جهان که هر یک در رشته‌ای از علوم و فنون تخصص کامل داشته باشند، ترتیب بدهیم، و آن دانشمندان نیز در رشته‌ی تخصصی خود، استاد و در اعلی‌درجه‌ی امکان باشند. تا هر کدام هرآنچه را که راجع به علم و تخصصشان است تفسیر و بیان نمایند و با رویهم انباشتن این معارف و فنون تفسیری تقریبی برای قرآن کریم به دست آید. که البته از آغاز اسلام تا به امروز چنین مجتمعی تشکیل نشده است و حتماً تشکیل این چنین دائره‌المعارفی از نظر کمیت و کیفیت بسیار مشکل و شاید ممکن نبوده است. و تازه اگر به فرض محال، چنین مجتمعی نیز تشکیل یابد، اعضا دانشمند آن فقط می‌توانند نسبت به علوم زمان خودشان اظهار نظر نمایند و قطعاً از علوم آینده بی‌خبر خواهند بود و

این خود نقصی بزرگ نسبت به معتقدات و اظهارات آنان خواهد بود و از نظر قطعیت نمی‌توان به آن اعتماد کامل داشت.

بنابراین: در فهم و تفسیر قرآن کریم موظفیم، به آستان بزرگانی روی آوریم که با دارا بودن علوم‌لدنی و معارف آسمانی، محیط به همه‌ی علوم جهان و از جمله معارف قرآن باشند، و دانش آنان چون معلومات دانشمندان عادی، محدود و مقید به زمان و مکان معینی نباشد. البته با استفاده از پرتو علم چنین بزرگوارانی که مؤید من‌عندالله هستند می‌توانیم به مفهوم و تفسیر واقعی قرآن که کتابی آسمانی و جهانی است واقف شویم، و به عبارت روشن‌تر:

قرآن چون کتابی آسمانی و جهانی است، اساتید قرآن نیز حتماً باید، اساتیدی آسمانی و جهانی باشند.

و البته فقط این اساتید بزرگوار و این دانشمندان ملکوتی که از سرچشمه‌ی ازل کسب علم فرموده‌اند، می‌توانند این چنین وظیفه‌ی خطیر و مهم را عهده‌دار شوند، و این اساتید عالیقدر طبق نص صریح حضرت رسول اکرم(ص) در حدیث ثقلین، فقط عترت و اهل بیت پاک پیغمبر، یعنی: **مولای متقیان امیرمؤمنان علی بن ابیطالب(ع)** و **صدیقه‌ی طاهره فاطمه‌ی زهرا(ع)** و یازده فرزند گرامیشان خواهند بود. که با تعلیمات ازلی و تأییدات الهی، به تفسیر و تأویل و جمیع اسرار و رموز و احکام قرآن کریم عالم می‌باشند.

و رسول اکرم(ص) رسماً فقط این بزرگواران را جهت تفسیر و تأویل قرآن کریم تعیین فرموده است و ما را در فهم و درک تفسیر قرآن چاره‌ای نیست، مگر این که در ب رحمت و کرم آن بزرگواران را بکوییم و از آستانه‌ی علم و دانش آنان استمداد جوئیم.

و این گفتار صریح صاحب قرآن و آورنده‌ی عظیم‌الشأن قرآن است که در موارد مکرر و بسیار زیاد فرموده است:

« انا مدینه العلم و علی بابها »

یعنی: من شهر علمم و علی در آن شهر است.

و حکیم ابوالقاسم فردوسی آن شیعه‌ی خالص و کامل، این حدیث شریف را چه خوب به نظم کشیده است:

و حقیر به یادبود نام پرافتخار این حکیم عالیقدر و سخن‌سرای با ایمان که دینش را به دنیا نفروخت و در آستان ولایت حضرت مولای عالمیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب اروحنا فداه ثابت‌قدم ماند و به افتخار دنیا و آخرت و فوز ابد نائل آمد این چند بیت را که در شرح آن حدیث شریف گفته است در اینجا نقل می‌نمایم:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی

خداوند امر و خداوند نهی

که من شهر علمم علیم در است

درست این سخن گفت، پیغمبر است

گواهی دهم این سخن را ز اوست
 تو گوئی دو گوشم به آواز اوست
 چو باشد ترا عقل و تدبیر و رای
 بنزد نبی و علی گیر جای
 گرت زین بد آید گناه من است
 چنین است و این رسم و راه من است
 به این زاده ام هم بدین بگذرم
 چنان دان که خاک پی حیدرم
 ابا دیگران مر، مرا کار نیست
 بر این در مرا، جای گفتار نیست
 و به همین جهت، تفاسیری که ساخته و پرداخته‌ی دیگران
 است، موقعی می‌تواند صحیح و واقعی و قابل اعتماد باشد که،
 حتماً استناد به روایات و کلمات حضرات معصومین (ع) داشته
 باشد. و هیچ کس را بدون مراجعه به آثار اهل بیت نبوت و با اتکاء
 به علوم ناقص خودش حق تفسیر و تأویل قرآن نیست و از طرف
 صاحب و آورنده‌ی عالیقدر قرآن حضرت رسول اکرم (ص) چنین
 اجازه‌ای به کسی غیر از آن بزرگواران داده نشده است.
 و بر عکس در روایات متواتر مردم را از تفسیر به رأی شدیداً
 نهی فرموده‌اند:

و از آن جمله است حدیث شریف ذیل:

« من فسر القرآن برأیه فلیتبعه مقعده من النار »

یعنی: رسول اکرم فرمود: هر کس قرآن را با رأی و نظر شخصی خودش و (بدون مراجعه به آثار اهل بیت نبوت) تفسیر نماید، جای یک چنین شخصی در آتش است.

بنابراین تفاسیری که: زائیده‌ی اوهام اشخاص عادی است و از آثار حضرات ائمه‌ی طاهرين که پس از رسول اکرم(ص) اساتید واقعی قرآنند چراغی فراراه ندارد، از درجه‌ی اعتبار ساقط است و مورد اعتماد اهل فن نمی‌باشد.

و به طور کلی، قرآن کریم بدون ضمیمه شدن با تفاسیر آل محمد(ص) برای ما، که دانشی ناقص و محدود داریم، کتابی مبهم و غیرقابل درک است.

رسول اکرم فرموده است:

«انی تارک فیکم الثقلین، ما ان تمسکتهم بهما لن تضلوا بعدی
ابداً: کتاب الله و عترتی اهل بیته، لن یفترقا حتی یردا علی
الحوض»

یعنی: من دو امانت سنگین بین شما باقی گذاشته‌ام که اگر به هر دو آنها چنگ زنید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد. «و آن دو، عبارتند از»: کتاب خدا- قرآن، و اهل بیتم- علی و آل علی(ع). و قرآن و اهل بیتم تا روز قیامت از یکدیگر جدا نمی‌شوند.

و با این نص صریح که متفق علیه فریقین است، ثابت می‌شود که قرآن و حضرات ائمه‌ی اطهار(ع)، لازم و ملزوم یکدیگرند و ما

را به تنهائی و بدون استفاده از مکتب علم حضرات معصومین(ع) توان و نیروی درک حقایق قرآن نمی‌باشد و با این مقدمات، فرضیه‌ی غلط:

« کفانا کتاب الله »

یعنی: قرآن به تنهائی ما را کافیست،

که از ساخته‌های خلیفه‌ی دوم است، ابطال می‌شود. و ثابت می‌گردد که: اساتید واقعی قرآن که رسماً از جانب خدای متعال شایستگی و صلاحیت تفسیر قرآن را دارند فقط ذوات گرامی حضرات محمد و آل محمد(ص) می‌باشند و بس... و آن بزرگواران آنچه که از تفسیر آیات مبارک قرآن لازم بوده است، در خلال احادیث و آثار گرانبه‌ای خود بیان فرموده‌اند و به وسیله‌ی حاملان اخبار، یعنی علمای منصوص اسلام، امثال شیخ مفید و شیخ کلینی و شیخ طوسی و شیخ صدوق و غیر هم اعلی الله مقامهم به ما رسیده است.

و مکتب شیعیان از این لحاظ به اندازه‌ای غنی است که در هر یک از رشته‌های علوم، کلمه‌ای ناگفته نمانده است و اصول و فروع و کلیات و جزئیات معارف اسلام به طور صحیح و کامل به ما رسیده است. **والحمد لله رب العالمین.**

تأویل قرآن

تأویل از نظر لغت: در لغت عربی، تأویل از ماده‌ی (أول) بر وزن قول اخذ شده است و (أول) به معنی رجوع است.

در قاموس در ذیل ماده‌ی تأویل آمده است:

« آل الیه، اولو ما لا رجوع »

در اینجا، از نظر لغوی، تأویل را به: «رجوع دادن» معنی کرده‌است. و سپس گفته، که؛ «تأویل کلام» یعنی: برگرداندن و تقدیر و تفسیر نمودن کلام است.

و نتیجه می‌گیریم که؛ معنای تأویل از نظر لغت عبارت است از: برگرداندن کلام، به معنایی که احتمال صحت آن بیشتر است.

تأویل از نظر اصطلاح: تأویل از نظر اصطلاح علماء، عبارت است از برگرداندن لفظ یا کلام، از معنی راجح غلط، به معنی مرجوح صحیح، با دلائلی که موجود باشد.

و بعضی گفته‌اند: تأویل مأخوذ از «ایاله» به معنی سیاست است، و وظیفه‌ی تأویل کننده، این است که: کلام را بکشانند و در موضع و محل صحیحش قرار دهد.

تأویل در قرآن کریم:

در قرآن کریم، کلمه‌ی تأویل به معانی مختلف آمده‌است که؛ ما ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- به معنی تفسیر و تعیین، در آیه‌ی مبارکه‌ی ذیل:

« فأما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأويله، و ما يعلم تأويله الا الله والراسخون في العلم...»^۱

یعنی: و آنان که در دل‌هایشان میل به طرف باطل است، در پی متشابهات قرآن روند. تا با تأویل غلط آن، فتنه برانگیزند. در صورتی که تأویل (تفسیر و تعیین) آن را جز خدا و استواران در علم کسی نمی‌داند.

که در این آیه‌ی مبارکه، تأویل به معنی تفسیر و تعیین کردن آیات آمده است،

۲- به معنی عاقبت و سرانجام امور، در این آیه‌ی مبارکه:

« فأن تنازعتم في شئ ذي فردوه الى الله والرسول ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر ذلك خير و أحسن تأويلا»^۱

یعنی: و اگر در چیزی، کارتان به گفتگو و نزاع کشید، به حکم خدا و رسول باز گردید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. این عمل: (رجوع به حکم خدا و رسول) برای شما بهتر و خوش عاقبت‌تر خواهد بود.

که در آیه‌ی مبارکه‌ی بالا، تأویل به معنی، عاقبت آمده است.

۳- به معنی واقع شدن خبری؛ در این آیه‌ی کریمه:

«هل ينظرون الا تأويله، يوم يأتي تأويله»^۲

۱ آل عمران آیه‌ی ۷

۱ سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹

یعنی: (کافران که به آیات خدا و روز قیامت ایمان نمی‌آورند) آیا در انتظار چیستند، روزی (با واقع شدن مرگ یا قیامت) تأویل آیات و مال اعمال آنان، به آنها برسد. که در آیه‌ی فوق، تأویل به معنی واقع شدن مدلول آیات است. ۴- تعبیر خواب: در این آیه‌ی شریفه:

«وما نحن بتأویل الاحلام بعالمین»^۳

یعنی: و ما را به تعبیر خوابهای پریشان آگاهی نیست. که در این آیه‌ی مبارکه، تأویل به معنی تعبیر خواب است. ولی ناگفته نماند: که مقصود از تأویل در کلمات علمای اعلام و دانشمندان تفسیر، همان معنای اول، یعنی معنی واقعی آیه است.

مقایسه‌ای بین تفسیر و تأویل قرآن

- ۱- تفسیر در لغت: به معنی کشف و بیان و توضیح است و تأویل به معنی برگردانیدن و رجوع می‌باشد.
- ۲- ابوعبیده و جمعی گفته‌اند که: تفسیر و تأویل هر دو به یک معنی است و دو کلمه‌ی مترادفند (مانند: خوب و نیک).^۱

۲ سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۳

۳ سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۴۴

۱ کتاب اتقان، جلد دوم صفحه‌ی ۱۷۳

۳- در مقدمه‌ی تفسیر راغب اصفهانی صفحه‌ی ۴۰۲، ۴۰۳ و در آخر کتاب «تنزیه القرآن عن المطاعن» تألیف قاضی عبدالجبار:

از راغب اصفهانی نقل است که گفته است: تفسیر اعم از تأویل است و تفسیر غالباً در الفاظ ولی تأویل در معانی استعمال می‌شود و تأویل غالباً در کتابهای آسمانی ولی تفسیر، هم در کتابهای آسمانی و هم در غیر آن، استعمال می‌گردد.

و تفسیر غالباً در الفاظ مفرد، ولی تأویل بیشتر در جمله‌ها استعمال می‌شود. و تأویل گاهی به معنی عام و گاهی به معنی خاص استعمال می‌شود، مانند کلمه‌ی کفر، که گاهی به معنی انکار مطلق و گاهی به معنی انکار خدا استعمال می‌شود. و هم چنین کلمه‌ی ایمان، که گاهی به معنی تصدیق مطلق و زمانی به معنی تصدیق به خدا استعمال می‌گردد.

و هم چنین، تأویل معنی مقصود را بین معانی مشترک، تعیین می‌نماید، مانند: لفظ (وجد) که بین معانی پیدا کردن و به وجد آوردن و به وجود آمدن، مشترک است.

۴- ماثوریدی گوید: تفسیر، عبارت است از قطع و یقین بر آنچه که از لفظ مراد است، ولی تأویل ترجیح دادن یکی از احتمالات است بدون قطع.

۵- ابوالبقاء گوید: در آیه‌ی مبارکه‌ی: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» یعنی: زنده را از مرده بیرون می‌آورد:

تفسیر این است که: (میت) را به معنی تخم مرغ و (حی) را به معنی مرغ بگیریم.

و تأویل آن است که بگوئیم: مراد از (میت) کافر و مقصود از (حی) مؤمن است. و یا این که بگوئیم: مراد از (میت) جاهل و منظور از (حی) عالم است.

۶- بغوی گوید: تفسیر عبارت است از بیان سبب و شأن نزول آیات ولی تأویل عبارت است از برگرداندن، آیه به معنایی که احتمال صحت آن می‌رود و موافق با ماقبل و مابعد آن باشد و با سایر آیات و سنت هم مخالفتی نداشته باشد. در این عقیده، کواشی از بغوی متابعت نموده است.

۷- ابوطالب ثعلبی گوید: تفسیر: بیان ظاهر لفظ است از نظر حقیقت و مجاز، مثل تفسیر (صراط) به (راه) و تفسیر (صبیب) به (باران).

ولی تأویل، معنی باطن لفظ است، مانند آیه‌ی مبارکه‌ی: «ان ربک لبالمرصاد»^۱ که تفسیرش این است که: «خدا درکمین گناهکاران است» ولی تأویلش این است که: «از اوامر الهی نباید سستی نمود و از درگاه الهی نباید غافل ماند.»

۸- بعضی گفته‌اند که: تفسیر روشن کردن ظاهراًیات است و تأویل پیدا نمودن باطن و مغز و لب آیات می‌باشد.

۹- و برخی بر آنند که: تفسیر معنی **مطابقی** آیات است و تأویل معنی **التزامی** آیات.

۱۰- و آنچه که از تعاریف فوق درباره‌ی تفسیر و تأویل به دست می‌آید و با ظاهر آیات و آثار اهل بیت نبوت علیهم‌السلام وفق می‌دهد این است که:

تفسیر: عبارت است از توضیح آیات محکمت.

و تأویل: عبارت است از بیان آیات متشابهات، یعنی رد کردن متشابهات به محکمت.

و چون اصل مهم در علم تفسیر قرآن، بیان و کیفیت (تأویل) است و هدف نهائی ما نیز در این مجموعه بحث در پیرامون تأویل آیات مبارکه‌ی قرآن می‌باشد. لازم دیدم که جهت توضیح کامل مطلب و روشن شدن مقصود، آیه‌ی مبارکه‌ی هفتم از سوره‌ی آل عمران را که در ذکر محکمت و متشابهات و هم چنین تأویل و غیره نازل شده است به طور مفصل، تفسیر نمایم. و مخصوصاً اختلافی را که در قرائت و تفسیر این آیه‌ی مبارکه شده است بیان و توضیح کنم و قول حق را در خصوص این آیه‌ی کریمه از روی روایات و احادیث حضرات محمد و آل محمد (ص) در دسترس مطالعه‌کنندگان گرامی قرار دهم.

ومن الله التوفيق وعليه التكلان

قال الله تبارک و تعالی:

هوالذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمت هن ام الکتاب و آخر متشابهات فأما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویلہ، و ما یعلم تأویلہ الا الله والراسخون فی العلم، یقولون آمنّا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا لوالالباب^۱

یعنی: اوست خداوندی که قرآن را بر تو فرستاد که بعضی از آن، آیات محکم «ونشانه‌های آشکار، یعنی آیاتی است که دارای معنی روشن و واضح می‌باشد» که آنها اصل قرآنند. و دیگر آیات متشابه (یعنی آیاتی است که مراد و معنی واقعی از ظاهر آنها درک نمی‌شود بلکه احتیاج به تأویل دارند) کسانی که قلباً میل به باطل دارند از پی متشابهات قرآن روند تا با تأویل آن فتنه برانگیزند «و آن را برطبق عقیده‌ی باطل خود تأویل نمایند» در صورتی که تأویل آیات متشابه را جز خدا و راسخان در علم (استواران در دانش) کس دیگری نمی‌داند. آنان (راسخان در علم که عالم به تأویل هستند) می‌گویند:

به تمامی آنها ایمان آوردیم که همه‌ی «آیات محکم و متشابه قرآن» از جانب پروردگار ما است. و کسی به جز خردمندان و صاحبان عقل، اندیشه‌ی عمیق در آیات قرآن نمی‌کند.

قرائت آیه و محل وقف در آن

در کیفیت قرائت این آیه‌ی مبارکه و محل وقف آن، که آیا بر «الراسخون فی العلم» وقف شود و یا بر لفظ جلاله (الله)، دو نظریه‌ی مختلف داده شده است.

عقیده‌ی صحیح که نظریه‌ی جمهور علمای تفسیر و مطابق با روایات و آثار اهل بیت عصمت علیهم السلام می‌باشد، این است که:

در این آیه وقف بر «الراسخون فی العلم» صحیح است، و از دیدگاه این گروه، قرائت این قسمت از آیه چنین می‌شود:

و ما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم...^۱

و این چنین معنی می‌دهد:

تأویل آیات متشابه را کسی جز خدای متعال و راسخان در علم نمی‌داند. (پس کسی را جز استواران در دانش حق تأویل آیات متشابه قرآن نخواهد بود).

غالب پیشروان علم تفسیر از جمله‌ی: عبدالله بن عباس (حبر امت) و محمد بن جعفر بن زبیر و ابومسلم و دیگران پیرو این عقیده‌اند، و همه‌ی رجال حدیث و مفسرین شیعه از جمله شیخ

طبرسی در مجمع‌البیان (چاپ صیدا) همین قول را از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام نقل نموده‌اند.^۱

در تأیید صحت این قول روایات بسیار زیاد و متواتری از حضرات معصومین علیهم‌السلام موجود است که انشاءالله در صفحات آینده‌ی همین کتاب از نظرتان خواهدگذشت.

نظریه‌ی دیگر که ابتدا از عایشه نقل شده و سپس بعضی از آن پیروی کرده‌اند، این است که:

در این آیه وقف بر لفظ جلاله (الله) می‌باشد، و از دیدگاه این گروه، قرائت آیه‌ی فوق، بدین منوال است:

و ما يعلم تأویله الا الله، و الراسخون فی العلم یقولون آمنا...^۲ و

معنی آن نیز چنین می‌شود:

تأویل آیات متشابه را جز خداکسی نمی‌داند، و راسخان در

علم می‌گویند: ایمان آوردیم...

و از این نظریه چنین به دست می‌آید که تأویل آیات متشابه

را که شماره‌ی آنها در قرآن کریم بسیار زیاد و از عده‌ی آیات

محکم کمتر نیست، به جز ذات پروردگار کسی نداند و حتی

راسخان در علم نیز از درک و فهم آن عاجز می‌باشند.

۱ صفحه‌ی ۴۱۰

۲ سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۷

این نظریه گذشته از این که اساساً با تفسیر اهل بیت عصمت علیهم‌السلام مخالف است، از نظر عقلی و علمی نیز اشکالات بسیاری دارد که ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

عقل وقف بر لفظ جلاله را مردود می‌داند

۱- همه‌ی مسلمانان می‌دانند که این کتاب مقدس آسمانی یعنی قرآن کریم که از جانب خدای متعال به حضرت رسول اکرم (ص) نازل شده است، حاوی تمام برنامه‌های دقیق زندگی مادی و معنوی و در واقع مایه‌ی رستگاری دنیا و آخرت انسانها است.

خود این قرآن و آیات و احکام و اوامر و نواهی‌اش همه و همه و هرچه در آن است برای ما انسانها نازل شده است. خدای مهربان از نظر رحمتی که بر بندگان دارد این کتاب جامع و حیرت‌انگیز آسمانی را برای ما انسانها فرستاده است تا آیات دُرّبار آن را بخوانیم و مضامین عالی و حکیمانه‌اش را بفهمیم و درک کنیم و بالاخره به آن مضامین سعادت‌بخش عمل نماییم...

حال چگونه می‌توان نظر داد، که قسمت عمده‌ی قرآن را که همان آیات متشابه است هیچ‌کس حتی پیغمبر و امام هم نداند؟ و از آن آیات به جز خدای متعال احدی مطلع نباشد؟..

اگر یک چنین نظریه‌ی ناروایی صحت داشته باشد، لازم می‌آید که اساساً نازل شدن آیات متشابه و درج آن در قرآن کریم کاری عبث و بیهوده باشد. آری ضبط کردن و خواندن آیاتی که احدی جز خدا از مفهومش اطلاعی ندارد کاری بیهوده بلکه عملی غیرعقلانه است و نسبت دادن چنین امر عبثی به دستگاه الهی خلافی روشن و اشتباهی واضح است.

۲- با مطالعه‌ی صفحات گذشته متوجه شدیم که بنابه نظریه‌ی ناروای این گروه، معنی آیه‌ی مبارکه‌ی مورد بحث چنین می‌شود: تأویل آیات متشابه قرآن را جز خدا کسی نمی‌داند. و راسخان در علم می‌گویند ایمان آوردیم...

حال با اتکاء به این نظریه، نتیجه چنین می‌شود:

راسخان در علم، تأویل آیات متشابه را نفهمیده و ندانسته قبول می‌کنند و می‌گویند خدایا به همه‌ی آنها ایمان آوردیم. و با کمی دقت معلوم می‌شود که نظریه‌ی این گروه، واقعاً نظریه‌ای غلط و مخالف موازین عقلی و علمی می‌باشد. زیرا چگونه می‌توان تصور نمود که شخصی موضوعی را نفهمیده و ندانسته بپذیرد، و کورکورانه به آن ایمان آورد.

مگر نه این است که: پذیرش و ایمان آوردن به مطلبی پس از بررسی کامل و سنجش و ارزیابی آن مطلب میسر می‌شود؟ و مطابق قواعد علمی و موازین منطقی موضوعی که مجهول و

ناشناخته است. هرگز مورد تصدیق یا تکذیب قرار نمی‌گیرد، مگر تعبداً...؟

حال به فرض این که: کسی را جز خدا، اطلاعی از تأویل آیات متشابه نیست. «چنانکه نظریه‌ی این گروه است» راسخان در علم، چگونه نفهمیده و نسنجیده این آیات را تصدیق می‌کنند و کورکورانه به مضامین مجهول و نامعلوم آنها ایمان می‌آورند. و به فرض قبول و پذیرفتن تعبدی این مفاهیم «ولی کدام مفاهیم...؟» هرگز این چنین پذیرشی که ندانسته و نفهمیده باشد نزد عقل سلیم و منطق صحیح ارج و قیمتی نخواهد داشت. و آیا معتقدین به این عقیده‌ی ناروا بیراهه نرفته‌اند و از شاهراه عقل و علم منحرف نشده‌اند؟ که چنین بهتان عظیم و قول زوری رابه دستگاه با عظمت خداوند حکیم نسبت می‌دهند. و آیه‌ی مبارکه را برخلاف ما انزل الله تعبیر می‌نمایند؟..

۳- خداوند کریم و مهربانی که در غالب آیات قرآن همه‌ی مردم را به تدبر و تفکر و نیک‌اندیشی، یعنی فهمیدن کامل همه‌ی مطالب و مخصوصاً مضامین عالی‌ه‌ی آیات قرآنی امر فرموده است، چگونه ممکن است که چنین خدای حکیمی، بر مخلوقات خویش تحمیل نماید که متشابهات قرآن را بدون درک و فهم آنها تصدیق نمایند و کورکورانه بپذیرند و به آنها ایمان آورند، مگر دستگاه عدل الهی هم، مانند تشکیلات اربابان دوران

استبداد و زورگویان عصر فئودالیسم و قرون وسطی آلوده به ظلم و ستم است، که: امور را مستبدانه بر مغزهای مردم تحمیل کنند و رعیت بیچاره هم از روی اضطراب و از بیم جان و ناموس پی‌درپی **آما وسلمنا...** یعنی **بله قربان! بله قربان** گویند؟! واقعاً چه تعبیر ابلهانه و چه اندیشه‌ی باطلی است نظریه‌ی ناروای این گروه، که با هیچ‌یک از موازین عقل و علم مطابقت ندارد، باید گفت که اینان اساساً با منطق الهی و قوانین ربانی کوچکترین آشنائی ندارند. که این دستگاه سراسر عدالت و منطق را، چون تشکیلات آمیخته به قهر و ظلم و خفقان استبداد می‌پندارند. زهی بدان‌دیشی، زهی کج‌سلیقگی...

۴- حال که تأویل آیات متشابه را «بنا به نظریه‌ی این گروه» جز خدا کسی نمی‌داند، حتماً رسول اکرم(ص) و ائمه اطهار نیز از تأویل آن آیات بی‌اطلاعند. پس به فرض، اگر در زمان، پیغمبر خدا(ص) شخص بیگانه‌ای به مدینه می‌آمد و انگشت بر یکی از آیات متشابه می‌نهاد و تأویل آن را از آن حضرت جویا می‌شد. چون طبق این نظریه، پیغمبر اکرم(ص) تأویل آن را نمی‌دانست، حتماً می‌بایست بگوید نمی‌دانم!..

و چه مسخره‌آور است این سخن که پیامبری از مفهوم کتابی که آن را خودش آورده است و نشانه‌ی نبوت اوست بی‌اطلاع باشد، و از تأویل آن اظهار عجز نماید!..

حال که از طریق نظریه این گروه به بیراهه رسیدیم و با چنین اشکالات لاینحلی برخورد نمودیم. باید ترک این طریق نموده و در جواب آنان بگوئیم:

ای بی‌خبران ره چنان نیست که شما رفته‌اید. بلکه خداوند ذوالجلال از روی لطف و کرم، تفسیر و تأویل تمام آیات قرآن را چه محکم و چه متشابه، همه را به امینان وحی و گنجینه‌های علم و تربیت یافتگان دانشگاه ازلی و استادان واقعی قرآن یعنی حضرات محمد و آل محمد (ص) که راسخان حقیقی علم و استواران واقعی دانش‌اند، در همان مکتب ازل و دانشگاه اول آموخته است، که:

الرحمن، علم القرآن، خلق الانسان^۱

خدای مهربان، قرآن را بیاموخت، انسان را بیافرید.

و چون آن پاکان را در جهان انوار از آبشخور علوم لدنی سیراب فرمود. به آن فارغ‌التحصیلان مکتب ازل یعنی حضرات محمد و آل محمد (ص) اجازه فرمود تا آن معلومات نامتناهی ازلی و لدنی را به قدر اقتضای حکمت و تکلیف و در حدود طاقت مکلفین در دسترس آنان قرار بدهند. تا همه‌ی مشتاقان علم و طالبان دانش. بلکه همه‌ی انسانها از تعلیمات عالی‌هی قرآن و اسرار و رموزی که خدای ذوالجلال در آیات بینات آن برای

سعادت بشر درج فرموده است مطلع شوند و با عمل به مضامین بسیار وسیع آن که جنبه‌ی جهانی و جاودانی دارد، در دو جهان رستگار گردند.

و ما در فصل آینده سخنی مفصلتر در این زمینه خواهیم داشت:

کلمه‌ای: پیرامون «الراسخون فی العلم»

«ابطال وقف بر لفظ جلاله از طریق نقل و آثار اسلامی»

با اندکی توجه به الفاظ این آیه‌ی مبارکه که موضوع بحث ما است متوجه می‌شوید که: غالب الفاظ آن برای کسانی که با اصطلاحات فنی تفسیر آشنائی ندارند. مبهم و ناآشنا است. و کلماتی چون: الراسخون فی العلم، محکم، متشابه، ام‌الکتاب، تأویل و غیره... احتیاج به بسط و تفسیر بیشتر دارد.

و ما برای رفع ابهام و توضیح کامل آیه‌ی مبارکه، ابتدا به تفسیر و روشن نمودن یک‌یک این کلمات، و کلمات دیگری که ذکر و شرح و تفسیر آنها نیز لازم است می‌پردازیم، تا هم مقدمه‌ای بر علم تفسیر داشته باشیم، و هم معنی واقعی آیه‌ی مبارکه روشن شود، و در ضمن، ضعف و بطلان عقیده‌ی قائلین بر این که: «وقف بر لفظ جلاله(الله) است» به ثبوت برسد.

وما توفیقی الا بالله العلی‌العظیم

و قبل از همه، به توضیح و تفسیر «الراسخون فی العلم» که نکته‌ی اصلی و هدف نهائی ما از تفسیر این آیه‌ی شریفه است می‌پردازیم:

۱- راسخون: جمع کلمه‌ی «راسخ» است.

و، راسخ: صفت است از مصدر «رسوخ»

در تمام کتابهای لغت عربی، مانند القاموس و مجمع‌البحرین و الصحاح و المنجد و غیره... و هم چنین همه‌ی کتابهای تفسیر، کلمه‌ی راسخ این‌طور معنی شده است:

رسخ الشيء یرسخ رسوخاً = (ثبت) و:

الراسخ فی العلم: الذی دخل فیه دخولا ثابتاً.

و چنین نتیجه می‌گیریم که:

راسخ: یعنی = ثابت، و راسخ در علم: یعنی = ثابت در علم. و ثبوت در چیزی به معنی استقرار یافتن و استوار و پا بر جا بودن در آن و ضد تزلزل و ناپایداری است.

بنابراین: «راسخ در علم» یعنی کسی که در دانش خود استقرار و پایداری داشته و عدول و تزلزل و ناپایداری بر وی راه نیابد. و معلوماتش به طور یقین و استحکام و خالی از شک و دودلی باشد.

۲- العلم: اسم محلی به الف لام جنس است و افاده‌ی عموم

می‌کند و شامل همه‌ی اجناس دانش می‌شود.

و بنابراین مقصود از کلمه‌ی **(العلم)** در این آیه‌ی مبارکه که همه‌ی اقسام علم و تمام انواع دانشها است، یعنی هرچه که بر آن علم گفته شود، ظاهراً و باطناً. صورتاً و معنأً.

و اگر بگوئیم در این آیه‌ی مبارکه، مقصود از **«العلم»** همه‌ی علوم قرآن است، باز هم صحیح است. چه قرآن به طوری که خودش ناطق بر آن است حاوی جمیع علوم و جامع تمام دانشهاست:

ولارطب ولا یابس الافی کتاب مبین^۱

یعنی: هیچ تر و خشکی نیست، مگر در کتاب روشن خدا **«قرآن کریم»** است.

و در جلد اول همین کتاب بحثی کافی و سخنی مستدل در اثبات این که: قرآن گنجینه‌ی تمام معارف و علوم، و کلید همه‌ی اسرار و رموز، و سرچشمه‌ی کلیه‌ی دانشها می‌باشد، آمده است، که با رجوع به آن مبحث، موضوع کاملاً روشن می‌شود و جای هیچ ابهامی باقی نمی‌ماند. و لزومی به تکرار آن مباحث در اینجا نمی‌بینیم..

با در نظر گرفتن مقدمات بالا معنی **«الراسخون فی العلم»** چنین می‌شود: **«الراسخون فی العلم»** : یعنی: آنانی که احاطه بر همه‌ی دانشها و تسلط بر تمام علوم دارند. و دانش آنان ثابت و

پایدار است و هیچگونه تزلزل و شک و تردید و هیچ نوع زوال و تغییر بر آن راه ندارد.

و چون به تاریخ رجال علم بزرگان دانش جهان، مراجعه نمائیم. و مقدار و کیفیت دانش آنان را به طوری که تاریخ ارزشیابی کرده است، دقیقاً بسنجیم. و نتایج آثار آنان را از نظر قضاوت تاریخ علم، نیک مورد اندیشه و داوری قرار دهیم. بدون تردید به این نکته متوجه می شویم که: کسی راجز تربیت یافتگان دانشگاه ازلی و فارغ التحصیلان مکتب ربانی، یعنی: سلسله‌ی جلیله پیامبران و سفیران الهی و به‌ویژه خاندان با عظمت محمد و آل محمد (ص) که علمشان لدنی و دانششان ازلی و اشراقی است، هیچکس را شایستگی احراز این مقام نیست، و این لباس آسمانی جز بر اندام موزون آن بزرگواران بر هیکل شخص دیگری برازنده نیامده است. زیرا فقط آنانند که با ارتباط مستقیم با ملکوت اعلی و با تعلیمات اشراقی استاد ازل و خدای ذوالجلال، احاطه‌ی کامل بر همه‌ی علوم دارند. و علمشان به دانستنیهای قرآن و شگفتیهای آفرینش به طور ثبوت و استقرار و به نحو احاطه و خالی از هر نوع شک و تردید و تزلزل است.

انسانهای عادی و دانشمندان معمولی که بامکتب ازل سر و کاری ندارند و از اشراقات علوم لدنی بهره‌ای نگرفته‌اند، چون دانششان کسبی و معلوماتشان تدریجی است. هرگز شایستگی

احراز مقام والای «الراسخون فی العلم» را نخواهند داشت، مگر به نحو مجازا!.

تاریخ تمدن بشر و کتابهای رجال علم به ثبوت رسانده است که این طبقه از انسانهای عادی را چون دانشی محدود و علمی اکتسابی بوده است نه فقط هرگز این توان را نداشته‌اند که برهمه‌ی دانشها احاطه و تسلط پیدا کنند، بلکه غالباً در پی‌بردها و نظریاتشان نیز ثبوت و استقرار وجود نداشته است.

چه بسیار از این دانشمندان که برای یافتن حقیقتی، سالیان دراز تلاش و جستجوهای عمیق و پی‌گیر کرده‌اند. و بالاخره بر آن دست نیافته و مایوسانه غرق دریای بهت و حیرت گردیده و با دستی خالی به قهقرا برگشته‌اند.

و چه انبوه از این گروه که درحال حیات خود نظریه‌ی سابق خویش را ابطال کرده و از آن دست برداشته و عکس آن را اثبات کرده‌اند و چه بی‌شمار دانشمندانی که پس از مرگشان، به دست شاگردان مکتبشان بر عقاید و نظریاتشان قلم بطلان کشیده شده است.

اینها همه دلیل روشن بر ناستواری قدم علمی این گروه می‌باشد. تاریخ علم ثابت نموده است که فقط برگزیدگان درگاه الهی و مخصوصاً حضرات محمد و آل محمد (ص) اند، که هر نظریه‌ای ابراز داشته‌اند و هر چه فرموده‌اند، راسخ و ثابت و پایدار بوده است. و با این که قرنهای متمادی و سالیان دراز از عصر

نورانی آنان گذشته، هر اثری از آنان باقی مانده، محکم و مستدل و ابدی و جاودانی بوده است. انیشتین، دانشمند و ریاضیدان عصر حاضر در تأیید این مطلب سخنی بس نیکو دارد.

وی چنین می‌گوید:

«مطالعاتی که از جنبه‌ی مذهبی برای درک حقایق جهان شده است، نیرومندترین و شریفترین شاه فنر تحقیق و تتبع علمی است»^۱

و نتیجه می‌گیریم: که مراد از «الراسخون فی‌العلم» از نظر حقیقت و واقع، فقط ویژه‌ی استادان واقعی قرآن و منصوبین از جانب خدای قرآن، یعنی: حضرات محمد و آل محمد (ص) خواهند بود و اگر بر شاگردان طراز اول آن بزرگواران، چون عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود و امثالشان، راسخ در علم گفته شده بطور مجاز بوده و فقط از این جهت است که از سرچشمه‌ی علوم آنان سیراب شده و از چراغ علم ایشان روشنی یافته‌اند، و بالاخره ریزه‌خواران فیض و سفره‌ی احسان آنان بوده‌اند، و هر چه داشتند از ترشحات امواج دریای علوم آن بزرگواران بوده است.

و در معنی صریح از «الراسخون فی العلم» ذیلاً روایتی به نظر مطالعه‌کنندگان محترم می‌رسد، که مطلب را کاملاً روشن می‌نماید:

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از ابوالقاسم کوفی: آورده‌اند که او گفت در تفسیر آیه مبارکه «و ما یعلم تأویلہ الا الله والراسخون فی العلم» روایت شده است که مقصود از «الراسخون فی العلم» کسانی هستند که رسول اکرم (ص) آنان را همدوش قرآن قرار داده و در حدیث مشهور و مسلم بین فریقین فرموده است:

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض...^۱

یعنی: من، در بین شما دو امانت سنگین باقی گذاشتم، که عبارتند از قرآن و اهل بیت «علی و یازده فرزند گرامیش» این دو، تا روز قیامت رستاخیز از هم جدا نمی‌شوند...

سپس صاحب مناقب چنین اظهار نظر نموده است: راسخ: در لغت به معنی لازم (ثابت) است، و لازم چیزی را گویند که از حالش زائل و دگرگون نشود. و چنین حالتی در کسی وجود ندارد مگر آنکه، خدای ذوالجلال او را در ابتدای

خلقتش با علم و دانش منطبق نموده باشد. مانند جناب عیسی (ع) که در موقع ولادتش فرمود:

«أني عبدالله آتاني الكتاب»^۱

یعنی من بنده‌ی خاص خدایم که مرا کتاب آسمانی «وشرف نبوت» عطا فرمود. ولی کسی که سالهای طولانی در جهل باقی بماند و چیزی از دانش نداند، سپس طلب علم کند و از دیگران مقداری درخور شأن خود یاد بگیرد، چنین کسی صلاحیت احراز مقام «الراسخون فی العلم» را نخواهد داشت.

و این دلیل عقلی است بر این که «الراسخون فی العلم» فقط اختصاص به حضرات محمد و آل محمد و سفیران دربار الهی که دارای علم لدنی و دانش ذاتی می‌باشند، دارد.

«واما، ادامه‌ی این مبحث از نظر اخبار و آثار اسلامی»:

این امری مسلم است که تمام مسلمین جهان بدون استثنا، پس از حضرت رسول اکرم (ص)، ذات اقدس حضرت ولی مطلق امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) را اعلم جمیع صحابه می‌دانند و همه‌ی آنان به طور اتفاق، اجماع دارند که: تمامی علوم قرآن را از تفسیر و تأویل و محکم و متشابه و خاص و عام و ناسخ و منسوخ و غیره... و همه‌ی اسرار و رموز این کتاب آسمانی را فقط آن حضرت جمع کرده‌بود. و نیز اتفاق دارند که

در فهم آیات قرآن کریم و حل مشکلات آن، همه‌ی صحابه به امیرالمؤمنین(ع) احتیاج شدید داشتند، ولی آن بزرگوار به هیچ‌کس نیازی نداشت.

ای بسا از آثار و اخبار که از فریقین داریم و آن اخبار به طور روشن ثابت می‌نمایند که: بارها اندیشمندان صدر اول اسلام و حتی خلفای ثلاثه نیز، برای فهم و درک حقایق قرآن و حل مشکلات آن به آستان **حلال مشکلات و مولای عالمیان حضرت علی بن ابیطالب(ع)** روی آورده‌اند، و مشکلات خویش را بر در آن سرای علم حل کرده‌اند.

و چه بسیار شواهد زنده صفحات تاریخ اسلام را پر کرده‌است که: بارها پیشروان صحابه و حتی پیشتازان آنان در اثر ندانستن مفاهیم قرآن و عدم توجه به حقایق فرقان، فتوهای ناروایی داده‌اند و در نتیجه خود و اطرافیان خود را به چاه جهل و نادانی سرنگون کرده‌اند، ولی در آن حال، استاد واقعی و مسلم قرآن مولوامیرالمؤمنین(ع) به فریادشان رسیده و دستشان را گرفته و از انحراف نجاتشان داده است.

و چه روایات واقعی و داستانهای حقیقی و شنیدنی در این زمینه داریم که حقیر در این مجموعه به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنم:

خلفای ثلاثه مقام علمی علی(ع) را تصدیق می‌کنند:

برای شیعیان علی(ع) چه افتخار بزرگتر از این که: از صدر اول اسلام تا به امروز، از آشنا و بیگانه و از دوست و دشمن هر که آمده با نهایت خضوع و خشوع در پیشگاه با عظمت علمی حضرت علی بن ابیطالب(ع)، سر تعظیم و تسلیم فرود آورده و به دانش بی‌منتها و جهانی آن بزرگوار اعتراف نموده است.

از وجود اقدس حضرت رسول اکرم(ص) گرفته تا معاندترین دشمنان علی(ع)، همه و همه در هر عصر و زمانی، علی را بر همه برتری داده‌اند. خلفای ثلاثه که به عقیده‌ی برادران اهل سنت، گل سرسبد صحابه بوده‌اند برتری علمی مولا امیرالمؤمنین(ع) را بر دیگران و حتی بر خودشان تصریح و تصدیق کرده‌اند. و در تمام مشکلات و معضلات عملاً به آستانش پناهنده شده‌اند.

برای مثال به چند روایت صحیح و اجماعی ذیل اشاره می‌کنم، اگر چه در این زمینه شواهد و روایات بسیار زیاد است.

۱- قاضی محمد بهلول بهجت افندی محقق و مورخ شهیر و

منصف اهل سنت می‌نویسد:

«علمای اهل سنت روایت کرده‌اند: زمانی که خلیفه‌ی اول ابوبکر بن ابی‌قحافه خلیفه شد، پس از چند روز، روزی به منبر رفته گفت:

اقیلونی، اقیلونی، ما انا بخیر کم و علی فیکم...

یعنی: مرا از خلافت معاف دارید، که من بهترین شما نیستم در حالی که علی(ع) در میان شما است.^۱ واقعاً خلیفه ابوبکر در این مقام انصاف کرده و حقیقت را بر زبان جاری ساخته و به طور وضوح، افضلیت علی(ع) را نسبت به همه‌ی صحابه و حتی نسبت به خودش اعتراف نموده است. و این خود سندی محکم و دلیلی روشن است بر این که پس از رسول اکرم(ص)، وجود نازنین امیرالمؤمنین(ع) اعلم و اشرف صحابه در تمام علوم و مخصوصاً معارف قرآن بوده است.

۲- الصواعق المحرقة: ابن حجرمکی، و ابن اثیر، و متجاوز از چهل تن از بزرگترین دانشمندان و رجال حدیث اهل سنت، امثال قاضی فضل الله روزبهان و ابن قتیبه‌ی دینوری و جلال‌الدن سیوطی و امام احمد بن حنبل و ابراهیم بن محمد حموی و ابن حجر عسقلانی و ابن عبدالبرقرطبی و ده‌ها امثال ایشان که ذکر اسامی همه‌ی آنها در این مختصر به طول می‌انجامد، در کتاب‌های معروف خودشان، با نقل روایات متواتر و ذکر قضایای گوناگون، همگی اعتراف نموده‌اند که: خلیفه‌ی دوم عمر بن خطاب، متجاوز از هفتاد مرتبه در پیش‌آمدهای علمی گوناگون، که مولا امیرالمؤمنین(ع) از وی رفع اشکال فرموده و در واقع او

۱ کتاب تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد صفحه‌ی ۶۱

را از لغزش و انحطاط و سرنگون شدن به خطا و معصیت و
آبروریزی نجات داده است، علناً گفته است:

«لولا علی لهلك عمر»^۱

یعنی: اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.

و ذیلاً به چند مورد از آنها که در واقع، یکی از هزار و مستی
از خروار است، اشاره می‌شود:

۳- در مناقب خوارزمی: چنین نقل شده است:

اوتی عند عمر بن خطاب رضی الله عنه امرأه حامله فسألها،
فاعترفت بالفجور، فأمر بها بالرجم.

فقال علی لعمر: سلطانک علیها، فما سلطانک علی الذی فی
بطنها؟ فخلا سبیلها...

وقال: عجزت النساء ان یلدن علیاً ولولا علی لهلك عمر.

وقال: اللهم لاتبقنی لمعضله لیس لها علی حیا...^۲

یعنی: زن حامله‌ای را نزد عمر بن خطاب آوردند. عمر از
چگونگی بارداری آن زن سؤال کرد، و آن زن اقرار به زنا نمود.

عمر، فرمان داد، تا آن زن را سنگسار کنند

در این موقع، امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) به عمر فرمود:

حکم تو شرعاً بر این زن جاری است، ولی بر طفلی که در رحم

دارد تو را تسلط و حکمی نمی‌باشد، «زیرا اگرچه این زن خودش

۱ الصواعق المحرقة صفحہ ۷۸، اسد اللغابہ صفحہ ۲۲ جلد چهارم

۲ صفحہ ۴۸

اعتراف به زنا نموده و شرعاً مستحق سنگسار است، ولی طفلی که در شکم دارد گناهی نکرده و او را نمی‌توان کشت».

در اثر استدلال محکم و داوری صحیح امیرالمؤمنین (ع) زن را رها کردند^۱ و عمر چنین گفت:

زنان عالم از آوردن فرزندی چون علی بن ابیطالب (ع) عاجزند و اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود.

و نیز گفت:

خدایا، مرا زنده مگذار در امر پیچیده و مشکلی که علی در آن زنده نباشد.

۴- در الفصول المهمه ی: نورالدین مالکی این چنین آمده است:

شخصی را پیش عمر بن خطاب آوردند، و از او پرسیدند:

کیف اصبحت؟

یعنی: چگونه صبح کردی. «این جمله در زبان عربی، کنایه است از پرسیدن حال و احوال و عقیده‌ی اشخاص و در واقع در حکم این است که به شخصی بگویند، حالت چطور است؟ یا چه عقیده داری؟ و امثال آن» و او در جواب گفت:

اصبحت احب الفتنة واکره الحق واصدق اليهود و النصری

وَأَمِنَ بَمَا لَمْ أَرَهُ وَأَقْرَبًا لِمَ يَخْلُقُ...

۱ البته آن زن پس از وضع حمل و آوردن کودکش به سزای عمل قبیح خود می‌رسید.

یعنی: صبح کردم، درحالی که: فتنه را دوست می‌دارم و حق را دوست نمی‌دارم و یهود و نصاری را تصدیق می‌کنم و به چیزی که ندیده‌ام ایمان دارم و به چیزی که خلق نشده است اقرار می‌کنم...

عمر از این جواب در حیرت شد و اشاره کرد تا مولا امیرالمؤمنین(ع) را برای حل کلمات آن شخص بیاورند. حضرت آمد، و چون موضوع را به خدمتش عرضه داشتند، فرمود: این شخص صحیح گفته است، زیرا:

این که گفته است: فتنه را دوست می‌دارم، مقصودش از فتنه اموال و اولاد است و اشاره است به آیه‌ی مبارکه‌ی قرآن، در آنجا که خدای متعال می‌فرماید:

انما اموالکم و اولادکم فتنه.^۱

یعنی: اموال و اولاد شما فتنه‌اند. (وسیله‌ی امتحان شمایند). و اما این که: گفته است حق را دوست نمی‌دارم و مکروه می‌شمارم، منظورش از کلمه‌ی حق: مرگ است. و از کلام الهی در قرآن کریم الهام گرفته است، در آنجا که می‌فرماید:

وجاءت سکره الموت بالحق...^۱

یعنی: و هنگام بیهوشی و سختی، مرگ به حق فرا رسید...

^۱سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۸

^۱سوره‌ی (ق)، آیه‌ی ۱۸

و این که گفته است یهود و نصاری را تصدیق می‌نمایم. مقصودش این آیهی مبارکه از قرآن است:

قالت اليهود لیست النصاری علی شیئی وقالت النصاری لیست الیهود علی شیئی...^۲

یعنی: و یهود مدعیند که نصاری را از حق چیزی در دست نیست و نصاری بر این دعوایند که یهود را از حق نصیبی نیست... و این مرد، می‌گوید: که من، قول هر دو را که تکذیب هر دو فرقه (یهود و نصاری) است تصدیق می‌نمایم، و اما این که گفته است: به چیزی که ندیده‌ام ایمان دارم. مقصودش خداوند ذوالجلال است که به چشم دیده نمی‌شود و این آیهی مبارکه شاهد بر آن است:

لا تدرک الالبصار وهویدرک الالبصار وهواللطیف‌الخبیر.^۳

یعنی: اورا هیچ دیده‌ای درک ننماید و او همه‌ی دیدگان را مشاهده کند و او از فرط لطافت (ناپیدا است) و به همه چیز آگاه است.

و اما اینکه گفته است: به چیزی که خلق نشده است اقرار می‌کنم: مقصودش روز قیامت است، که هنوز خلق نشده است ولی هر مؤمنی به وقوع آن اعتراف دارد.

^۲ سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۷

^۳ سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۰۴

عمر که استدلال محکم مولا امیرالمؤمنین (ع) را با شواهد زنده از قرآن کریم شنید، به ضعف و ناتوانی علمی خود، و تسلط و احاطه‌ی آن حضرت به دقائق قرآن کریم اعتراف کرد و بی‌اختیار گفت:

اعوذبالله من معضله لاعلی لها.

یعنی: به خدا پناه می‌برم از مسأله‌ی مشکلی که علی در آن نباشد.^۱

۵- حمیدی درالجمع بین الصحیحین: نقل می‌نماید:

در عهد عمر بن خطاب، پنج نفر مرد را با زنی در یک جا دیدند و آنها را نزد عمر آوردند. و شرعاً به ثبوت رسید که آن پنج مرد با آن زن زنا کرده‌اند.

عمر فوراً، امر به رجم آن مردان کرد!.

در این موقع حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) وارد مسجد شد و از قضیه مطلع گردید و فتوای عمر را نیز در این مورد استماع نمود و سپس رو به عمر کرده فرمود:

ای عمر، حکم خدای متعال در این مسأله غیر از حکم تو است، و تو در این مسأله بر خلاف حکم الهی فتوا داده‌ای. عمر عرض کرد: یا علی، زنا ثابت شده است و پس از ثبوت آن، حکم شرعی رجم است.

حضرت فرمود: حکم زنا نسبت به موارد مختلف، اختلاف پیدا می‌کند، و این از مواردی است که حکم، اختلاف پیدا می‌کند. عمر عرض کرد: یا علی، آنچه که حکم خدا و رسول است اجرا کن، چون از رسول اکرم (ص) شنیده‌ام که می‌فرمود:

علی اعلمکم و اقضاکم...

یعنی: علی داناترین شما است، و در مقام داوری از همه‌ی شما برتر است. سپس امیرالمؤمنین فرمود: آن پنج نفر را احضار نمودند، :

و امر بضرب عنق الاول و امر برجم الثانی، فقدم الثالث فضر به تمام الحد و قدم الرابع فضر به نصف الحد: خمسين جلده، فقدم الخامس فعززه...

یعنی: علی فرمان داد. گردن اولی را قطع کردند و دومی را سنگسار نمودند و برسومی تمام حد را جاری فرمود (یعنی صد تازیانه) و چهارمی را نصف حد یعنی پنجاه تازیانه زد. و پنجمی را تعزیر فرمود، یعنی بیست و پنج تازیانه زد.

فتعجب عمر و قال: و کیف ذلک یا اباالحسن؟

یعنی: عمر از این موضوع در شگفت شد و عرض کرد: یا اباالحسن این چه امری است که در یک موضوع پنج حکم مختلف فرمودی؟

فقال عليه السلام: فاما الاول فكان ذمياً، زنى بمسلمه فخرج عن ذمته والثانى محصن فرجمناه واما الثالث فغير محصن فضربناه والرابع عبد فحده نصف واما الخامس فمغلوب على عقله فعزرناه.

یعنی: امیرالمؤمنین در جواب عمر فرمود: اولی: کافر ذمی بود، چون با زن مسلمان زنا کرد از ذمه‌ی اسلام خارج شد و واجب‌القتل گردید، و دومی: چون مرد زن داری بود که زنا کرده بود پس حکمش سنگسار است. و اما سومی: مرد مجردی بود، که زنا کرده بود پس تمام حد (صد تازیانه) بر او جاری می‌شود. و چهارمی: چون غلامی بود که زنا کرده بود نصف حد (پنجاه تازیانه) بر او اجرا می‌گردد. و پنجمی: چون مردی ابله و کم عقل بود که زنا کرده بود، حکمش (تعزیر) یعنی بیست و پنج تازیانه است.

فقال عمر: لولا علی لهلك عمر، لاعتشت فی امه لست فیها یا ابا الحسن.

یعنی: عمر گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود و ای ابا الحسن خدا مرا در اجتماعی که تو نباشی باقی ندارد.

۶- قرطبی، در تفسیرش و مرحوم علامه در کتاب کشف‌الحق، هر دو از صحیح مسلم که از کتب معتبر اهل سنت است، نقل نموده‌اند که:

در زمان عثمان بن عفان: زنی شش ماه پس از ازدواج فرزندی به دنیا آورد، از این موضوع نادرالافتاق به عثمان خبر آوردند و

عثمان بلافاصله فرمان داد تا آن زن را به جرم زنا سنگسار نمایند. «چون وی گمان می‌کرد که به دنیا آمدن یک طفل در مدت شش ماه غیرممکن است. و حدس می‌زد که آن زن قبل از آمدن به خانه‌ی شوهر زنا کرده است».

در این هنگام، حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) بر او داخل شد و چون از این موضوع و فتوای ناصواب عثمان مطلع گردید، برای این که او را به خطایش متوجه کند، فرمود: ای عثمان: تو در این موضوع راه خطا پیموده و فتوای ناصواب داده‌ای! چون، خدای متعال در قرآن کریم در خصوص دوران جنین و شیرخوارگی اطفال می‌فرماید:

وحمله وفصاله ثلاثین شهراً...^۱

یعنی: و دوران حمل و شیرخوارگی طفل رویهمرفته سی ماه است. و نیز می‌فرماید:

وفصاله فی عامین.^۲

یعنی: دوران شیرخوارگی طفل، دو سال یعنی بیست و چهار ماه است. حال، اگر زمان شیرخوارگی طفل بیست و چهار ماه را از کل مدت یعنی سی ماه کسر نماییم، باقیمانده مدت شش ماه برای دوران حمل طفل باقی می‌ماند.

۱ سوره‌ی الاحقاف، آیه‌ی ۱۴

۲ سوره‌ی لقمان آیه‌ی ۱۳

بنابراین تولد طفل در ظرف شش ماه امکان پذیر می‌شود و نسبت زنا دادن به مادر چنین طفلی، فقط به این دلیل که در ظرف ششماه طفل آورده است، امری ناصواب و صریحاً مخالف حکم قرآن کریم است. عثمان، پس از استماع بیانات مستدل مولا امیرالمؤمنین (ع) به خطای خود پی‌برد و فوراً کسی را فرستاد تا از سنگسار آن زن خودداری کنند. ولی متأسفانه، هنوز فرستاده‌ی عثمان به سیاستگاه نرسیده بود که: امر رجم تمام شده و آن زن بی‌گناه بناحق به شهادت رسیده بود!..

۷- تاریخ الخلفاء سیوطی، حلیه الاولیاء ابونعیم اصفهانی، اسنی المطالب محمدجزری، طبقات محمدبن‌سعد، تاریخ کبیرابن کثیر، استیعاب ابن‌عبدالبر، که همه‌ی اینها از معتبرترین کتابهای اهل سنت و مؤلفینشان از اجله‌ی علمای عامه‌اند، بالاتفاق از عمر بن خطاب نقل نموده‌اند که: وی بارها می‌گفت:

علی‌اقضانا.

یعنی: علی، در امر قضاوت «که در واقع همان علم تفسیر و تأویل و احاطه بر تمام احکام و علوم قرآن است» از همه‌ی ما برتر است.

۸- احتجاج، شیخ طبرسی، باب احتجاجات امیرمؤمنان علی (ع) صفحه‌ی ۱۰۳، روایت شده است:

در عهد ابوبکر بن‌ابی‌قحافه، کاروانی که در آن یکی از روحانیان مسیحی بود، از کشور روم وارد مدینه شد.

آن روحانی مسیحی پس از ورود به مدینه (پایتخت اسلام) با نشانیهایی که داشت، به طرف مسجد رسول اکرم (ص) رفت و وارد مسجد شد و با خود شتری داشت که بارش طلا و نقره بود. در این هنگام، ابوبکر که خود را خلیفه‌ی پیغمبر می‌دانست در مسجد حاضر بود و گردش جمعی از مهاجر و انصار نشسته بودند.

آن راهب مسیحی بر آن جمع وارد شد و مراسم احترام به جای آورد و به صورتهای آنان نگاهی کرد و گفت:

کدامیک از شماها، خلیفه‌ی پیغمبرید؟..

حاضران اشاره به ابوبکر کردند و او را نشان دادند.

آن مرد روحانی، متوجه ابوبکر شد و سؤال کرد:

ای پیرمرد چه نام داری؟

ابوبکر گفت: اسم من عتیق است. (نام اصلی ابوبکر عتیق بود).

وی گفت: دیگر چه نام داری؟

ابوبکر جواب داد، نام دیگرم صدیق است.

او برای سومین بار پرسید: آیا نام دیگری هم داری؟

ابوبکر گفت: نام دیگری برای خود نمی‌دانم.

آن روحانی مسیحی گفت: پس تو منظور نظر من نیستی.

ابوبکر سؤال کرد: مقصود و حاجت تو چیست؟

مرد مسیحی جواب داد، من مردی از کشور روم هستم، و همراهم شتری پر از زر و سیم است و آمده‌ام از امین این امت مسأله‌ای بپرسم.

اگر جوابم را به صواب داد مسلمان شوم و اوامرش را اطاعت نمایم و این مال را به او تسلیم کنم تا بین مسلمانان تقسیم نماید و اگر از جواب درست عاجز بماند. به دیار خود برگردم و در دین سابقم ثابت بمانم و اسلام را قبول نکنم.

ابوبکر گفت: آنچه می‌خواهی بپرس.

آن مرد گفت: به خدا سوگند مادامی که از خشم تو و اطرافیانت اطمینان پیدا نکنم و در امان نباشم سؤالم را نخواهم کرد.

ابوبکر جواب داد: تو در امن و امان هستی و بیمی بر تو نیست، هر چه خواهی بپرس.

آن مرد روحانی گفت:

اخبرنی عن شیئی لیس لله ولا من عند الله ولا یعلمه الله...

یعنی: مرا خبرده از چیزی که: برای خدا نیست و از طرف خدا نیست و خدا آن را نمی‌داند.

ابوبکر، از شنیدن این سؤال به لرزه در آمد ولی جوابی پیدا نکرد تا آن مرد را قانع کند، ناچار پس از کمی تأمل گفت:
عمر را حاضر کنید تا جواب این مرد را بدهد.

عمر بن خطاب را در مجلس حاضر کردند و آن روحانی مسیحی، سؤال خود را تکرار نمود، ولی عمر هم جواب صحیحی برای گفتن نداشت.

ناچار عثمان را نیز در مجلس حاضر نمودند، ولی متأسفانه او هم، مانند آن دو نفر از جواب عاجز ماند.

آن مرد چون این سه تن را از جواب سؤالش عاجز دید. (شاید با تبسمی مستهزئانه از آنان روی گرداند) و گفت:

اشیاء کرام ذووا ارتاج فی الاسلام...

یعنی: پیرمردانی محترمند که در بهای دانش اسلام را بسته‌اند.

و سپس عزم برگشتن از آن مجلس را نمود.

ابوبکر در حالی که خشمگین شده بود، گفت:

ای دشمن خدا، اگر از ساعت نخست به تو امان نداده بودم، اکنون خونت را می‌ریختم و روی زمین را از آن رنگین می‌کردم. ولی متأسفانه، این تهدیدهای خشم‌آلود سودی نداشت و آبروی رفته را بر نمی‌گردانید. چاره‌ی مثبتی لازم بود که جواب آن مرد مسیحی داده شود.

و به همین جهت، جناب سلمان فارسی که در آن مجلس حاضر بود. فوراً خود را به خانه‌ی علی(ع) رسانید تا جواب آن مرد را از آن بزرگوار خواستارشود.

حضرت امیرالمؤمنین(ع) در حیاط خانه نشسته بود و نور دیدگانش امام حسن و امام حسین علیهماالسلام در خدمتش بودند.

سلمان داستان آن مرد رومی را با خلفای ثلاثه مشروحاً به علی(ع) بیان نمود.

و حضرت امیرالمؤمنین(ع) چون داستان را شنید، فوراً برخاست و با حسنین روانه‌ی مسجد شد.

مسلمانان چون علی(ع) را دیدند به احترام او به پاخواستند و صداها به تکبیر و تحمید بلند کردند.

علی داخل مسجد شد و در طرفی نشست.

در این موقع ابوبکر به آن مرد مسیحی گفت:

ای راهب، حالا هر چه می‌خواهی از این شخص بپرس (و اشاره به حضرت امیرالمؤمنین(ع) نمود). زیرا اوست کسی که تو در جستجوی هستی.

سپس آن مرد، در برابر امیرالمؤمنین قرار گرفت و عرض کرد:

ای جوانمرد چه نام داری؟

حضرت فرمود: اسم من در نزد یهودیان «ایلیا» و در نزد نصاری

«ایلیا» و نزد پدرم «علی» و نزد مادرم حیدره» است.

آن مرد سؤال کرد: با پیغمبرتان چه نسبتی داری؟

علی جواب داد: پیغمبر اکرم برادرم، و پدرزنم، و پسرعمویم است.

مرد راهب گفت: سوگند به خدای عیسی تو منظور منی، حال،
مرا خبرده از چیزی که:

«برای خدانیست، و از طرف خدا نیست، و خدا آن را
نمی‌داند» امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

اما جواب از سؤال که گفتی: چیست آنچه که، برای خدا
نیست، پس بدان:

خدا، یگانه است و (برای او همسر و فرزندی نیست).

و اما جواب از سؤال که گفتی: چیست آنچه که از طرف خدا
نیست.

پس بدان که:

آن ظلم و ستم است که از طرف خدا نیست و خدا برکسی
ستم روا نمی‌دارد.

و اما جواب از سؤال که گفتی: چیست آنچه که خدا آن را
نمی‌داند.

پس بدان که:

خدا برای خود شریکی نمی‌داند.

در این موقع آن مرد راهب به پاخواست و صلیبش را برکند و
به کناری افکند سپس میان دو دیده‌ی امیرالمؤمنین (ع) را
بوسید و گفت:

اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمداً رسول الله، و اشهد أنك
أنت الخليفة و امین هذه الامه و معدن الدین و الحکمه و منبع

عین الحجه، لقد قرأت اسمک فی التوراه «الیا» و فی الانجیل «ایلیا» و فی القرآن «علیاً» و فی الکتب السابقه «حیدره» و وجدتک بعدالنبی وصیاً وللاماره ولیاً. وأنت احق بهذا المجلس من غیرک فأخبرنی ماشأنک وشأن القوم؟..

فأجابه بشیئی:!!!

فقام الراهب وسلم المال الیه بأجمعه فما برح علی علیه السلام من مکانه حتی فرقه مساکین اهل المدینه محاولیجهم و انصرف الراهب الی قومه...

یعنی: بر یگانگی خدا شهادت می‌دهم. و بر این که محمد پیامبر خداست گواهی می‌دهم. و شهادت دارم بر این که تو: خلیفه و امین این امتی و معدن دین و حکمتی و سرچشمه‌ی حجتی، نام تو را در تورات «الیا» و در انجیل «ایلیا» و در قرآن «علی» و در کتابهای گذشته «حیدره» خوانده‌ام. و تو را پس از رسول اکرم(ص) وصی و جانشین پیغمبر و صاحب امارت یافته‌ام و تو بر این مجلس «یعنی بر مسند خلافت و جانشینی رسول اکرم»، شایسته‌تر از دیگرانی.

مرا از داستان خودت و قومت خبرده.

علی در جواب او چیزی فرمود؟!!!

سپس آن راهب برخاست و تمام آن زروسیم را تسلیم حضرت علی(ع) کرد.

و علی در همان مجلس همه‌ی آن مال را بین فقرا و مساکین تقسیم فرمود و مرد راهب هم به وطن خود مراجعت نمود...

۹- الصواعق المحرقة: تألیف ابن حجر مکی از امام احمدبن

حنبل روایت شده است:

مردی از معاویه مسأله‌ای پرسید.

معاویه جواب داد، این مسأله را از علی بپرس که او داناتر

است

آن مرد گفت: من جواب تو را از جواب علی خوشتر دارم.

معاویه پاسخ داد: ای مرد بد سخنی گفتی.

و سپس به آن مرد گفت:

کرهت رجلا کان رسول الله یغره بالعلم غراً و لقد قال له أنت

منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانی بعدی و کان عمر اذا

اشکل علیه شیئی اخذمنه.

یعنی: «تعجب است!» مکروه شمردی شخصیتی را که

رسول اکرم(ص) او را از علم سیراب نموده بود، و محققاً به او

فرمود: یا علی تو از من به منزله‌ی هارونی از موسی، با این تفاوت

که پس از من پیامبری نباشد. و هر وقت عمر با مشکلی مواجه

می‌شد، حل آن مشکل را از علی می‌پرسید و از وی

می‌آموخت...^۱

با مطالعه و دقت نظر در این چند روایت که در صفحات گذشته نقل شد و اینها در برابر روایات متواتر و بسیار زیاد دیگر که همه در این زمینه است و کتابهای معتبر فریقین را پر کرده است و در واقع نسبت به آنها یکی از هزار و مشتی از خروار می‌باشد. برای شخص بصیر و منصف جای تردید و شبهه باقی نمی‌ماند که: پس از رسول اکرم (ص) وجود نازنین مولای متقیان امیرالمؤمنین علی (ع) اعلم صحابه به قرآن بلکه بر جمیع علوم می‌باشد.

در این روایات به طور روشن می‌بینیم که خلفای سه‌گانه و حتی دشمن درجه یک امیرالمؤمنین، یعنی معاویه، چگونه به برتریت علمی آن بزرگوار بر همه و حتی بر خودشان اعتراف نموده‌اند و همیشه در فهم و تفسیر و تأویل آیات قرآن احتیاج شدید به راهنمائیهای آن باب علم قرآن یعنی وجود والای علی داشته‌اند.

تا جائی که: عمر بن خطاب، کسی که: جز خود هیچ کس را نمی‌پسندید، متجاوز از هفتادبار گفته بود:

لوالعی لهلک عمر...

یعنی: اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد.

ونیز بارها گفته بود:

لا یفتین احد فی المسجد وعلی حاضر.

یعنی: موقعی که علی در مسجد حاضر است، هیچ کس را حق فتوی دادن نیست. و این خود احتیاج شدید صحابه را در فهم آیات قرآن به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به ثبوت می‌رساند.

اگر آنان خودشان می‌توانستند که بدون مراجعه به علی(ع) از عهده‌ی این امر خطیر برآیند و بدون راهنمایی آن مولی بر تفسیر و تأویل قرآن دست یابند و یا لاقلاً به شخص دیگری غیر از علی از حاشیه‌ی خودشان مراجعه نمایند، حتماً این کار را می‌کردند و از علی(ع) (علیه السلام) دست برمی‌داشتند. و هرگز مجبور نمی‌شدند که این‌طور به خطای خودشان و برتری علی(ع) اعتراف نموده و در برابر آن بزرگوار سرتعظیم و انقیاد فرود آورند.

مخصوصاً این که: آنان ادعای مقامی را داشتند که آن مقام در واقع حق مسلم علی(ع) بود.

تاریخ را که ورق می‌زنیم، می‌بینیم که خلفای سه‌گانه به غیر از پیشگاه با عظمت علی(ع) در برابر هیچ کس دیگری چنین اعترافات نکرده‌اند و گردن‌های آنان در برابر کس دیگری جز علی فرود نیامده است. و این خود بزرگترین گواه و روشن‌ترین دلیل است بر این که پس از رسول اکرم(ص) تنها کسی که می‌توان او را «راسخ در علم» حقیقی شناخت همانا وجود بی‌همتا و شایسته‌ی مولا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) است

که دیگران همه، ریزه‌خوارخوان فتوت و سفره‌ی کرم و تراوشات علمی آن بزرگوار بوده‌اند.

چه دلیلی بزرگتر از این که: معاویه دشمن سرسخت علی(ع) برتریت امیرالمؤمنین(ع) را با کلماتی صریح و حتی با نقل حدیث از رسول اکرم(ص) اعتراف نموده است.

والفضل ما شهدت به الاعداء.

البته پس از امیرالمؤمنین علی(ع)، این رتبه‌ی والاو مقام ملکوتی، به اهل بیت نبوت یعنی حضرات ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام که اوصیاء برحق رسول اکرم(ص) و گنجینه‌های علم و دانشند اختصاص دارد و هیچ کس را با آن بزرگواران در این رتبه حق شرکت و برابری نیست.

اینک در تأیید مطالب فوق و برای این که مسأله برای همه چون آفتاب عالمتاب روشن شود و مخصوصاً برای آنان که در معنی «الراسخون فی العلم» دچار شک و تردید و گاهی وسوسه‌ی شیطانی شده‌اند مستدل گردد و بدانند که منظور خدا در آیه‌ی مبارکه از کلمه‌ی «الراسخون فی العلم» پس از رسول اکرم(ص) جز ذات مقدس علی و اولاد اطهار علی(ع) ائمه‌ی برحق شیعیان(ع) کس دیگری نیست. روایات بسیار معتبر و صحیح ذیل از فریقین نقل می‌شود.

۱- حلیه الاولیاء: تألیف حافظ ابونعیم اصفهانی. با اسنادش از عبدالله بن مسعود نقل شده است که او، درباره‌ی علم واحاطه‌ی علی(ع) به حقایق قرآن گفت:

ان القرآن انزل علی سبعة احرف، مامنھا حرف الاوله ظهروبطن وان علی بن ابیطالب(ع) عنده علم الظاهر والباطن.

یعنی: قرآن بر هفت حرف نازل شده است، و هر حرف از آن ظاهر و باطنی دارد و علم ظاهر و باطن قرآن نزد علی بن ابیطالب(ع) می باشد.^۱

۲- ینابیع الموده: تألیف شیخ سلمان حنفی، با اسنادش از عبدالله بن عباس(حبرامت) نقل شده است، که او گفت:

علم النبی(ص) من علم الله و علم علی من علم النبی(ص) و علمی من علم علی(ع) و ما علمی و علم الصحابه فی علی الاقطره بحر فی سبعة ابحر...

یعنی: علم رسول اکرم(ص) از علم خداست و علم علی(ع) از علم پیغمبر است و علم من از علم علی(ع) است و علم من و علم همه‌ی صحابه در برابر علم علی(ع) مانند یک قطره در برابر هفت دریا است.^۱

۱ جلد اول صفحہ ۶۵ حلیه الاولیاء

۱ باب چهارده ینابیع

۳- الفصول المهمه: نورالدین بن صباغ مالکی که از اجله‌ی علمای اهل سنت است در جلالت شأن و مقام شامخ علمی مولا امیرالمؤمنین علی (ع) چنین می‌گوید:

فی ذکر شیئی من علومه:

فمنها علم الفقه الذی هو مرجع الانام و منبع الحلال والحرام، فقدکان علی‌علیه‌السلام، مطلعاً علی غوامض احکامه منقاداً له جامعاً بزمامه، مشهوداً فیه بعلموحله و مقامه و لهذا خصه رسول الله (ص) بعلم القضاء کما نقله الامام ابو محمد الحسین بن مسعود البغوی رحمه الله علیه فی کتابه المصابیح ، مرویاً عن انس بن مالک: ان رسول الله (ص) لما خصص جماعه من الصحابه کل واحد بفضیله، خصص علیاً بعلم القضاء فقال (ص) علی اقضاکم.^۲

یعنی: در ذکر قسمتی از علوم امیرالمؤمنین علی (ع) :

از جمله‌ی علوم‌ی که اختصاص به علی (ع) داشت، علم فقه بود، که آن علم محل رجوع افراد بشر و سرچشمه‌ی حلال و حرام است.

و به حقیقت، علی، مشکلات احکام و حقایق امور فقه را نیک می‌دانست و به هر حکمی در محل و مقام خود، به طور مشاهده احاطه‌ی کامل داشت و به همین جهت رسول اکرم (ص) در میان همه‌ی امت، علی را به علم قضاوت اختصاص داد. به

طوری که امام ابو محمد حسین بن مسعود بغوی در کتاب المصابیح از انس بن مالک از رسول اکرم (ص) روایت کرده است که: آن حضرت چون هریک از صحابه را به فضیلتی اختصاص داد، علی را به علم قضاوت مخصوص کرد و در این باره چنین فرمود: علی از همه‌ی شما به علم قضاوت واردتر است.

و سپس گوید:

و قد صدع الحدیث بمنطوقه و صرح بمفهومه ان انواع العلم و اقسامه قد جمعها رسول الله (ص) لعلی دون غیره...

یعنی: آنچه از ظاهر و باطن حدیث شریف به دست می‌آید این است که:

رسول اکرم (ص) با این کلام تمام اقسام و انواع علوم و فنون را به طور اکمل به وجود شایسته‌ی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) اختصاص داده است، نه به دیگران.

و البته معلوم و مسلم است که: امر مهم قضاوت و داوری در اسلام، سزاوار شأن کسی است که: به طور ملکه و احاطه بر جمیع علوم و تمام مضامین قرآن کریم از تفسیر و تأویل و محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقید و ناسخ و منسوخ و اوامر و نواهی و غیره... اطلاع کامل داشته باشد و به علاوه دارای ملکه‌ی کامل تقوی باشد. و بدیهی است که این خصائص به جز ذات مقدس امیرالمؤمنین علی (ع) که مصداق واقعی علم و تقوی بلکه همه‌ی فضائل ملکوتی و انسانی بود در فرد دیگری از

صحابه به طور مجموع یافت نمی‌شد و به‌همین جهت رسول اکرم (ص) در میان تمام اصحاب فقط این وجود مبارک را به امر خطیر قضاوت اختصاص داد.^۱

۴- کتاب الف باء: تألیف ابوالحجاج بغوی چنین نقل شده است:
وقتی خبر شهادت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) به معاویه رسید وی با تأسف گفت:

لقد ذهب الفقه والعلم بموت ابن ابیطالب (ع)

یعنی: با شهادت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب (ع) فقه و علم از میان رفت.^۲

و چه شیرین و افتخار آفرین است، شهادتی بدین روشنی و صراحت، از زبان دشمن درجه یک علی شنیدن...

و این نیست جز این که: امواج نامحدود و حیرت‌انگیز علوم ملکوتی علی، چنان فضای آن روز اسلام و عرب را احاطه و مسخر نموده بود و به قدری افکار دانش‌پژوهان آن عصر را تحت تأثیر انوار حیات‌بخش خود قرار داده بود که دوست و دشمن چاره‌ای جز، تصدیق و اذعان بلکه تعظیم و تقدیس به این مقام شامخ ربانی نداشتند.

۱ الفصول المهمه صفحه ۱۷

۲ الف باء، صفحه ۲۲۲

و چون وجود علی یک تربیت یافته‌ی ملکوتی بود و ارتباط مستقیم و متصل با ملکوت اعلا داشت، عجبی نیست که دامنه‌ی بی‌منتهای آن علوم و اشعه‌ی بی‌پایان آن انوار تا به امروز که عصر علم و دانش است ادامه دارد، بلکه هر جا علم و فضیلتی است همه‌ی آنها را تحت‌الشعاع خود قرار داده است و این اخگر جاودانی تا آخرین روز و دامنه‌ی محشر بر سراسر جهان‌دانش، نورافشانی خواهد نمود.

۵-فتح‌المبین: تألیف ابومحمد عبدالله محمدبن‌علی‌الحکیم الترمذی: وی در همین کتاب به مقام برجسته‌ی علمی علی و این که او اعلم صحابه بوده است چنین اعتراف کرده است:

كانت الصحابه رضى الله عنهم يرجعون اليه في احكام الكتاب
ويأخذون عنه الفتاوى، كما قال عمر بن الخطاب رضى الله عنه في
عده مواطن: لولا على لهلك عمر...

وقال رسول الله(ص) اعلم امتي على بن ابي طالب(ع)

یعنی: همه‌ی اصحاب رسول اکرم(ص)، در علم و احکام قرآن به علی علیه‌السلام مراجعه می‌کردند و از او نظریه می‌گرفتند، به طوری که عمر در جاهای متعدد بارها گفته‌بود: اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود...

و رسول اکرم(ص) فرمود: علی(ع) داناترین امت من است.

۶-مناقب خوارزمی: تألیف موفق بن احمد خوارزمی. وی در همان کتاب، در باب مناقب حضرت امیرالمؤمنین(ع) روایتی

شیرین نقل می‌نماید و مناسب دیدم آن روایت را در اینجا نقل نمایم تا مطالعه کننده‌ی محترم از آن لذت ببرد و مقام علمی علی‌امیرالمؤمنین(ع) را به اندازه‌ی وسعت دیدگاه خود او مجسم کند.

او می‌گوید:

روزی خلیفه عمر از روی تعجب از امیرالمؤمنین(ع) سؤال کرد:

یا علی: چگونه است که از شما هر حکم و مسأله‌ای می‌کنند بدون فکر و تأمل فوراً جواب آن را به طور صحیح و کامل بیان می‌کنید؟

حضرت در جواب عمر دست مبارکش را پیش برد و از عمر پرسید:

به من بگو در این دست چند انگشت دارم؟

عمر بدون تأمل پاسخ داد: پنج انگشت.

حضرت فرمود: پس تو چرا در جواب این سؤال هیچ تأملی و تفکری نکردی. و بلافاصله جواب دادی؟

عمر گفت: آخر پاسخ این سؤال احتیاج به تفکر ندارد، چون امری بدیهی است، زیرا پنج انگشت شمادر برابر دیدگانم مجسم بود.

حضرت فرمود: ای عمر، تمام مسائل و احکام و علوم و اسرار همگی در برابر من مانند همین کف دست است. و من بر همه‌ی

آنها احاطه‌ی شهودی دارم. و این است راز این که در جواب به مسائل احتیاج به تفکر و تأمل ندارم...

« تمام دانشها به علی(ع) منتهی می‌شود»

این اعتراف همه‌ی بزرگان علم و تمام دانشمندان جهان اسلام است که : پس از رسول اکرم(ص) بنیان‌گذار و مؤسس کلیه‌ی علوم و دانشها، ذات مقدس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) بوده است و چه بسا از علمای بزرگ اهل سنت و جماعت که علی(ع) را به این عنوان اختصاص داده و در برابر دریای بیکران علوم آن بزرگوار سر خضوع و تسلیم فرود آورده‌اند.

۱- ابن‌ابی‌الحدید معتزلی؛ شارح دانشمند و با انصاف نهج‌البلاغه. در مقدمه‌ی کتاب خود چنین می‌گوید، و مولای ما را چنین می‌ستاید:

و ما اقول فی رجل تعزی الیه کل فضیله و تنتهی الیه کل فرقه و تتجاذبه کل طائفه، فهو رئیس الفضائل و ینبوعها، ابوعذرها و سابق مضمارها و مجلی حلبتها، کل من یزع فیها فمنه أخذوله اقتفی و علی مثاله احتذی...

یعنی: چه بگویم و چسان معرفی نمایم، شخصیت بزرگواری را که: همه‌ی فضیلتها منسوب به اوست و تمام دستجات علمی به او منتهی می‌شود، و هر طائفه‌ای دانشهای خود را از او گرفته‌اند.

اوست پیشرو سرچشمه‌ی همه‌ی فضیلتها و پدر همه‌ی بزرگواریها، اوست برنده‌ی مسابقه‌ها در میدان جهانبین اسب دانشها و اوست کشف کننده‌ی نتایج فضیلتها. پس از او هرکسی تعمقی در علوم نموده از آن بزرگوار اخذ کرده است.

و در همه‌حال شایسته چنین است که به فضیلت او اکتفا نموده و از وی پیروی کرد.

ابن ابی‌الحدید، پس از این که یک یک علوم را از علم توحید و فقه و ادبیات و غیره همه را به آن بزرگوار نسبت می‌دهد. اثبات می‌کند که همه‌ی علوم از دریای علم علی(ع) سرچشمه می‌گرفته است. و درباره‌ی علم تفسیر، که موضوع بحث ما در این کتاب است چنین می‌گوید:

ومن العلوم؛ علم تفسیر القرآن، وعنه اخذومنه فرع واذا رجعت الی کتب التفسیر علمت صحه ذلک، لان اکثره عنه وعن عبدالله بن عباس. وقد علم الناس حال ابن عباس فی ملازمته له وانقطاعه الیه وأنه تلمیذه وخریجه وقیل له:

أین علمک من علم ابن عمک؟

فقال: کنسبه قطره من المطر الی البحر المحیط.

یعنی: و از دانشها علم تفسیر قرآن است. و این علم از علی گرفته شده است و از دریای دانش او متفرع گشته است. و اگر به کتابهای تفسیر مراجعه کنی، درستی گفتار ما برای تو روشن می‌شود. زیرا بیشتر علوم تفسیر از علی(ع) و یا از عبدالله بن عباس

است. و حال عبدالله بن عباس را همه می‌دانند که او شاگرد مکتب و ریزه‌خوار خوان دانش علی (ع) بوده است و هرچه داشته از او داشته است. از ابن عباس پرسیدند که نسبت علم تودر برابر علم پسر عمت علی (ع) چیست؟

او گفت: مانند نسبت یک قطره‌ی باران، در برابر اقیانوس بزرگ است.

واقعاً، انسان چون این قسمت از مقدمه‌ی شرح نهج‌البلاغه‌ی ابن‌ابی‌الحدید را مطالعه می‌کند، با یک‌دنیا مباحثات و افتخار مشاهده می‌نماید که: این شخص دانشمند و منصف که خود ظاهراً از اهل سنت است. در پیشگاه با عظمت و رفیع علمی امیرالمؤمنین (ع) با قلبی پر از اعجاب و ایمان چنین می‌گوید:

و هذا يكاد يلحق بالمعجزات لان القوه البشريه لاتفي بهذا الحصر ولاتنهض بهذا الاستنباط.

یعنی: چنین امری (عظمت مقام علمی علی) به معجزات پیوسته است، زیرا نیروی بشری عاجز است از این که بتواند چنین قواعدی را به شمار آورد و یا به این پایه از استنباط برسد.^۱

۲- التفسیر و المفسرون: صفحه‌ی ۸۹ مؤلف این کتاب، استاد محمدحسین ذهبی است، ولی دارای امتیاز جهانی در تفسیر قرآن است و استاد کرسی تفسیر و حدیث در دانشگاه الازهر

مصر می‌باشد. این شخص خود از تندروان و افراطی‌های عامه است ولی با این همه درباره‌ی عظمت مقام علمی امیرالمؤمنین (ع) و احاطه‌ی آن بزرگوار بر علوم و اسرار قرآن چنین می‌گوید:

كان رضى الله عنه بحرأ فى العلم و كان قوى الحجه ، سليم الاستنباط ، اوتى الحظ الاوفر من الفصاحه و البلاغه و الشعر و عقل قضائى ناضج و بصيره نافذه الى بواطن الامور و كثيراً ماكان يرجع اليه الصحابه فى فهم ما خفى و استجلاء ماشكل.

یعنی: علی(ع) دریائی از علم بود. استدلالی قوی و استنباطی صحیح داشت. بالاترین نصیب وبهره را از فصاحت و بلاغت و شعر دارا بود، وی دارای عقلی قضائی و کامل و بصیرتی نافذ به پنهانی‌های امور بود. و چه بسیار که صحابه برای فهمیدن اسرار علوم و روشن کردن اشکالاتشان به آن بزرگوار مراجعه می‌نمودند. تا آنجا که می‌گوید:

جمع على رضى الله عنه، الى مهارته فى القضاء والفتوى، علمه بكتاب الله و فهمه لاسراره و خفى معانيه، فكان اعلم الصحابه بمواقع التنزيل و معرفه التأويل.

یعنی: علی(ع) علاوه بر مهارتش در علم قضاوت و فتوی، عالم به علوم قرآن کریم، و اسرار و معانی پنهان آن بود. و داناترین اصحاب بر محل نزول و معرفت تأویل آیات قرآن بود.

۳-ینابیع الموده: صفحه‌ی ۶۹ از ابن طلحه‌ی حلبی مؤلف در

منظوم نقل می‌نماید:

اعلم ان جميع اسرار الكتب السماويه فى القرآن و جميع ما فى القرآن فى الفاتحه و جميع ما فى الفاتحه فى البسملة و جميع ما فى البسملة فى باء البسملة و جميع ما فى باء البسملة فى النقطة التى تحت الباء؛ قال الامام على (ع) كرم الله وجهه: انا النقطة التى تحت الباء •

يعنى: بدان که اسرار همه‌ی کتاب‌های آسمانی در قرآن است و آنچه در قرآن است در سوره‌ی فاتحه جمع شده است و تمام آنچه در سوره‌ی فاتحه است در بسم الله الرحمن الرحيم، و هر چه در بسمله در باء بسمله می باشد و اسرار باء بسمله همگی در نقطه‌ی باء بسم الله است. و على (ع) فرمود:

من آن نقطه زیر (بسم الله) هستم.

البته مقصود امیر المؤمنین (ع) از این تعبیر لطیف، اشاره

به این است که تمام اسرار و علوم قرآن و سایر کتاب‌های آسمانی

نزد من است.

و راجع به این موضوع گوینده‌ای عارف چه خوب می‌سراید:

توئی آن نقطه‌ی بالای فاء فوق ایدیهم

که در وقت تنزل تحت بسم الله را بائی

و ما را در تأیید مطالب فوق از علمای سنت و جماعت باز هم شواهدی بی‌شمار و روایاتی بسیار است که به برخی از آنها ذیلاً اشاره می‌شود:

۴- مناقب خوارزمی: مطالب السؤل ابن طلحه‌ی شافعی، هر دو از در منظوم ابن طلحه‌ی حلبی نقل کرده‌اند که: حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود:

سلونی عن اسرار الغیوب فانی وارث علوم الانبیاء و المرسلین.
یعنی: از من اسرار غیب‌راسؤال کنید که من وارث علوم همه‌ی پیامبرانم.

۵- ینابیع الموده: روایت از اصیغ بن نباته از حضرت امیر المؤمنین (ع) است که آن حضرت فرمود:

أن رسول الله علمنی الف باب و کل باب منها یفتح الف باب
فذلک الف الف باب، حتی علمت ما کان و ما یکون الی یوم
القیامه...

یعنی: رسول اکرم (ص) به من هزار باب از علم آموخت، که از هر باب آنها هزار باب دیگر باز می‌شود که هزار هزار باب می‌گردد، تا این که دانستم آنچه تاکنون شده است و آنچه تا روز قیامت خواهد شد.

۶- ینابیع الموده: صفحه‌ی ۶۹، روایت از ابن عباس است، وی می‌گوید:

اخذ بیدی الامام علی(ع) فی ليله مقمره فخرج بی الی البقیع
بعد العشاء و قال اقرء یا عبدالله.

فقرئت: بسم الله الرحمن الرحيم.

فتكلم لی فی اسرار الباء الی بزوغ الفجر.

یعنی: در یک شب مهتابی، پس از فراغت از نماز عشاء،
علی(ع) دست مرا گرفت و از مدینه خارج کرد و به قبرستان
بقیع برد.

در آنجا به من فرمود: ای عبدالله بخوان.

من(بسم الله الرحمن الرحيم) را قرائت کردم.

سپس علی(ع) از اسرار و رموز، باء بسم الله، آن قدر برای
من تکلم فرمود تا این که سپیده صبح بدمید.

۷- فردوس الاخبار دیلمی: وکنز العمال متقی و دیگران، همگی
از رسول اکرم(ص) نقل می نمایند که آن بزرگوار فرمود:

اعلم امتی من بعدی علی بن ابیطالب(ع)

یعنی: داشمندترین امت من پس از من علی بن ابیطالب(ع)
است.

۸- فضائل ابن معازلی: و مناقب خوارزمی و دیگران با اسنادش از
عبدالله بن مسعود، و هم چنین محمد بن طلحه ی شافعی
در مطالب السؤل به نقل از حلیه الاولیاء از علقمه بن عبدالله، همگی
از رسول اکرم(ص) نقل کرده اند، که آن حضرت فرمود:

قسمت الحکمه علی عشره اجزاء فاعطی علی تسعه اجزاء
والناس جزءاً واحداً وهو اعلم بالعشر الباقي.

یعنی: حکمت (علم قرآن) را به ده جزء تقسیم نمودند، نه جزء
آن را فقط به علی بن ابیطالب (ع) عطا کردند و یک جزء باقی را به
همه‌ی مردم دادند. و علی به آن یک جزء باقی نیز از همه داناتر
است.

این روایت را عیناً صاحب ینابیع الموده در صفحه‌ی ۷۰
همان کتاب نقل نموده است.

۹- مناقب خوارزمی، وینابیع الموده، حافظ سلیمان حنفی
صفحه‌ی ۷۱ روایت از ابوالصباح کنانی از حضرت رسول اکرم (ص)
است، که آن حضرت فرمود:

أثنی جبرئیل بدرنوک من الجنه، فجلست علیه فلما صرت
بین یدی ربی، کلمنی وناجانی، فما علمت شیئاً الا علمته علیاً (ع)،
فهو باب علمی، ثم دعاه الیه فقال: یا علی سلمک سلمی و حربک
حربی وأنت العلم فیما بینی و بین أمتی.

یعنی: جبرئیل با گلیمی از بساطهای بهشت پیش من آمد.
من بر آن بساط نشستم تا به پیشگاه پروردگار رسیدم. خدای من
با من سخن‌ها گفت و مرا رازها آموخت. و چیزی از خدا فرا
نگرفتم مگر این که آن را به علی نیز آموختم. پس علی است
درگاه دانش من.

سپس علی را خواند و فرمود:

مسالمت با تو مسالمت با من است و جنگ با تو جنگ با من است، توئی راهنما، میان من و امت من.

۱۰-ینابیع الموده:حافظ سلیمان حنفی،صفحه ۷۰ ، از محمد بن علی الحکیم ترمذی، از شرح رساله‌ی (الفتح المبین)، روایت از حضرت امیر المؤمنین (ع) است، که آن بزرگوار فرمود:
لو ثنیت لی الوساده وجلست علیها لحکمت لاهل التوراه بتوراتهم و لاهل الانجیل بانجیلهم و لاهل القرآن بقرآنهم...
یعنی: هرگاه مسند قضاوت را برای من بگسترند و من بر آن

قرار بگیرم، حکم و قضاوت می‌کنم، بین اهل تورات با توراتشان و بین اهل انجیل با انجیلشان و میان اهل قرآن با قرآن کریم.
سپس محمد بن علی الحکیم ترمذی که از شخصیت‌های بزرگ اهل سنت است، خود چنین می‌گوید:

و لهذا کانت الصحابه رضی الله عنهم یرجعون الیه فی احکام الکتاب و یأخذون عنه الفتاوی، کما قال عمر رضی الله عنه فی

عده مواطن لو لاعلی لهلك عمر، و قال صلی الله علیه و آله و سلم : اعلم امتی علی بن ابیطالب(ع).

یعنی: و به همین جهت تمام اصحاب در احکام قرآن کریم به آن بزرگوار رجوع می کردند و فتاوی قرآن را از وی اخذ می نمودند. تاجائی که عمر در موارد زیادی گفت: اگر علی(ع) نبود عمر هلاک می شد، و رسول اکرم(ص) فرمود: علی(ع) داناترین امت من است.

این احادیث صحیح و مسلم که به عنوان نمونه ذکر شد و همه ی آنها مورد تصدیق و تأیید اجله ی علمای فریقین از عامه و خاصه است، دلالت صریح دارد بر این که مولای متقیان امیرمؤمنان علی(ع) وارث علوم رسول اکرم(ص) و عالم به جمیع احکام و اسرار قرآن کریم و سایر کتابهای آسمانی بوده است و تمام رشته های علوم و دانشها و از جمله علم تفسیر و تأویل قرآن کریم به آن دریای بی منتهای علم منتهی می شده است و نزد اهل بینش این خود اولین پایه از مقامات عالیات آن نسخه ی کامله ی جهان خلقت است.

البته به طوری که چندجا تکرار نموده ام و با دلائلی کافی به ثبوت رسیده است، یازده فرزند والاتبار آن بزرگوار، یعنی امامان برحق ما شیعیان، وارث تمام علوم و مقامات آن وجود مقدس اند و از نظر مقام شامخ امامت و ولایت کلیه ی الهیه و سایر شئونات علمی و معنوی، نظیر و همتای آن حضرت بوده و می باشند.

الراسخون فی العلم؟..

با ذکر مباحث گذشته، ثابت می‌شود که مقصود از «الراسخون فی العلم»، یعنی: استواران در دانش» در آیه‌ی مبارکه‌ی مورد بحث، فقط ذوات مقدسات محمد و آل محمد (ص) است و هیچ‌کس را جز این بزرگواران حق ادعای این مقام و رتبه‌ی والا نیست، و هر کس چنین ادعائی کند دروغگو و کذاب است.

و ما را در تأیید این مطلب دلائل محکم و مستدل از خود آن بزرگواران در دست است که ذیلاً به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

۱- نهج البلاغه: خطبه‌ی ۱۴۴، مولا امیر المؤمنین (ع) در ضمن

این خطبه درباره‌ی «الراسخون فی العلم» چنین می‌فرماید:

أین الذین زعموا أن هم الراسخون فی العلم دوننا کذباً و بغیاً
علینا، أن رفعنا الله و وضعهم، و اعطانا و حرّمهم، و ادخلنا و اخرجهم، بنا
یستعطی الهدی و یتجلی العمی، أن الائمة من قریش، غرسوا فی

هذا البطن من هاشم، لا تصلح علی سواهم ، ولا تصلح الولاه من غیرهم...

یعنی: کجایند کسانی که گمان می‌کنند که آنان راسخ در علمند (یعنی در علم اسرار خلقت و تفسیر و تأویل قرآن کریم مطلع و استوارند). به جز ما اهل بیت؟ ادعای آنان، دروغ و ستم بر ما است. زیرا خدای متعال ما را برتری داده و آنان را فرو گذاشته است و «این مقام و منزلت» را به ما عطا فرموده و آنان را بی‌بهره ساخته است. و ما را داخل «در علوم و اسرار» فرموده و آنان را خارج کرده است. به وسیله‌ی ما هدایت و راهنمایی طلب می‌گردد و بینائی از کوری و گمراهی خواسته می‌شود، مسلم است که ائمه و پیشوایان دین از قریش هستند که از نسل هاشم به وجود آمده‌اند و «از ذریه‌ی علی و فاطمه علیهما السلام» می‌باشند. امامت و خلافت بر غیر ایشان سزاوار نیست و خلفائی غیر از آنان «که به ناحق روی کار آمده‌اند» برای جانشینی رسول اکرم (ص) صلاحیت ندارند.

۲- اصول کافی: کتاب الحج، باب الراسخون فی العلم هم الائمة علیهم السلام صفحه‌ی ۳۰۸، طبع جدید:
روایت با اسنادش از ابی بصیر از حضرت امام صادق (ع) است که آن حضرت فرمود:

نحن الراسخون فی العلم ونحن نعلم تأویله...

یعنی: راسخان در علم فقط ما هستیم و تأویل قرآن را فقط ما می دانیم

۳- اصول کافی: کتاب الحجه، باب أن الراسخون فی العلم هم الائمة علیهم السلام صفحه ی ۳۰۹ طبع جدید:
روایت با اسنادش از عبدالرحمن بن کثیر از حضرت امام صادق (ع) است؛ آن حضرت فرمود:

الراسخون فی العلم، امیر المؤمنین والائمة من بعده (ع)

یعنی: راسخان در علم، حضرت امیر المؤمنین (ع) و ائمه ی اطهار پس از آن بزرگوارند.

۴- بصائر الدرجات جزء چهارم، باب فی الائمة علیهم السلام آن هم الراسخون فی العلم الذی ذکرهم الله تعالی فی کتابه، صفحه ی ۲۰۳ چاپ تبریز:

روایت با اسنادش از برید عجلی از حضرت امام باقر (ع) است که آن حضرت در تفسیر آیه ی مبارکه ی: «وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم» فرمود:

قال علیه السلام: رسول الله (ص) افضل الراسخین قد علمه الله جمیع ما انزل الله الیه من التنزیل والتأویل، و ما كان الله لینزل علیه شیئاً، لم یعلمه تأویله، و اوصیاءه من بعده یعلمونه کله، والذین لایعلمونه تأویله اذا قال العالم فی العلم فأجابهم الله، یقولون آمنا به کل من عند ربنا، والقرآن له خاص و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ، فالراسخون فی العلم یعلمونه.

یعنی: حضرت امام باقر(ع) فرمود:

پیغمبر اکرم(ص) برترین راسخان در علم است، خدای متعال آنچه را از تنزیل(معنی مطابقی) و تأویل(معنی التزامی) نازل فرموده به او آموخته است، و چنین نیست که خدا آیه‌ای را بر او نازل کند ولی تأویلش را به وی نیاموزد. و اوصیاء پس از او (ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام) همه‌ی آنها را می‌دانند، و کسانی که تأویل آن را نمی‌دانند(شیعیان و تابعین) هرگاه عالمشان (امامشان) چیزی از روی علم بفرماید. (ایمان می‌آورند و می‌پذیرند) چنانکه خدا ایشان را پذیرفته و فرموده است:

«آنان می‌گویند ایمان آوردیم، همه‌ی قرآن از جانب پروردگار ما است» و قرآن خاص و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ دارد، و راسخان در علم آنها را می‌دانند.»

۵- بصائر الدرجات: جزء چهارم، باب فی الائمة علیهم‌السلام آن

هم الراسخون فی العلم، الذی ذکر هم الله تعالی فی کتابه:

روایت با اسنادش از ابی‌الصباح کنانی، از حضرت امام

صادق(ع) است، آن بزرگوار فرمود:

یا ابا الصباح، نحن قوم فرض الله طاعتنا، لنا الانفال، و

لنا صفوالمال، و نحن الراسخون فی العلم، و نحن المحسودون.

الذین قال الله:

«ام یحسدون الناس علی ما آتا هم الله من فضله...»

یعنی: ای ابا الصباح : ما (ائمه‌ی اطهار) قومی هستیم که خدای متعال اطاعت ما را بر مردم واجب کرده است. انفال^۲ و مال خالص (حلال‌ترین مال‌ها) از آن مال است و مائیم راسخان در علم و مائیم کسانی که مورد حسد حسودان واقع می‌شویم، و خدای متعال در قرآن کریم (اشاره به این مطلب) فرموده است:

«آیا به مردم (ائمه‌ی اطهار علیهم السلام) در خصوص فضلی که خدا به آنان عنایت فرموده است حسد می‌ورزند؟»

۶- ینابیع الموده (صفحه‌ی ۶۹) روایت با اسنادش از موفق بن احمد است، او روایت می‌کند که:

قال علی (ع) ما نزلت آیه الاوقد علمت فیما نزلت و این نزلت و علی من نزلت و ان ربی و هب لی لساناً طلقاً و قلباً عقولاً.

۱ آیه ۵۴ سوره نساء

۲- انفال: عبارت از هفت چیز است که پس از رسول اکرم (ص) مال خاص ائمه طاهریں (ع) می‌باشد:

اول: زمینی است که مسلمانان آن را بدون جنگ و خونریزی به دست آورده باشند، خواه صاحبان آن در آن زمین ساکن باشند و یا از آنجا کوچ کرده باشند، که یک چنین زمینی از انفال و مال خاص امام (ع) است.

دوم: زمینهایی که مالک ندارد و یا صاحبانش به عللی از آن اعراض نموده‌اند.

سوم: بیبشه‌ها و نزاره‌های بدون مالک و سرکوه‌ها و میان دره‌هایی که دست مالکانه‌ی کسی بر آن نیست.

چهارم: مختصات سلطان کافر حربی که در جنگ به دست مسلمانان افتاده است از اراضی و باغ‌ها و جواهرات

و امثال آن به شرط این که مغضوب و مال غیر نباشد که در این صورت به صاحب اصلیش مسترد می‌گردد.

پنجم: اشیایی که امام (ع) از میان غنائم جنگی قبل از تقسیم آن برای خود به پسندد.

ششم: چیزهایی که مسلمانان بدون اجازه‌ی امام (ع) به غنیمت بگیرند.

هفتم: میراثی که هیچگونه وارث نداشته باشد.

همه‌ی امورهفتگانه‌ی مذکور، جزو انفال است و پس از رسول اکرم (ص) اختصاص به امام (ع) دارد.

یعنی: **امیرالمؤمنین علی(ع)** فرمود: هیچ آیه‌ای در قرآن نازل نشده است مگر این که من می‌دانم آن آیه در چه خصوص نازل شده و کجا نازل شده و درباره‌ی چه کسی نازل شده است. خدای من، به من زبانی گویا و قلبی دانا عطا فرمود است.

۷- **ینابع الموده:** صفحه‌ی ۷۰. روایت با اسنادش از حموی از شقیق از عبدالله بن مسعود است، او گفت:

ان عند علی(ع) علم القرآن ظاهره و باطنه...

یعنی: تمام علم قرآن از ظاهر و باطن همه نزد علی(ع) است. با نقل این همه روایات متواتر و صحیح از خاصه و عامه که در واقع در برابر روایات بی‌شماری که کتاب‌های فریقین را پر کرده است بسیار ناچیز می‌باشد به این نتیجه می‌رسیم:

اولاً: راسخان در علم فقط **حضرات محمد و آل محمد** می‌باشند و جز آن بزرگواران احدی را صلاحیت ادعای این مقام نیست.

ثانیاً: آن بزرگواران با تأییدات الهی و تعلیمات ربانی، عالم به جمیع اسرار و رموز و ظاهر و باطن و تفسیر و تأویل و محکم و متشابه قرآن می‌باشند و به غیر از آن تربیت یافتگان دانشگاه ازل هیچ کس را توان آن نیست که با معلومات محدود خود و به طور استقلال قرآن کریم را تفسیر و تأویل نماید و یا متشابهات آن را به محکمت رد نماید و درباره‌ی اسرار متشابهات اظهار نظر کند.

آری وظیفه‌ی دیگران این است که چون شاگردی هوشیار از مکتب مقدس آنان کسب علم نموده و از میوه‌های شیرین گلستان علم آن بزرگواران بهره‌مند شوند.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

نحن العلماء وشيعتنا المتعلمون.

یعنی: علمای واقعی مائیم، شیعیان ما، دانشجویان مکتب

علوم ما هستند.

و نتیجه‌ی نهائی چنین به دست می‌آید، که:

وقف بر لفظ جلاله در آیه‌ی مورد بحث عقلا و نقلا برخلاف

منظور الهی و عقیده‌ای باطل و غلط است.

و در پایان این مبحث، برای مثال و توضیح مقام به تأویل

آیاتی چند از آیات متشابه قرآن کریم، از طریق حضرات

معصومین علیهم السلام می‌پردازیم.

تأویل آیات متشابه قرآن

آیاتی که در ذیل نقل می‌شود، نمونه‌ای از آیات متشابه قرآن کریم است که حمل آن آیات به معنی ظاهریش مخالف عقیده‌ی توحید و موجب کفر، و شرک محض است. در اینجا، ذیلاً چند آیه از آیات متشابه نقل می‌شود و سپس معنی صحیح و تأویل آنها از کلمات حضرات معصومین (ع) به نظر مطالعه‌کنندگان محترم می‌رسد.

۱- «و جاء ربك والملك صفاً صفاً»^۱

یعنی: (در قیامت موقعی که): خدا و فرشتگان صف به صف

آمدند.

۲- «کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام»^۲

یعنی: هرکس (به روی زمین است) در معرض فنا و نیستی است، و «روی» پروردگار تو، که صاحب جلال و بزرگواری است پاینده و جاویدان است.

۳- «کل شیئی هالک الاوجهه»^۲

یعنی: همه چیز به جز «خدا ناپایدار است».

۴- «یدالله فوق ایدیهم»^۳

یعنی: دست خدا، بالای دست آنها است.

۵- «هل ينظرون الا ان يأتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکه

وقضى الامر والى الله ترجع الامور»^۴

یعنی: آیا آنان انتظار می کشند روزی را که خدا با فرشتگان در پرده های ابر، بر آنها نازل شود. و حکم ثواب و گناه با ظهور قیامت به پایان می رسد و کارها همه به سوی خدا بازگردد.

آیات فوق، که به عنوان نمونه ذکر شد نظائر زیادی در قرآن کریم دارد، و در ظاهر امر، صراحتاً به تجسم خدای متعال دلالت دارد، به طوری که در آیه ی اول و پنجم تصریح می نماید که روز رستاخیز خدای متعال در صف فرشتگان مجسم و ظاهر خواهد شد و در آیات دوم و سوم و چهارم، برای خدا،

^۲ سوره ی الرحمن آیه ی ۲۴

۱ سوره ی قصص، آیه ی ۸۸

۲ سوره ی فتح، آیه ی ۱۰

۳ سوره ی بقره، آیه ی ۲۰۷

مانند مخلوقات، اعضا و جوارح، چون دست و روی ثابت می‌کند. و بدیهی است که این امور، برخلاف عقیده‌ی توحید است و با مدلول سایر آیات قرآن مخالفت دارد. و این خود مسلم است که تمام موحدین عالم مخصوصاً مسلمین جهان معتقدند، که خدای متعال، نه جسم است و نه مانند ما بندگان اعضا و جوارح، چون «روی و دست» دارد. بلکه وجودی است کامل که هیچ شباهتی به مخلوقات خود ندارد و از تصویر در فکر و وهم و خیال مخلوقات، منزّه ومبرا است.

پس چاره‌ای نیست، جز این که، هنگام روبه‌روشدن با چنین آیات متشابهی که ظاهرشان بر خلاف عقیده‌ی توحید است، به آستان استادان واقعی قرآن، یعنی تفسیراهل بیت عصمت (ع) روی آوریم و حل آنها را از آن بزرگواران جويا شویم.

حال برای حل این مشکل، روایاتی چند در تأویل آیات فوق از حضرات معصومین علیهم‌السلام نقل می‌شود، تا معنی واقعی و تأویل صحیح آن آیات روشن گردد.

۱- عیون اخبارالرضا، صفحه‌ی ۱۱۵: روایت با اسنادش از حضرت علی بن موسی‌الرضا (ع) است که آن حضرت فرمود:

« من شبه‌الله تعالی بخلقه فهمشرك ومن نسب الیه مانهی عنه فهو کافر».

یعنی: هرکس، خدای متعال را به مخلوقاتش تشبیه نماید مشرک است و هرکس آنچه را که خدا از آن نهی فرموده است به خدا نسبت دهد کافر است.

در این روایت ملاحظه می‌کنید، که حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) می‌فرماید: هر کس خدا را به مخلوقات تشبیه نماید، مثل این که «العیاذ بالله» بگوید: خدای متعال مثل بندگانش جسم است و یا به دیدگان دیده می‌شود و یا مانند ما، دارای اعضا و جوارح است، چنین عقیده‌ای کفر محض و معتقد به آن کافر و مشرک است.

و در تأیید روایت فوق آیه‌ی صریح قرآن است که می‌فرماید:

«لیس کمثله شیئی»^۱

یعنی: هیچ چیزی مثل و شبیه خدای متعال نیست.

و در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

«لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار»^۲

یعنی: هیچ چشمی خدای متعال را نتواند دید و او بندگان خود را می‌بیند.

و در این خصوص چه نیکو گفته، حکیم ابوالقاسم فردوسی رحمه الله:

۱ سوره‌ی سوّی آیه ۹

۲ سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۰۳

به بینندگان آفریننده را نه بینی مرنجان دوبیننده را
بنابراین اعتقاد به ظاهر آیات گذشته با عقیده‌ی توحید و

صریح آیات و اخبار آل محمد(ص) مخالفت روشن دارد و ناچاریم

آن آیات را طبق راهنمائی‌های حضرات ائمه‌ی اطهار(ع) تأویل

نمائیم و حقیقت معنی آنها را که طبق آیات محکم قرآن و اخبار

صحیح و متواتر است به دست آوریم.

و در این زمینه روایات زیادی داریم که از آن جمله است

روایت ذیل:

عیون اخبارالرضا: صفحه‌ی ۱۱۵، روایت با اسنادش از

عبدالسلام بن صالح هروی (ابوالصلت) است، او می‌گوید که: به

حضرت امام هشتم علی بن موسی الرضا(ع) عرض کردم:

ای مولای من: چه می‌فرمائی درباره‌ی روایتی که اهل

حدیث نقل می‌نمایند، که مؤمنان، پروردگارشان را در منزلهای

بهشت زیارت خواهند کرد؟

یا اباالصلت، ان الله تبارک وتعالی فضل نبیه محمدا(ص) علی جمیع خلقه من النبیین والملائکه و جعل طاعته ، طاعته و متابعته، متابعته و زیارته فی الدنیا والاخره، زیارته.

فقال عزوجل: «من يطع الرسول فقد اطاع الله^۱»، وقال:

«ان الذين يبایعونک انما يبایعون الله یدالله فوق ایدیهم»^۲

وقال النبی(ص): « من زارنی فی حیوتی او بعد موتی فقد زار الله تعالی»

و درجه النبی(ص) فی الجنه ارفع الدرجات، فمن زاره فی درجته فی الجنه من منزله فقد زار الله تبارک وتعالی...

یعنی: ای اباالصلت، خدای متعال رسول اکرم(ص) را بر تمام آفریدگان و پیامبران و فرشتگان برتری داد. و فرمانبرداری و پیروی از او را در دنیا و آخرت. فرمانبرداری و پیروی از خودش قرارداد، و در قرآن کریم فرمود:

«هرکس از رسول اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است»

و نیز فرمود:

«آنان که با تو بیعت می کنند با خدا بیعت می کنند، دست خدا

بالای دست آنهاست»

۱ سوره ی نساء، آیه ی ۸۰

۲ سوره ی فتح، آیه ی ۱۰

و حضرت رسول اکرم(ص) فرمود:

«هرکس مرا در حال حیاتم و پس از وفاتم زیارت کند، خدا را زیارت کرده است و درجه‌ی رسول اکرم(ص) در بهشت، برترین درجه‌ها است، پس هرکس او را در درجه‌اش در بهشت زیارت کند، خدای متعال را زیارت کرده است.»

از مفهوم این روایت چنین به دست می‌آید که در آیات یا روایاتی که از دیده شدن خدای متعال صحبت شده است، مقصود ذات الهی نیست، زیرا ثابت گردید که ذات احدیت، نه مجسم می‌گردد و نه به چشم دیده می‌شود، بلکه مقصود، حاملان امر و مظاهر قدرت و رحمت خدا، یعنی حضرات محمد و آل محمد(ص) است، به طوری که صریح روایت فوق نیز به آن دلالت دارد.

و نیز در تأویل آیه‌ی مبارکه‌ی: «**وجاء ربک والملك صفاً صفاً**»^۱

یعنی در روز قیامت، خدا با فرشتگان صف به صف آمدند. در کتاب عیون اخبار الرضا، صفحه ۱۲۵، از طریق ابن بابویه با اسنادش از علی بن فضال از پدرش روایت است که: از حضرت امام علی بن موسی الرضا(ع) از تأویل این آیه‌ی مبارکه: «**وجاء ربک والملك صفاً صفاً**»^۲ سؤال نمودم؛

حضرت در جواب فرمود:

«ان الله عزوجل لايوصف بالمجئى والذهاب، تعالى الله عن الانتقال، انما يعنى بذلك، وجاء امر ربك والملك صفأً صفأً».

یعنی: خدای ذوالجلال، با صفت آمدن و رفتن توصیف نمی‌شود و خدا از منتقل شدن از جایی به جایی، منزّه است، و مقصود، در آیه‌ی مزبور، امر خدا است.

و معلوم است که حاملان امر الهی در دنیا و آخرت حضرات محمود و آل محمد (ص) می‌باشند.

عیون اخبار الرضا: صفحه‌ی ۱۱۵، روایت با اسنادش از عبدالسلام بن صالح هروی (ابوالصلت) است.

او می‌گوید: از حضرت امام رضا (ع) مقصود از این خبر را سؤال کردم:

«ان ثواب لاله لاله الله، النظرالى وجه الله»

یعنی: ثواب لاله لاله الله، نظر کردن بر روی خدای متعال است. حضرت در جواب فرمود:

«يا ابا الصلت، من وصف الله تعالى بوجه كالوجه فقد كفر ، ولكن وجه الله تعالى انبيائه ورسله وحججه صلوات الله عليهم، هم الذين بهم يتوجه الى الله عزوجل والى دينه ومعرفته. وقال الله تعالى: كل

من علیها فان ویبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام. و قال عزوجل:
کل شیئی هالک الا وجهه.^۱

فالنظرالی انبیاء الله ورسله و حججه علیهم السلام ، فی درجاتهم
ثواب عظیم للمؤمنین یوم القیمه، قدقال النبی(ص) من ابغض
اهلبیتی وعترتی لم یرنی ولم أره یوم القیمه. قال(ص) ان فیکم
من لایرانی بعدان یفارقنی، یا اباالصلت ان الله تبارک وتعالی
لایوصف بمکان ولا یدرک بالابصار والاهوام».

یعنی: ای اباصلت، هرکس خدای متعال را به داشتن روی
مانند سایر رویها توصیف نماید، کافراست، ولی روی خدا، عبارت
از پیامبران و رسولان و حجت‌های خدایند، و آنانند که به وسیله‌ی
آنها به سوی خدای متعال و دین و معرفت او توجه می‌کنند.
خدا می‌فرماید: «هرچه بر روی زمین است از بین می‌رود و
روی خدا باقی می‌ماند».

و باز می‌فرماید: «هر چیزی به غیر از روی خدا فناپذیر
است». پس، نگاه کردن مؤمنان به پیامبران و رسولان و حجت‌های
خدا، در درجاتشان ، دارای ثواب بزرگی است، در روز قیامت. و
حضرت رسول اکرم فرمود: «هرکس اهل بیت و خاندان مرا
دشمن دارد در روز رستاخیز، نه او مرا خواهد دید و نه من او را

خواهم دید» و باز حضرت رسول اکرم(ص) فرمود: «در بین شما اشخاصی هستند که پس از مفارقت من، مرا نخواهند دید». ملاحظه می فرمائید که: حضرت امام علی بن موسی الرضا(ع) در این روایت صراحتاً می فرماید:

مقصود از (وجه الله=روی خدا) پیامبران و رسولان و حجت‌های خدا (ائم‌های طاهرین) می باشد. که به وسیله‌ی آنان، مردم به خدا و دین و معرفتش روی می آورند.

و دلیل عقلی و علمی بر صحت این مطلب این است که: چون در میان تمام اعضا و جوارح انسان، فقط روی وسیله‌ی شناسائی مردم است و اشخاص به وسیله‌ی رویشان شناخته می شوند. هم چنین روشن‌ترین وسیله‌ی شناسائی خدا و قدرت و عظمت الهی در میان همه‌ی مخلوقات، حضرات انبیاء و مخصوصاً خاندان با جلالت محمد و آل محمد علیهم السلام می باشد و به همین سبب به آن بزرگواران (وجه الله) گفته می شود.

و در این خصوص، امام(ع) می فرماید:

بنا عرف الله و بنا عبد الله، لولا انما عرف الله و لولا انما عبد الله.

یعنی: خدا، به وسیله‌ی ما شناخته شد و به وسیله‌ی ما ستایش گردید، اگر ما نبودیم، کسی خدا را نمی شناخت و کسی خدا را ستایش نمی کرد. پس از تحقیق فوق، این نتیجه به دست می آید که: در آیات گذشته مقصود و تأویل، از وجه و ید و غیره،

ذات الهی نمی‌باشد، بلکه مظاهر امر و فعل و قدرت خدا، یعنی حضرات محمد و آل محمد علیهم السلام است. و نیز از آیات متشابه قرآن که اعتقاد به ظاهر آن موجب کفر و الحاد است، آیات ذیل می‌باشد:

۱- «فیسخرون منهم سخرا لله منهم»^۱

یعنی: مشرکان، مؤمنان را مسخره می‌کنند و خدا، مشرکان را مسخره می‌نماید.

۲- «الله یستهزیء بهم»^۲

یعنی: خدا، مشرکان را استهزاء می‌نماید.

۳- «و مکروا و مکر الله، والله خیر الماکرین»^۳

یعنی: آنان حيله کردند و خدا هم حيله کرد و خدا بهترین حيله‌گران است.

۴- «ان المنافقین یخادعون الله و هو خادعهم»^۴

یعنی: منافقان، فریبکاری می‌کنند و خدا هم آنان را فریب می‌دهد.

۵- «و قد مکر الذین من قبلهم فله المکر جمیعا»^۱

۱ سوره ی توبه، آیه ۷۹

۲ سوره ی بقره، آیه ۱۵

۳ سوره ی نساء، آیه ۱۴۲

۴ سوره ی نساء، آیه ۱۴۲

یعنی: پیشنیان حیلہ‌گری کردند، پس ہمہی حیلہ‌گریہا از خدا است. در این چند آیه کہ برای نمونہ از قرآن کریم نقل شد و ہم چنین در آیات دیگری نظیر آنها کہ در قرآن وجود دارد، ملاحظہ می‌کنید. کہ بعضی صفات قبیح و ناروا چون : «استهزاء و فریبکاری و حیلہ‌گری» بہ ساحت اقدس خدای ذوالجلال و نسبت داده شدہ است. در صورتی کہ ۱- بہ اتفاق جمیع موحدین جهان، خدای متعال مستجمع جمیع صفات کمال و جلال و منزہ از ہمہی اوصاف نکوہیدہ و ناپسند است و نسبت دادن چنین صفات ناروائی بہ ساحت حق بر خلاف عقیدہی خود قرآن می‌باشد ۲- اثبات این گونه صفات پلید حتی بہ مردم عادی نیز، صحیح نیست مگر این کہ آنان واقعاً دارای چنین صفاتی باشند. تا چہ رسد بہ خدای متعال کہ بندگان خود را از دارا بودن و متصف شدن بہ این گونه اوصاف نہی فرمودہ است. پس چگونه متصور است کہ خود دارای این صفات پلید بودہ باشد. «سبحانہ وتعالی عما یقولون علواً کبیراً»^۲

بنابراین، لازم است بگوئیم کہ این آیات از متشابہات قرآن است و تأویل خاصی دارند و باید با رہبری و ارشاد و تعلیمات اساتید واقعی قرآن پیشوایان بزرگوار دین یعنی حضرات محمد و آل محمد(ص) تأویل صحیح گردند.

۱ سوره‌ی رعد آیه‌ی ۴۳

۲ سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۴۳

و در این زمینه، روایات ذیل، در تأویل آیات متشابه مذکور نقل می‌شود:

۱- عیون اخبار الرضا، صفحه ۱۲۶: روایت از علی بن حسن بن علی بن فضال، از پدرش، از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است.

او می‌گوید: از حضرت، از تأویل این چهار آیه سؤال کردم:
 «سخر الله منهم^۱، الله يستهزیء بهم^۲، مکروا و مکر الله^۳،
 یخادعون الله و هو خادعهم^۴»

حضرت در توضیح و تأویل این آیات مبارکه، فرموده:
 ان الله تعالی، لایسخر و لایستهزیء و لایمکر و لایخادع و
 لکنهم یجازیههم جزاء السخریه و جزاء الاستهزاء و جزاء المکر و
 الخدیعه، تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً.

یعنی: خدای متعال به کسی مسخره و استهزاء و حيله گری و فریبکاری نمی‌کند. ولی به مسخره کنندگان و استهزاء کنندگان و حيله گران و فریبکاران جزای عملشان را می‌دهد، و خدای متعال خیلی بالاتر از آن است که ستمکاران درباهی او می‌گویند.

۱ آیه ۷۹ سوره ی توبه

۲ آیه ۱۵ سوره ی بقره

۳ آیه ۵۴ سوره ی آل عمران

۴ آیه ۱۴۲ سوره ی نساء

پس با این استدلال صحیح و محکم امام (ع) ثابت می‌شود، که مقصود از نسبت استهزاء و فریب و امثال آنها به خدای متعال، ظاهر معنی آنها نیست، بلکه معنی و تأویل صحیح این است که خدا جزای عمل و کردار ناپسندحیله‌گران و فریبکاران را عیناً به آنان می‌رساند. جزای استهزاء را با استهزاء و جزای فریب را با فریب و حیله را با حیله می‌دهد و این خود عین عدالت است.

۲- تفسیر مجمع‌البیان و تفسیر صافی: روایت از تفسیر حضرت

امام حسن عسگری (ع) و از ابن‌عباس و از جمعی از مفسرین عامه است. که در تأویل آیه‌ی مبارکه‌ی «**الله یستهزیء بهم**» خدا آنان را استهزاء می‌کند» از کلمات ائمه‌ی طاهرین (ع) چنین نقل کرده‌اند که:

در این آیه و آیات نظیر آن، مراد از استهزاء خداوند این است که: خدای متعال آنان را در دنیا و آخرت به سزای عمل بدشان می‌رساند، اما در دنیا با اجرا کردن حدود و احکام مسلمین بر آنان «مثلاً موقعی که دزد را دست بریدند و زناکار را در انظار عموم تازیانه زدند، چنین شخصی در بین مردم متانت و ارزش خود را از دست می‌دهد و مورد استهزاء و مسخره قرار می‌گیرد». و اما در آخرت: موقعی که آنان در آتش دوزخ قرار دارند و به انواع عذاب گرفتارند، دربی به سوی بهشت به روی آنان

بازمی‌گردد و چون آنان طراوت و زیبایی بهشت و نعمتهای گوناگون آن را مشاهده نمودند، بی‌اختیار به جانب آن درب روی می‌آورند. ولی چون ذاتاً مستحق بهشت نمی‌باشند همین که به نزدیک آن رسیدند آن درب بسته می‌شود و این شکست و ناکامی مایه‌ی استهزا و مسخره آنان می‌گردد، و آیه‌ی مبارکه‌ی ذیل اشاره به همین موضوع است:

«فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون»^۱

یعنی: امروز که «روز رستاخیز و روز جزای نیک و بداست» اهل ایمان به «بیچارگی و درماندگی» کفار می‌خندند.

سپس مرحوم شیخ طبرسی مؤلف بزرگوار مجمع‌البیان در ذیل این تأویل می‌فرماید: و همین تأویل در آیات: «ویمکرون ویمکرالله»^۱ ، ان المنافقین یخادعون الله وهو خادعهم»^۲ نیز صحیح است.

۳- تفسیر علی بن ابراهیم قمی: در ذیل آیه‌ی مبارکه‌ی: «فله المکر جمیعاً»^۳ می‌گوید:

«المکر من الله، هو العذاب»

۱. سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۳۴

۱ سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۳۰

۲ سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۲

۳ سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۴۲

یعنی: مقصود از حيله، از جانب خدای متعال، عبارت از عذاب است.

یعنی: خدای ذوالجلال، فریبکاران و حيله‌گران را به سزای عملشان که عبارت از عذاب است می‌رساند.

* * *

در آیه مبارکه‌ی «ان المنافقین یخادعون الله وهو خادعهم».

یعنی: و منافقان با خدا، حيله‌گری می‌نمایند و خداهم با آنان حيله‌گری می‌کند:

قسمت اول این آیه مبارکه، هم‌جزو متشابهات است و احتیاج به تأویل دارد.

زیرا، منافقان هرگز با خدای متعال روبه‌رو نشده‌اند که با او حيله‌گری نمایند و معلوم است حيله و فریب، موقعی صحیح است که انسان با شخصی معاشرت و مباشرت داشته باشد و البته فرض معاشرت و مباشرت اشخاص با خدای متعال محال است و اگر صدر این آیه را بر ظاهرش حمل نمائیم و بگوئیم که: «العیاذ بالله» منافقان با خدا حشر و نشر داشته‌اند و در این مباشرت‌ها با خدا حيله‌گری نموده‌اند، به خطا رفته‌ایم و از این اعتقاد لازم می‌آید که به تجسم خدای متعال و مباشرتش با مخلوقات قائل گردیم و این خود کفر محض است.

بنابراین صدر آیه‌ی فوق نیز با شرح ذیل، تأویل می‌شود:

تفسیر مجمع‌البیان: در آیه‌ی فوق، مقصود از حیل‌گری با خدا، حیل‌گری با رسول اکرم (ص) است، زیرا معاشرت و مباشرت کفار با رسول اکرم بود و حیل و فریب را به گمان خودشان نسبت به رسول اکرم (ص) انجام می‌دادند. و از روی مکر و تزویر اظهار ایمان می‌کردند در حالیکه قلب‌هایشان از نور ایمان خالی بود. و خدای متعال فریبکاری با رسول اکرم (ص) را به فریبکاری با خودش تعبیر فرموده است.

همان طوری که در آیه‌ی مبارکه‌ی: «ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله»^۱

یعنی: ای رسول ما، آنان که به تو دست بیعت می‌دهند، در واقع با خدا بیعت نموده‌اند.

خدای متعال بیعت با رسول اکرم (ص) را بیعت با خودش تعبیر فرموده است. و چنین آیاتی که بین خدا و رسول خدا (ص) اثبات وحدت و یگانگی می‌نماید بسیار زیاد است و در جلد اول همین کتاب (ولایت از دیدگاه قرآن) مشروحاً ذکر گردیده است.

و هم چنین از آیات متشابه قرآن که احتیاج به تأویل اهل بیت (ع) دارد آیات مبارکه‌ی ذیل است:

«فلما جن عليه الليل رأى كوكباً قال هذا ربى فلما أفل قال لاحب الأفلين* فلما رأى القمر بازغاً قال هذا ربى فلما افل قال لئن لم يهدنى ربى لاكونن من القوم الضالين* فلما رأى الشمس بازغها قال هذا ربى هذا اكبر فلما افلت قال يا قوم أنى برىء مما تشركون أنى وجهت وجهى للذى فطر السموات والارض حنيفاً وما أنا من المشركين* ۱

یعنی: پس چون شب به سیاهی گرائید «جناب ابراهیم» ستاره‌ای (زهره) را دید و گفت: این، آفریدگار من است. و چون آن ستاره غروب کرد و ناپدید شد، گفت: من آنچه را غروب کند و ناپدید شود دوست ندارم (یعنی چیز ناپایدار را به خدائی نمی‌گیرم).

سپس چون، ماه تابان را دید، گفت: این خدای من است، و چون آن هم غروب کرد، گفت: اگر خدای من، مرا راهنمائی نکند، من هم از گروه گمراهان خواهم بود.

و چون صبحگاه، خورشید درخشان را مشاهده کرد، گفت: این پروردگار من است، این از آن ستاره و ماه بزرگتر است. ولی چون آن هم غروب کرد، روی به اطرافیان خود کرد و گفت: من از آنچه که شما شریک خدا قرار می‌دهید بیزارم.

من (باایمانی راسخ) روی به سوی خداوندی آوردم که آفریدگار آسمانها و زمین است و من هرگز هم عقیده‌ی مشرکان نخواهم بود.

حال با توجه به ظاهر آیات ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ چنین به نظر می‌رسد که جناب ابراهیم یکبار ستاره‌ی زهره و یک‌دفعه ماه و دفعه‌ی آخر آفتاب را شریک خدا قرار داده و آنها را به خدائی قبول کرده است و چون بعداً آنها غروب کرده‌اند، از ستایش آنها دست کشیده و به خدای متعال روی آورده است.

ولی بدیهی است که اعتقاد به ظاهر آیات فوق و اثبات عقیده‌ی شرک برای جناب ابراهیم، اسائه‌ی ادب به مقام شامخ نبوت و رسالت است و چگونه می‌شود، که جناب ابراهیم که خدای متعال او را به خلت خود انتخاب فرموده و معلم توحیدش قرار داده است؛ به درگاه الهی شرک ورزد و زهره و ماه و آفتاب را ستایش کند، در صورتی که اعتقاد صحیح بر این است که وجود مقدس پیغمبر و امام (ع) چون معصوم است حتی لحظه‌ای هم از درگاه خدا غفلت نمی‌ورزد و مشرک نمی‌شود.

و صریح آیه‌ی قرآن است که اشاره به این مطلب می‌فرماید: «لاینال عهدی الظالمین»^۱

یعنی: عهد(نبوت وامامت) به ستمکاران نمی‌رسد.

وبدیهی است که بزرگترین ستمها که از آن، ستم بزرگتری به‌تصورنیاید. همانا شرک به درگاه خدا است که:

« ان الشرك لظلم عظیم »^۲

شرک ستم بسیار بزرگی است.

پس، از مدلول آیه‌ی فوق چنین به دست می‌آید که اگر کسی حتی یک لحظه هم ستم روا دارد و شرک ورزد شایسته‌ی پیشوائی و احراز مقام شامخ نبوت و رسالت نخواهد بود.

و چون ظاهر آیات مذکور در خصوص جناب ابراهیم، با سایر آیات قرآن و هم چنین با عقیده‌ی حق مخالفت دارد. لازم است آن آیات تأویل شود و معنی صحیح آن از مکتب تفسیر اهل بیت عصمت (ع) اخذ گردد.

و به همین منظور روایت ذیل از حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) نقل می‌شود:

عیون اخبار الرضا (ع)، صفحه‌ی ۱۹۷، روایت از علی بن محمد بن الجهم است، اومی گوید: روزی مأمون مجلسی آراسته

بود و در آن مجلس از حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) سؤالاتی می کرد، که از جمله ی سؤالات این بود:

مأمون از حضرت رضا (ع) سؤال کرد:

یا بن رسول الله: مرا، از معنی این آیه ی مبارکه: «فلما جن علیه اللیل رأی کوکباً قال هذا ربی...»^۱ خبر ده، که چگونه جناب ابراهیم که خود معلم توحید است، به ستاره ی زهره اشاره کرد و گفت: این «ستاره ی زهره» آفریدگار من است.

حضرت در جواب مأمون فرمود: وقتی که جناب ابراهیم از غاری که در آن پنهان شده بود بیرون آمد، با مردمی روبرو شد که برسه عقیده بودند، قسمتی ستاره ی زهره و عده ای ماه و بعضی آفتاب را ستایش می کردند.

(جناب ابراهیم خواست آنان را به وسیله ی عقیده ی باطل خودشان محکوم نماید و به سوی توحید و یگانه پرستی رهبریشان نماید و به همین جهت):

چون شب فرا رسید و ستاره در آسمان ظاهر شد، جناب ابراهیم به طریق انکار و استخبار روی به ستاره پرستان کرد و گفت:

آیا، این پروردگار من است؟...

یعنی: «به عقیده شما، آیا خالق جهانیان و از جمله آفریدگار من، این ستاره‌ی زهره است؟»

ولی پس از این که: «ستاره‌ی زهره» غروب کرد و از نظرها ناپدید شد، جناب ابراهیم فرمود:

من غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم و آنان را شایسته‌ی خدائی نمی‌دانم، چون این چنین ناپایداری از صفات مخلوقات است که گاهی هستند و گاهی نیستند و خدای قدیم منزّه از تزلزل و ناپایداری است.

در خصوص ماه و آفتاب هم، با ماه پرستان و آفتاب پرستان همین استدلال را فرمود.

یعنی: همین که ماه هم غروب کرد و آفتاب هم سر در افق کشید و اشعه‌ی خود را از زمین برچید. فرمود: اینها هم قابل پرستش و شایسته‌ی خدائی نیستند، چون متزلزل و ناپایدارند.

سپس به آن سه گروه روی آورد و فرمود: ای مردم، من از روش باطل شما که راه شرک است بیزارم، من به خدائی روی آوردم که به حقیقت آفریدگار زمین و آسمان است و چون شما مشرک نیستیم.

پس از این بیان، حضرت امام رضا(ع) به بیانات خوداین چنین ادامه داد:

« و انما اراد ابراهيم بما قال، ان يبين لهم بطلان دينهم ويثبت عندهم، ان العباده لا تحق لمن كان بصفه الزهره والقمر والشمس وانما تحق العباده لخالقها وخالق السموات والارض وكان ما احتج به على قومه مما الهمه الله تعالى وآتاه، كما قال عزوجل:

«وتلك حجتنا آتيناها ابراهيم على قومه»^۱

یعنی: مقصود جناب ابراهیم، از اظهارات خودش نسبت به پرستش زهره و ماه و آفتاب این بود که: بدان وسیله برای آن مشرکان بطلان عقیده‌ی ایشان را بیان نماید، و هم چنین ثابت کند که: عبادت شایسته‌ی موجوداتی که چون زهره و ماه و آفتاب زودگذر و ناپایدارند نمی‌باشد، بلکه عبادت، شایسته و مخصوص خداوند متعالی است که آفریدگار آنها و خالق آسمانها و زمین است.

و این استدلال از الهامات خدا، بر قلب ابراهیم بود، به طوری که خداوند متعال در آیه‌ی قرآن، اشاره به این موضوع می‌فرماید:

«و این برهان و حجت ما است که به ابراهیم عطا فرمودیم تا بر قومش استدلال کند.

* * *

و از آیات متشابه قرآن کریم، که ظاهر آن برخلاف عقیده‌ی حق است و احتیاج به تأویل دارد، آیه‌ی مبارکه‌ی ذیل است.

وما ارسلنا من قبلک من رسول ولانبی الا اذا تمنی القی
الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقى الشیطان ثم یحکم الله
آیاته والله علیم حکیم

لیجعل ما یلقى الشیطان فتنه للذین فی قلوبهم مرض
والقاسیه قلوبهم وان الظالمین لفی شقاق بعید

ولیعلم الذین اوتوا العلم أنه الحق من ربک فیؤمنوا به فتخبت له
قلوبهم وان الله لهاد الذین آمنوا الی صراط مستقیم.^۱

یعنی: و ما پیش از توهیح رسول و پیامبری نفرستادیم، مگر این که چون (آیاتی تلاوت کرد) و یا آرزویی نمود، شیطان (در آن آیات) و یا، در آن آرزو، دسیسه و دستبرد نمود، آنگاه خدا آنچه را شیطان القا کرده است محو و نابود می‌سازد و آیات خود را محکم و استوار می‌نماید و خدا به حقایق اموردانا و درنظام جهان درستکار است

تا خدا، با آن القائات شیطان بیازماید کسانی را که دل‌هایشان مبتلا به مرض نفاق و شک و یا کفر و قساوت است و (باطن آنها

را آشکار سازد) و همانا کافران و ستمکاران دنیا، سخت در شقوتی می‌باشند که دور از نجات است .

و تا آن که، اهل علم به یقین بدانند که این آیات قرآن که به حق از جانب پروردگار تو نازل گردیده است تا بدان ایمان آورند و دل‌هایشان پس از آن خاشع شود و البته خدا، اهل ایمان را به راه راست هدایت فرماید

و اما در خصوص تفسیر و شأن نزول این آیه‌ی کریمه، بعضی چنین گفته‌اند، که: **حضرت رسول اکرم(ص)** با عده‌ای از مسلمانان، در مسجدالحرام مشغول نماز بودند و برخی از مشرکین از جمله ولیدبن مغیره‌ی مخزومی نیز، در آنجا حضور داشتند، حضرت در ضمن نماز، سوره‌ی مبارکه‌ی «**والنجم**» را تلاوت می‌کرد و چون به این آیه رسید:

أفرأیتم اللات والعزی

ومناه الثالثه الاخری^۱

یعنی: ای مشرکان، آیا دو بت بزرگ، لات و عزای (خود را دیدید که بی‌اثرند)

و مناه، سومین بت دیگرتان را دانستید (که جمادی بی‌نفع و ضرر است)

و در این موقع «العیاذبالله» شیطان کلماتی خارج از قرآن بر زبان رسول اکرم (ص) جاری نمود و حضرت بی‌اختیار این کلمات را بر زبان راند:

« فانها الغرائق العلی وان شفاعتهم لترجی »

یعنی: آنهایند زیبایان بلندپایه، که شفاعت آنها آرزو می‌شود. چون مشرکین قریش که در آنجا جمع آمده بودند و به نماز و قرائت رسول اکرم (ص) و مسلمین تماشا می‌کردند. این کلمات را از آن حضرت شنیدند، بسیار شاد شدند و صدا به خوشحالی بلند کردند و گفتند:

محمد (ص) از عقیده‌ی خود برگشته و بت‌های ما را به احترام و خوبی یاد می‌کند، و همگی به شکرانه‌ی این موضوع به سجده درآمدند و ولید بن مغیره‌ی مخزومی که پیرمردی بزرگسال بود و رهبری مشرکان رابه عهده داشت، مشتی از ریگ‌های مسجد را برداشت و برپیشانی گذاشت و گفت: محمد (ص) به شفاعت لات و منات وعزی اقرار نمود.

در این موقع جبرئیل، بر رسول اکرم (ص) نازل شد و عرض کرد:

یا محمد (ص) چیزی را خواندی که من از جانب پروردگار برای تو نیآورده بودم.

حضرت از این پیش‌آمد بسیار ناراحت شد، و خدای مهربان برای تسلی خاطر پیغمبر اکرم (ص) آیات فوق را که از «سوره‌ی حج» نقل نمودیم، نازل فرمود: به این معنی:

« ای رسول ما، ناراحت نشو، این اشتباه تو! حذری ندارد، پیامبران قبل از تو هم، چون می خواستند آیات مرا تلاوت کنند، شیطان کلماتی غیر از آیات الهی بر زبان آنان جاری می‌کرد.

ولی خدا آنچه را که شیطان بر کلام الهی مخلوط نموده و از زبان پیامبر جاری ساخته است نسخ می‌کند و آیات خود را ثابت نگه می‌دارد، تا آخر آیات که قبلاً ترجمه شد...»

حال مطالعه‌کننده‌ی محترم، با کمی دقت به این تعبیر سخیف که بعضی از بی‌خبران در تفسیر آیات مبارکه‌ی فوق ذکر کرده‌اند توجه فرمایند و مشاهده کنند که این متجاسران با این تعبیر ناروای خود، چه ضربه‌ی محکمی بر پیکر دین و دستگاه الهی وارد کرده‌اند. آنان با این اظهار نظر خصمانه‌ی خود، هم حضرات سفیران الهی انبیا و اولیاء الله را از مقام شامخ عصمت و طهارت تنزل داده و آنان را دستخوش و بازیچه‌ی وساوس شیطان قرار داده‌اند: و هم جسارت بزرگی به دستگاه وحی الهی نموده و آن تشکیلات با عظمت را چنان ضعیف و بی‌بند و بار نمایانده‌اند که حتی شیطان هم در آن دستبرد می‌کند. و آیات

منصوص وحی را با وسوسه‌های کفرآمیز خود مخلوط می‌نماید و آن را هم از زبان رسول خدا جاری می‌کند.

در صورتی که، مطابق صریح آیات مبارکه‌ی قرآن، شیطان را هیچ تسلط و راهی به حریم انبیاء و اولیاء الله نیست.

به آیات ذیل توجه فرمائید:

۱- ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین^۱

یعنی: تو را (ای شیطان) بر بندگان خاص من تسلطی نیست، مگر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند.

۲- أنه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون *

انما سلطانه علی الذین یتولونه و الذین هم به مشرکون *

یعنی: البته (شیطان) را هرگز به کسانی که به خدا ایمان آورده و به او توکل و اعتماد کرده‌اند، تسلطی نخواهد بود.

تنها تسلط شیطان بر آن نفوس است که او را دوست گرفته‌اند و با اغوای او به خدا شرک آورده‌اند.

در آیات فوق صراحت کامل هست بر این که شیطان را بر مؤمنان هیچ تسلطی و راهی نیست. تا چه رسد به حضرت رسول

۱ سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۴۲

۲ سوره‌ی نحل آیات ۱۰۲ و ۱۰۳

اکرم(ص) که پیشتاز مؤمنان و معلم راه ایمان است. و اگر بنا به تفسیر آن بینوایان، معتقد شویم که در موقع نماز و حین قرائت سوره‌ی (والنجم) شیطان برپیغمبر مسلط شده و بر زبان آن بزرگوار کلماتی خارج از قرآن جاری ساخته است، لازم می‌آید که طبق آیه‌ی (۱۰۳) از سوره‌ی نحل که قبلاً یادآور شدیم «العیاذبالله» پیغمبر هم از پیروان شیطان و از زمره‌ی مشرکین باشد. و این خود عقیده‌ای بسیار فاسد و بیراهه‌ای بس خطرناک است. چون منافات مستقیم با عصمت انبیاء و حکمت خدای متعال دارد.

و در این صورت، دینی که پیامبر و رسول امین آن (العیاذبالله) تابع و سوسه‌ی شیطان شد، از درجه‌ی اعتبار ساقط خواهد بود. در صورتی که، اگر باز هم در آیات قرآن کریم دقت کنیم، می‌بینیم که خدای متعال، کلام رسول را به منزله‌ی کلام خود قرار داده و می‌فرماید:

«وما ینطق عن الهوی ان هوالا وحی یوحی^۱»

یعنی: (رسول گرامی‌ما) سخن از روی خواهش نفس نمی‌گوید هر سخنی گوید و هر چه بر زبان راند، وحی و از جانب پروردگار است.

و با صراحت روشن این آیه‌ی مبارکه، چگونه کسی می‌تواند ادعا کند که در حین نماز و تلاوت آیات قرآن، شیطان کلماتی کفرآمیز بر زبان پیامبر جاری می‌سازد و پیغمبر هم متوجه نمی‌شود و ناخودآگاه آن کلمات را برزبان جاری می‌سازد و سپس از این اشتباه خود پشیمان و ناراحت می‌گردد!!!..

بنابراین برای تفسیر و تأویل صحیح این گونه آیات که ظاهرشان برخلاف عقیده‌ی حق و سایر آیات قرآن است لازم است به آستان مقدس اهل بیت عصمت مفسرین عالی مقام و منصوص قرآن یعنی **حضرات محمد و آل محمد (ص)** روی آورد و از مکتب و آثار آن بزرگواران استفاده نمود، و برای تأویل صحیح آیات فوق از سوره‌ی حج روایت ذیل نقل می‌شود:

صحیفه‌الابرار، جلد اول، صفحه‌ی ۲۴: روایت با اسنادش از **حضرت امام جعفر صادق (ع)** است که خلاصه‌ی آن در اینجا نقل می‌شود:

روزی حضرت رسول اکرم (ص) مهمان یکی از انصار بود، آن مرد انصاری برای پیغمبر خدا گوسفندی ذبح نمود و آن را کباب کرد. چون غذا حاضر شد و آن را روبروی رسول اکرم (ص) قرارداد. حضرت آرزو کرد که ای کاش، علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) نیز در این مجلس حاضر بودند و از این غذا تناول می‌کردند.

در این اثنا برخلاف میل و آرزوی آن بزرگوار، دو نفر از رؤسای منافقان که مورد نفرت رسول اکرم(ص) بودند، حاضر شدند. حضرت از این پیش‌آمد ناراحت شدند ولی بلافاصله مولا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) نیز حاضرگردید و با آمدن او خواسته‌ی پیغمبرانجام پذیرفت .

در این موقع جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد:

«وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنى القی الشیطان فی امنیته»^۱

یعنی: و ما پیش از توهیج رسول و پیامبری نفرستادیم مگر این که چون آرزویی نمود، شیطان در آن آرزو دسیسه و دستبرد نمود.

« فینسخ الله ما یلقى الشیطان »^۲

یعنی: «در این مورد با آمدن علی» خدای متعال دسیسه‌ی شیطان را از بین می‌برد.

«ثم یحکم الله آیاته للناس»^۳ یعنی: و خدا امیرالمؤمنین «آیه‌ی اعظم الهی» را یاری می‌فرماید: «لیجعل ما یلقى الشیطان فتنه للذین فی قلوبهم مرض والقاسیه قلوبهم»^۴

۱ سوره‌ی حج، آیه‌ی ۵۲

۲ و ۳ و ۴ سوره‌ی حج، آیات ۵۳ و ۵۴

تا آن که، خدا، با دسیسه‌ی شیطان و (آمدن آن دومرد منافق) کسانی را که دل‌هایشان مبتلا به مرض و نفاق و شک و یا کفر و قساوت است بیازماید، و...

و خلاصه‌ی تأویل آیات فوق چنین می‌شود:

رسول اکرم(ص) آرزو کرد. تا کسی که خدای متعال او را دوست دارد، یعنی حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) در آن مجلس حاضر شود. و چون رسول الله(ص) این آرزو را نمود، شیطان کسانی را که خدا، آنها را دشمن می‌داشت، (یعنی آن دو مرد منافق) را در آنجا حاضر کرد. تا با این عمل خود، ضعفا و بیماردلان را به شبهه وادارد و چنین وانمود کند که این دو نفر همان‌هائی هستند که رسول اکرم (ص) آمدن آنها را آرزو می‌کرد و در نتیجه این دو نفر محبوبان خدایند. ولی بعداً، آن کس که پیغمبر آمدن او را آرزو کرده بود، یعنی حضرت امیرالمؤمنین(ع) در آنجا حاضر شد. و خدا با آمدن علی دسیسه‌ی شیطان را نسخ فرمود.

«و لیعلم الذین اوتواالعلم انه الحق من ربک فیؤمنوا به»^۱

یعنی: تا صاحبان دانش بدانند که: علی است آن حقی که از جانب خدا است. «و ان الله لهادالذین آمنوا الی صراط مستقیم»^۲
و خدا مؤمنان را به راه راست یعنی به ولایت امیرالمؤمنین
علی(ع) هدایت نماید.

از آیات متشابه قرآن کریم که احتیاج به تأویل صحیح از طریق حضرات ائمه اطهار(ع) دارد، آیات ذیل است.

«انا فتحناک فتحاً مبیناً»

«لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر»^۱

یعنی: (ای رسول ما غم مدار که) ما تو را با فتح آشکاری در جهان پیروز گردانیدیم.

تا از گناه گذشته و آینده‌ی تو در گذریم.

و آیه‌ی مبارکه‌ی:

«و وجدک ضالاً فهدی»^۲

^۲ سوره‌ی فتح، آیات ۱ و ۲

^۱ سوره‌ی فتح، آیات ۱ و ۲

^۲ سوره‌ی الضحی، آیه‌ی ۸

که بعضی بی‌خبران این آیه را، چنین معنی کرده‌اند:
و تو را گمراه یافت، پس هدایت کرد.

در صورتی که معنی صحیح چنین نیست، و حقیر، پس از ذکر مقدمه‌ای در پایان این بحث، معنی واقعی این آیه مبارکه و آیه‌ی قبل از آن و سایر آیات مشابه آن را انشاء الله از طریق ائمه‌ی اطهار(ع) ذکر خواهیم نمود.

سخنی پیرامون عصمت انبیا و ائمه‌ی اطهار(ع)

موضوع بحث در این است که: اگر آیات فوق را به ظاهرش معنی نمائیم، لازم می‌آید که به ساحت قدس حضرت رسول اکرم(ص) نسبت خطا و گناه بدهیم و این اعتقاد علاوه بر این که با اصل عصمت نبوت و امامت منافات دارد، با سایر آیات قرآن کریم و دلایل عقلی نیز رد و ابطال شده است. زیرا اثبات خطا و گناه برای برگزیدگان درگاه الهی، عقلا و نقلا محال و مخالف با اصول مسلم اسلام است و با ماهیت عصمت که از لوازم ذاتی انبیا و ائمه‌ی اطهار است منافات دارد. و به اتفاق و اجماع فرقه‌ی ناجیه‌ی امامیه ثابت شده است که چون این بزرگواران ذاتاً معصومند هرگز خطا و گناهی از آنان سر نمی‌زند. چون معصوم کسی را گویند که مرتکب خطا و گناه ولو صغیره هم باشد نشود.

و برای توضیح مطلب ابتدا به تعریف «عصمت» و سپس به ایراد دلایلمان در این زمینه می‌پردازیم.

«تعریف عصمت و معصوم»

از نظر لغوی: کلمه‌ی «عصمت» به معنی منع و نگهداشتن است و علمای لغت چنین گفته‌اند:

«عصم الله فلاناً من المکروه: حفظه و وقاه»

یعنی: خدا، فلانی را از مکروه نگه داشت، یعنی او را از خطا حفظ فرمود.

و در اصطلاح علمای امامیه، تعریف عصمت چنین آمده است:

«العصمه ملکه ربانیه تمنع من فعل المعصیه و الميل الیهامع

القدره علیها...»

یعنی: عصمت یک بازتاب الهی است که مانع از انجام دادن گناه و میل کردن به گناه است، با وجود توانائی برای انجام دادن آن.

و از این تعریف چنین به دست می‌آید که:

معصوم: کسی است که با وجود توانائی بر انجام دادن گناه و

خطا، ذاتاً از ارتکاب و میل به آن متنفر و بیزار باشد.

معصوم نه تنها مرتکب گناه نمی‌شود، بلکه فکر ارتکاب گناه را

هم نمی‌کند.

مثلاً: شخصی که در یک خانواده‌ی با ایمان و رقیق القلب پرورش یافته است اگر چه توانائی آدم‌کشی را داشته باشد، ولی نه فقط هرگز به این عمل غیرانسانی اقدام نمی‌کند، بلکه از تصور اقدام به چنین عملی ذاتاً بیزار و متنفر است.

در یک چنین صورتی می‌گوئیم: این شخص نسبت به صفت قتل و آدم‌کشی معصوم است.

و هم چنین است، افرادی که در خاندان‌های نجیب تربیت یافته‌اند ذاتاً از ارتکاب زنا مخصوصاً با محارم، مثلاً (هم بستر شدن با مادر یا خواهر و یا دختر خود) بیزار و متنفرند و حتی فکر یک چنین عمل قبیحی نیز برای آنان منفور و ناراحت‌کننده است و آنها اگرچه قدرت انجام چنین عمل شنیعی را هم داشته باشند ولی وجدان ذاتی، همیشه آنان را از این عمل باز می‌دارد.

و هم چنین غالب اشخاص عادی نیز، نسبت به بعضی از گناهان، عصمت ذاتی دارند و امثالش در اجتماع و بین افراد بسیار زیاد است. فرقی که، حضرات معصومین (ع) با سایر اشخاص دارند، این است که: افراد عادی، ممکن است فقط نسبت به یک یادو و یا چند صفت، عصمت داشته باشند، و حتی ممکن است این عصمت نیز نسبت به شرائط زمان و مکان و محیط‌زیست و کیفیت تربیت تغییر کند و یا به کلی از بین برود. ولی در حضرات معصومین (ع) صفت عصمت نسبت به همه‌ی معاصی و خطایا و لغزشها ثابت و در همه‌ی زمانها و مکانها و شرائط

مختلف، غیرقابل تغییر است. وصفت عصمت با ذات معصوم ملازمت کامل و غیرقابل انفکاک دارد.

وبه نص آیه‌ی مبارکه‌ی:

«ان الله اصطفى آدم ونوحاً وآل ابراهيم وآل عمران على

العالمين»^۱

یعنی: خدای متعال آدم و نوح و آل ابراهیم (حضرات محمد و آل

محمد) و آل عمران (انبیای بنی اسرائیل) را از جهانیان برگزید

و بدیهی است که این انتخاب و برگزیدن به جهت همان صفت عصمت است که در میان تمام خلق حضرات انبیا و ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام می‌باشد و به همین جهت شخص معصوم در تمام لحظات زندگی از هر نوع کفر و شرک و گناه و کبیره و صغیره و یا لغزش و گناه، عمدتاً و سهواً و یا نسیاناً، محفوظ و مصون است.

چون به محض صدور گناه از وی، بلافاصله از مقام برگزیدگی

و اصفاء سقوط خواهد نمود.

و هرگز چنین نیست و هیچ عاقلی هم این موضوع را تصدیق

نمی‌کند، که یک فرد، هم برگزیده‌ی خدا باشد و هم مرتکب گناه گردد.

و جهت اثبات این موضوع دلائل بسیاری موجود است که ذیلاً

به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

۱- خدای متعال در قرآن کریم، در ضمن آیات زیادی، مردم را به اطاعت و تبعیت از پیامبران امر می‌فرماید که از آن جمله است آیات مبارکه‌ی ذیل:

الف: **قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله^۱**

یعنی (ای رسول ما: به مردم بگو) اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

ب: **قل اطیعوا الله والرسول فأن تولوا فان الله لایحب الکافرین^۲**

یعنی: (ای رسول ما، به مردم بگو) از خدا و رسول اطاعت کنید، پس اگر سرپیچی کنند، خدا کافران را دوست نمی‌دارد.

ج: **ومن یطع الرسول فقد اطاع الله ومن تولی فما ارسلناک**

علیهم حفیظا^۳

یعنی: هر کس از رسول اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است

و هر کس روی گردان شود، ما تو را بر آنان نگه‌دارنده نفرستادیم.

د: **ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهاوا واتقوا الله ان**

الله شدید العقاب^۴.

۱ سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱

۲ سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۲

۳ سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۰

یعنی: آنچه را که رسول برای شما آورده است آن را بگیرید (و از آن متابعت نمائید) و از آنچه بازداشته است دست بکشید (و در امر مخالفت با رسول الله) از خدا بترسید، که عقوبت خدا بسیار سخت است.

ه: فعصوا رسول ربهم فأخذهم أخذه رایبه.^۱

یعنی: آنان، با رسول پروردگارشان مخالفت ورزیدند، خدا هم آنان را به عذابی سخت گرفتار ساخت.

در این آیات مبارکه، به طوری که ملاحظه نمودید، خدای متعال اطاعت و پیروی از رسول اکرم(ص) را برای همه

۴ سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۱۰

۱ سوره‌ی الحاقه، آیه‌ی ۱۰

واجب کرده است ، بلکه اطاعت از پیغمبر گرامی را اطاعت از خود
 قراردادده و فرموده است: هرچه پیغمبر اکرم(ص) برای شما آورد
 بدون چون و چرا آن را بپذیرید و از هرچه نهی فرموده دست
 بکشید.

حال اگر فرض کنیم، که از رسول اکرم(ص) گناه یا خطا
 سر می زده است، چگونه می توانیم از آن بزرگوار در اعمال و
 رفتارش تبعیت نمائیم، زیرا ممکن است یکی یا چندتا از
 کردارش گناه و خطا باشد و ما در پیروی از آن کردار مرتکب
 همان گناه یا خطا بشویم.

و اگر در واقع خدای متعال بندگان خود رابه پیروی از پیامبر
جائز الخطا امر فرماید. در واقع این امر مخالف با اقتضای حکمت
الهی و درحقیقت جمع بین وجوب و حرمت است.

یعنی درپاره‌ای از آیات مردم رابه تبعیت از عمل رسول
(ولو گناه و خطا باشد) امر می‌فرماید و درپاره‌ای از آیات دیگر مردم
را از ارتکاب گناه نهی می‌کند. و چنین تکلیف ضد و نقیضی از
طرف خداوند حکیم نسبت به بندگان، محال است.

پس دراینجا عقل حکم می‌کند که لازم است شق دوم را
انتخاب کنیم و معتقد شویم که وجود اقدس رسول الله (ص)
وجودی معصوم است و هرگز گناه و خطائی از اوس نمی‌زند. و

اگرچنین فرضی ممکن بود و احتمال گناه به پیغمبر داده می‌شد
 خدای متعال هرگز بندگان را این چنین به متابعت از او
 امر نمی‌فرمود. و چون خدا ما را در همه حال به پیروی از
 رسول اکرم امر فرموده است بلکه کردار و رفتار رسول الله را برای
 همه‌ی بندگان حجت و سرمشق قرار داده است پس حتماً آن
 بزرگوار از خطا و گناه و بلکه سهو و نسیان نیز مبری است.

۲- هم چنین، اگر فرض کنیم که از رسول اکرم (ص) و
 حضرات معصومین (ع) گناه و خطا سر می‌زند. لازم می‌آید که
 (العیاذ بالله) آن پاکان اطاعت از شیطان نمایند. زیرا حقیقت و
 ماهیت گناه همانا اطاعت از شیطان و اجرای وسوس اوست

وکسی که تبعیت از شیطان کند مخالف رحمان و از حزب شیطان خواهد بود. چنانکه خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

استحوذ علیهم الشیطان فأنسیهم ذکرالله، اولئک حزب

الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون^۱

یعنی: شیطان بر گناهکاران مسلط شد و یاد خدا را فراموششان کرد، آنان از حزب شیطانند و بدانید که حزب شیطان زیانکاران عالمند. و البته معلوم است که چنین فرض غلطی، در خصوص حضرات معصومین و اولیاءالله مخالف عقل و نقل و ضرورت ادیان است، زیرا چگونه می‌توان تصور نمود که وجودی که برگزیده از طرف خدای متعال و سفیر و خلیفه‌ی آن

ذات اقدس بر بندگان و مخلوقات اوست، از پیروان و حزب شیطان باشد.

در صورتی که بنا به نص قرآن، حضرات معصومین (ع) از

حزب الله اند:

اولئك كتب في قلوبهم الايمان وايدهم بروح منه ويدخلهم

جنات تجري من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم

ورضواعنه، اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون^۲

یعنی: (این مردم پایدارند که) خدا بر دل‌هایشان نور ایمان نگاشته و به روح قدس الهی آنان را مؤید و منصور گردانیده است و در روز رستاخیز به بهشتی داخل کند که نهرهای مصفا زیر درختانش جاری است و جاودانه در آنجا بهره‌مندند. خدا از

آنها خشنود، آنها هم از خدا خشنودند، ایشان به حقیقت حزب خدایند و بدانید که حزب خدا رستگاران عالمند.

۳- و هم چنین اگر فرض کنیم که از حضرات معصومین(ع) گناه و خطائی سرمی‌زند لازم می‌آید که آن بزرگواران نیز از جمله‌ی فاسقان باشند. زیرا که لازمه‌ی گناه، فسق است و حقیقت فسق عبارت است از خروج از اطاعت خدا و تبعیت از وساوس شیطان.

و با قبول این فرضیه‌ی غلط طبق صریح آیه‌ی قرآن باید از قبول قول و شهادت حضرات معصومین(ع) اجتناب نمائیم، زیرا خدای متعال در قرآن کریم به مردم امر می‌فرماید که شهادت فاسقان را نپذیرید:

ولاتقبلوا لهم شهادة أبداً وأولئك هم الفاسقون^۱

یعنی: از آنان ابداً شهادتی نپذیرید. (زیرا) آنان فاسقاند. و هم چنین خدای متعال در آیه‌ی دیگر قرآن می‌فرماید:

یاایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنباء فتبینوا^۲

یعنی: ای گروه ایمان آورندگان، هرگاه فاسقی خبری برای

شما آورد تحقیق کنید (و بدون تحقیق آن را نپذیرید).

۱ سوره‌ی نور، آیه‌ی ۶

۲ سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۶

و بدیهی است که نپذیرفتن گفتار و شهادت حضرات انبیاء و معصومین (ع) برخلاف حکمت رسالت و امری باطل است. زیرا، به اجماع تمام مسلمین، پیامبر و رسول، سفیرخدای متعال است که از جانب الهی برای بندگان حامل وحی و خبر است و بر همه واجب است که گفته‌های او را بدون چون و چرا بپذیرد، زیرا نپذیرفتن گفتار رسول در واقع نپذیرفتن وحی است، و وحی کلام الهی است.

۴- هم چنین اگر از حضرات معصومین علیهم‌السلام گناه یا خطائی سر بزند لازم است از باب (نهی از منکر) اقوال و اعمال آنان را انکار کنیم و در بعضی موارد به جهت ارتکاب گناه و معصیت آنان را اذیت و آزار دهیم و بر آنان حد و قصاص جاری نمائیم.

ولی مسلم است که اذیت و آزار برگزیدگان خدا، عملی حرام و موجب لعنت در دنیا و آخرت است.

و خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«الذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم^۱»

یعنی: آنان که رسول خدا را می‌آزارند، برای آنان عذابی دردناک است. و هم چنین در آیه‌ی ذیل می‌فرماید:

«ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة واعدلهم عذاباً مهیناً»^۱

یعنی: آنان که خدا و رسول را آزار و اذیت می‌کنند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعن کرده (و از رحمت خود دور فرموده) و بر آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است.

پس چون می‌بینیم که خدای متعال در آیات فوق، مردم را از اذیت و آزار رسول اکرم(ص) شدیداً نهی فرموده است. نتیجه می‌گیریم که آن بزرگوار هرگز مرتکب خطا یا گناهی نشده است تا مستوجب حد و قصاص و اذیت و آزار باشد. و در واقع آن بزرگوار، بلکه تمام معصومین(ع) نفوسی پاک و منزه و مبرا از هرگونه خطا و لغزش بلکه سهو و نسیان می‌باشند.

۵- هم چنین اگر به فرض، آن بزرگواران مرتکب گناه و خطائی بشوند، هرگز استحقاق درجه‌ی نبوت یا امامت رانخواهند داشت، زیرا مقام شامخ نبوت یا امامت جهت بازداشتن مردم از گناه و خطا است و چگونه می‌شود که شخصی از طرف خدای متعال برای منع نمودن مردم از معصیت مبعوث یا برگزیده شود ولی به جای بازداشتن مردم از معصیت، خود مرتکب آن گردد، و این فرض در واقع توهینی مستقیم به دستگاه الهی است.

درحالی که خدای متعال درقرآن کریم صراحتاً فرموده است که عهد نبوت و امامت نصیب ستمکاران (گناهکاران) نخواهد شد. و توضیح این مطلب چنین است:

پس از این که: خدای متعال مقام امامت را به جناب ابراهیم(ع) تفویض کرد، و فرمود:

«انی جاعلک للناس اماماً»

یعنی: ای ابراهیم، ما تو را برای مردم، امام قرار دادیم.

جناب ابراهیم،رتبه‌ی والای امامت را، برای ذریه‌ی خودنیز آرزو

نمود و عرض کرد:

«ومن ذریتی...؟»

یعنی: خدایا، و از فرزندانم نیز امام خواهندبود؟

خدای متعال، درجواب جناب ابراهیم فرمود:

«لاینال عهدی الظالمین»^۱.

یعنی: عهد من (امامت) به ستمکاران نمی‌رسد.

پس چون خدای متعال، آن بزرگواران را برگزیده و به رتبه‌ی نبوت و امامت مفتخر فرموده است، نتیجه می‌گیریم که مسلماً از آن پاکان هیچ گونه ظلم و ستم و یا گناه و خطا (که آن هم نوعی ستم است) سرزده است و الا هرگز شایستگی مقام والای نبوت و امامت را پیدا نمی‌کرد. و بالاخره واضح و مبرهن است که مقام شامخ نبوت و رسالت، با ارتکاب معاصی و خطایا منافات کلی دارد. زیرا چنانکه گفتیم، حکمت واقعی از ارسال رسل و اقامه‌ی ائمه‌ی اطهار(ع) برای این منظور است که، آن بزرگواران، مردم را به کارهای خیر و ثواب دعوت و از ارتکاب معاصی بازدارند، و چگونه ممکن است که آنان خودشان مردم را از معصیت و خطا بازدارند ولی خود، معصیت کار و خطاپیشه باشند. و یک چنین فرضیه‌ای در واقع اجتماع نفیضین است و شخص عاقل و منطقی هرگز چنین اندیشه‌ی باطلی را در خصوص برگزیدگان الهی و حضرات معصومین (ع) به خود راه نمی‌دهد. مگر این که خود نقصان عقلی و یا عدوان باطنی با آن بزرگواران داشته باشد.

حال که با دلائل فوق ثابت گردید و مبرهن شد که از طبقه‌ی جلیله‌ی انبیاء و ائمه‌ی طاهرین(ع) گناه و خطا و حتی سهو و نسیان نیز سر نمی‌زند، ناچار باید آیاتی را که ظاهراً برای آن بزرگواران احتمال گناه می‌دهد، طبق روایات حضرات ائمه‌ی

اطهار علیهم السلام که اساتید واقعی قرآنند تأویل صحیح نمود و ظاهر آن آیات را حجت قرار نداد.

اینک چنانکه قبلاً وعده داده‌ام با در نظر گرفتن بیانات ائمه‌ی طاهرین (ع) به تأویل آیات مورد بحث می‌پردازیم، **ومن الله التوفیق وعلیه التکلان:**

(۱) «انا فتحنا لک فتحاً مبیناً»

« لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر»^۱

یعنی: (ای رسول ما)، ما تو را به فتح بزرگی در عالم پیروز می‌گردانیم. تا از گناه گذشته و آینده‌ی تو در گذریم...

این سوره‌ی مبارکه، به اتفاق جمیع مفسرین، به هنگام فتح مکه نازل شده است و خدای ذوالجلال به رسول اکرم (ص) بشارت می‌دهد که: ای رسول ما، با تصرف شهر مکه و پیروزی درخشانی که نصیب لشکر اسلام شد، ما تو را به فتح بزرگی رسانیدیم. و در توضیح و تأویل این آیه‌ی مبارکه، روایت ذیل از حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا (ع) نقل می‌شود:

عیون اخبار الرضا (ع) صفحه‌ی ۲۰۲.

مأمون، خلیفه‌ی عباسی، در مجلسی که برای بحث و بررسی در تفسیر آیات قرآن کریم و احکام اسلام ترتیب داده بود، و حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) در آن مجلس حضور داشت، از

آن حضرت تفسیر آیه‌ی مبارکه‌ی « لیغفرلک الله ما تقدم من ذنبک وماتأخر»^۱ را سؤال نمود که آیا مقصود از نسبت «ذنب=گناه» به رسول اکرم(ص) چیست؟.

حضرت فرمود: منظور از گناهان حضرت رسول اکرم(ص) در نظر و عقیده‌ی مشرکین و اهل مکه بود، زیرا به اعتقاد آنان، گناه هیچ کس بزرگتر از گناه رسول اکرم(ص) نبود. چون آنان سالهای متمادی بت پرست بودند و سید و شصت بت را می پرستیدند و واقعاً غالب آنان به بتهای خود، علاقه و ایمان داشتند و چون رسول اکرم(ص) به امرالهی اظهارنبوت کرد و آنها را به توحید و کلمه‌ی اخلاص و دست کشیدن از بتها دعوت فرمود، این امر، در نظر آنان گناهی بزرگ آمد تا جائی که گفتند:

«أجعل الالهة الهأ واحدا ان هذا لشیئی عجاب*

«وانطلق الملاء منهم ان امشوا واصبروا علی آلهتکم ان هذا

لشیئی یراد.*

«ما سمعنا بهذا فی الملہ الاخره ان هذا الاختلاق»^۱

یعنی: آیا او (رسول اکرم) چندین خدای ما را منحصر به یک خدا کرده؟ این بسیار تعجب آور است!؟

۱ اول سوره یفتح

۱ آیات ۷ تا ۵ سوره ص

و گروهی از سران قوم چنین رأی دادند که باید طریقه‌ی خود را ادامه دهید و در پرستش خدایان خود، (همین بتان)، ثابت قدم باشید، که این کاریست که مراد همه است. این را که در آخرین ملت هم (که قوم مسیح است) نشیده‌ایم و این جز بافتگی و دروغ چیز دیگری نیست.

«بنابراین، اهل مکه رسول اکرم (ص) را در دعوت خود، دروغگو می‌انگاشتند و عمل آن بزرگوار را نسبت به بتها و خدایان ساختگی خود، توهینی بزرگ و جسارتی عظیم می‌دانستند و معتقد بودند که رسول الله (ص) با چنین ادعائی که در خصوص بتان کرده است، مرتکب گناه غیرقابل گذشتی شده است و دیر یا زود، مورد خشم و غضب بتها قرار خواهد گرفت و دستگاه دعوتش برچیده خواهد شد و خودش نیز با خواری و ذلت شکست خواهد خورد و بالاخره متواری شده و از بین خواهد رفت و از یادها فراموش خواهد شد».

این بود، عقیده‌ی مشرکین و نظریه‌ی آنان در خصوص حضرت رسول اکرم (ص) که هر روز انتظار وقوع آن را داشتند. ولی برخلاف تصور و انتظار آنان، با نصرت بزرگ و پیروزی آشکاری که خدای متعال نصیب آن حضرت فرمود، عقیده‌ها عوض شد و اعتقادهای نسبت به بتان متزلزل گردید و برعکس، صحت قول پیغمبر بر همه ظاهر گردید مخصوصاً پس از این که بتهای محبوب قریش که با نهایت احترام در خانه‌ی کعبه قرار

داشتند، بادست توانای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) به زمین پرتاب شد و درهم شکست و خورد گردید عیناً امر برخلاف انتظار اهل مکه جلوه نمود و آنان رسول خدا را در کمال قدرت و عزت و بتهای خویش راکه از آنان انتظاراتهای زیادی داشتند در نهایت خفت و زاری شکسته و کوفته بر روی زمین سرنگون دیدند و مشاهده کردند که با شکسته شدن بتها هیچ اتفاقی هم رخ نداد و هیچ علامت خشم و غضب از بتان بی زیان به وقوع نپیوست به همین جهت به مناسبت این فتح و پیروزی درخشان که نصیب رسول اکرم (ص) گردید، از افکار ناروایی که در مغزهای بی منطق خود نسبت به آن بزرگوار می پروراندند دست کشیدند و در عقیده‌ی باطل خود تجدیدنظر کردند و به هدایت و رستگاری رسول اکرم و مسلمین و به گمراهی و ضلالت خود و پدرانشان یقین کردند و در اینجا بود، اعتقادی که از گناه رسول اکرم (ص) نسبت به بتان در دلشان باقی مانده بود از بین رفت و برعکس به جای آن ستایشی سپاس آمیز جایگزین شد و گروه گروه از مشرکان از پرستش بتان دست کشیدند و به دین مقدس اسلام و آئین محمدی (ص) روی آوردند و از افکار و اعمال ناشایست خود نسبت به رسول خدا توبه نمودند.

و هم چنین با سقوط بتان و بت پرستان و فتح پایتخت عربستان یعنی شهر مکه به دست مسلمین، افراد انگشت شماری که از مشرکان باقی مانده بودند و به علت خباثت ذات و

کوته‌فکری خود، نمی‌توانستند اسلام را قبول نمایند و در عناد و لجاج خود باقی‌مانده بودند. در برابر این فتح و پیروزی درخشان و ذلت و خواری بتان نتوانستند چون سابق به تبلیغات غلط خود ادامه‌دهند و برای رسول اکرم(ص) در انظار مردم گناه و خطائی ثابت نمایند.

پس معنی صحیح آیه‌ی مبارکه، که مطابق تأویل اهل‌بیت عصمت علیهم‌السلام است، چنین می‌شود:

(ای رسول ما)، ما با پیروزی درخشانی که در فتح مکه و سقوط بتان و بت‌پرستان نصیب تو نمودیم، بر تمام اندیشه‌های باطل قریش و مشرکان درخصوص تو، خط بطلان کشیدیم، و با این فتح بزرگ، دیگر کسی اندیشه‌ی باطلی درخصوص دعوت مقدس تو، نتواند کرد و هیچ کس به تو نسبت انحراف و گناه نتواند داد. زیرا تو، بر صراط مستقیم و طریق هدایت، و دشمنانت گمراه و زیانکارند.

تفسیر صافی: صفحه‌ی ۴۷۰، مرحوم فیض‌کاشانی درذیل

آیه‌ی مبارکه‌ی:

«لِیَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ»^۱

از مجمع وقمی با اسنادش از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایتی نقل کرده است که از آن حضرت تفسیر این آیه مبارکه را سؤال کردند.

حضرت فرمود: رسول اکرم را هیچ گناهی نبود و هرگز به گناهی اقدام نکرد، ولی خدای متعال، گناه شیعیان اورابه خاطر آن بزرگوار عفو فرمود.

تفسیر مجمع البیان، صفحه ۱۱۰. روایت از مفضل بن عمر از حضرت امام صادق (ع) است، که شخصی از آن بزرگوار تفسیر این آیه مبارکه را سؤال نمود.

حضرت فرمود: به خدا سوگند، رسول اکرم را گناهی نبود، ولی

خدای متعال، تضمین نمود که، گناهان شیعیان علی بن

ابی طالب (ع) را به خاطر آن بزرگوار مغفرت فرماید.

مرحوم فیض کاشانی، در صفحه ۴۷۰ تفسیرش در تحت عنوان آیه مبارکه ی فوق، بحثی لطیف از بعضی از اعلام و اهل یقین در این زمینه نقل می نماید، که خواستم من هم آن موضوع را در اینجا بیاورم، تا برای موالیان و مخلصان حضرات معصومین (ع) مایه ای اطمینان و مسرت خاطر و جهت بعضی از

قاصرین یا مقصرین موجب بصیرت و استبصار گردد و نسبت به عصمت و طهارت و قدر و منزلت اهل بیت نبوت معرفت بیشتری تحصیل نمایند.

وی چنین می گوید:

چون با دلائل کافی عقلی و نقلی، عصمت رسول اکرم (ص) به ثبوت رسیده است، مسلماً از آن بزرگوار هرگز گناه و خطائی سرزده است. پس در آیهی مبارکه‌ی مورد بحث نسبت دادن گناه به آن حضرت از باب «ایاک اعنی واسمعی یا جاره» بوده است. یعنی اگرچه در ظاهر مورد خطاب خود رسول اکرم است ولی واقعاً مقصود امت او، و شیعیان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) است. (چنانکه در روایت فوق نیز گذشت) و در کلام فصحاء و محاورات اهل بلاغت، این چنین خطابات نظائر بسیار دارد. مثلاً در خصوص موضوعی، شخص معینی را مخاطب قرار می دهند ولی در واقع مقصود اصلی خانواده یا اطرافیان او می باشد.

سپس می گوید:

و مقصود از «مانقدم و ماتأخر» یعنی گناهان گذشته و آینده» این است که: گناهان تمام شیعیان تو از زمان جناب آدم تا عصر خود آن بزرگوار و از آن وقت تا روز قیامت بخشوده خواهد شد. زیرا کائنات همه از امت محمد (ص) می باشند، و هیچ امتی از گذشتگان نبوده مگر این که واقعاً در تحت لوای شرع مقدس

اسلام و آئین جهانی رسول اکرم(ص) قرار داشته است و آن روز که جناب آدم هنوز در میان آب و گل قرار داشت و لباس خلقت نپوشیده بود. وجود اقدس حضرت پیغمبر اسلام، مقام شامخ نبوت داشت و سیدانبیا و اشرف مرسلین بود در واقع همه‌ی انبیاء مبشر و یا ناشر شرع آن بزرگوار بودند.

چنانکه خدای متعال در قرآن کریم در تأیید این مطلب می‌فرماید:

وما ارسلناک الاکافه للناس بشیرا و نذیرا^۱

یعنی: ای رسول، ما تو را نفرستادیم، مگر برای همه‌ی مردم. که البته لفظ عموم(کافه للناس) چون اختصاصی نیافته است همه‌ی ملت‌ها از زمان جناب آدم تا روز قیامت را دربرمی‌گیرد و رسول اکرم بر همه‌ی آنها رسالت و رهبری الهی دارد.

همانطوری که رسول اکرم(ص) در زمان خودش حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) را به نمایندگی از طرف خود به سوی مردم یمن اعزام داشت تا دعوت اسلام و کلمه‌ی توحید را به گوش آنان برساند، هم چنین انبیا و پیامبران گذشته نیز با امر و تعیین الهی از طرف رسول اکرم(ص) نمایندگی معنوی داشتند، تا کلمه‌ای از توحید و صفحه‌ای از اسلام را بر اقوام خود بخوانند.

پس همه‌ی ملل و اقوام چه گذشتگان و چه آیندگان در معنی و حقیقت از امت آن بزرگوارند و خدای متعال نیز به آن بزرگوار بشارت داد که گناهان گذشته و آینده‌ی شیعیان تو را خواهم بخشید، و این از بزرگترین درجات و امتیازاتی است که خدای متعال به پیغمبر بزرگوار ما عنایت فرموده است.

«پایان کلام مرحوم فیض کاشانی»

با ذکر مقدمات فوق، دیگر جای اشکال باقی نمی‌ماند، که مراد از گناه درآیه‌ی مورد بحث گناه شیعیان و موالیان محمد و آل محمد (ص) است، نه گناهان خود آن بزرگوار، زیرا آن وجود مقدس هرگز گناهی نداشته است که خدا از آن درگذرد.

حال ممکن است از ذهن بعضی از قاصرین اشکالی خطوط نماید و ایراد کنند: که چگونه ممکن است خدای متعال به خاطر حضرت رسول اکرم (ص) گناهان تمام شیعیان را بیامرزد و از خطای آنان درگذرد، شاید از شیعیان آن بزرگوار، کسی مرتکب گناهان کبیره، مانند قتل و کذب و بهتان و تجاوز به حق الناس شده باشد. که البته نادیده گرفتن این معاصی و مجازات نکردن اشخاصی که مرتکب این کبائر می‌شوند. با صفت عدالت الهی منافات دارد.

در جواب گوئیم که: اگر به فرض، خدای متعال به خاطر رسول اکرم (ص) و جهت تقدیر و بزرگداشت از خدمات بی‌نظیر

آن بزرگوار از یک چنین اشخاصی درگذرد و آنان را مورد خشم و غضب خود قرار ندهد، امر محالی نیست و هیچ استبعادی ندارد، بلکه بسیار هم، شایسته و به جاست و با صفت رحمانیت و رحیمیت و غفاریت خدای متعال نیز، خوب تطبیق می‌کند.

مگر نه این است که خدای مهربان در آیات بسیار زیاد قرآن، وعده داده است از گناهان مردم مخصوصاً مؤمنان، گذشت و عفو خواهد فرمود.

مگر نه این است که، خاطر عزیز حضرت رسول اکرم (ص) در دادگاه الهی به قدری عزیز است که قرآن کریم فرموده است:

« ولسوف يعطيك ربك فترضى »^۱

یعنی: (ای رسول) پروردگار تو به زودی به تو چندان اعطا کند تا تو راضی شوی. و معلوم است که عطایای الهی در خصوص رسول اکرم (ص) راجع به امت و شیعیان او خواهد بود و الا خود آن بزرگوار منبع فیض و رحمت و وسیله‌ی اعظم عطایای الهی می‌باشد.

و در این زمینه روایاتی از تفسیر مجمع‌البیان و سایر تفاسیر معتبر شیعه ذیلاً نقل می‌شود:

۱- روایت از حضرت امام صادق (ع) است که آن حضرت فرمود:

رضایت جدم رسول الله(ص) در این است که هیچ موحد و یگانه پرست در دوزخ باقی نماند.

۲- و نیز در روایت از زید بن علی بن الحسین(ع) است که فرمود:

رضایت رسول اکرم در این است که اهل بیتش(شیعیان) را داخل بهشت نماید.

۳- و نیز روایت از محمد بن حنفیه فرزند امیر المؤمنین علی بن ابیطالب(ع) است که در ضمن حدیثی فرمود:

عطای الهی به رسول اکرم(ص) به خدا قسم مسأله‌ی شفاعت است. و خدای متعال شفاعت را در اهل(لا اله الا الله) به اندازه‌ی عطا خواهد فرمود تا پیغمبر گرامی بگوید، خدایا از عطای تو راضی شدم.

و در این زمینه روایات صحیح، بسیار زیاد است و این مختصر را مجال درج آنها نیست، ولی با این همه لازم است حقیقت شیعه توضیح داده شود و معلوم گردد که شیعیان آل محمد(ص) کیانند و چه صفاتی دارند.

«فضیلت شیعیان»

در خصوص فضیلت شیعیان و مقام شامخ آنان، روایات و احادیث بی‌شماری داریم و حتی از پاره‌ای از اخبار و تفاسیر مستفاد است که انبیای گذشته نیز از شیعیان آل محمدند و

انشاءالله در محلس سخنی در اثبات این موضوع خواهیم داشت ولی در اینجا به ذکرچند روایت در برتری شیعیان نقل می‌شود.

۱-کنزکراچکی: روایت با اسنادش از جناب ابی حمزه‌ی ثمالی از نوفبکالی از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) است.

آن بزرگوار در ضمن روایت مفصلی در فضل شیعیانش چنین

می‌فرماید:

من سأل عن شیعہ اهل البيت الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم فی کتابه مع نبیه تطهیراً.

فهم العارفون بالله، العاملون بأمرالله، اهل الفضائل والفواضل، منطلقهم الثواب وملبسم الاقتصاد ومشیهم التواضع، ثم سرد علیه السلام صفاتهم الی ان قال:

اولئک عمال الله ومطایا امره وطاعته وسرج ارضه وبریته، اولئک شیعتنا و احبتنا و معنا...

الا، واشوقاه الیهم...

یعنی: هرکس از اوصاف شیعیان اهل بیت عصمت که خدای متعال، آنان را با رسول گرامی به طهارت و به پاکی یاد فرموده است، بپرسد:

پس آنانند عارفان به خدا، و عمل کنندگان به امر خدا، آنانند صاحبان فضائل و فواضل، گفتار آنان ثواب و لباسشان اقتصاد و روششان فروتنی است.

سپس صفات شیعیان را برشمرد و فرمود:

آنانند عمال خدا و ناقه‌های امر و اطاعت خدا، (یعنی به طوری که ناقه تسلیم امر صاحبش است، آنان نیز تسلیم امر، و مطیع فرمان خدایند) و آنانند چراغهای زمین و مخلوقات و آنانند شیعیان و دوستاران ما، آنان آزمایشند و بامایند. چقدر مشتاقم به دیدار آنان...

۲- جلدپانزدهم کتاب بحارالانوار؛ صفحه‌ی ۱۹۶. روایت از حضرت امام جعفر صادق (ع) است که آن حضرت در فضل شیعه فرمود:

«انما شیعتنا اصحاب الاربعه الاعین، عین فی الرأس وعین فی القلب الاو الخلاق کلهم کذلک، الا وان الله فتح ابصارکم واعمی ابصارهم.

یعنی: شیعیان ما، دارای چهارچشمند، دوچشم در سر و دوچشم در قلب دارند، البته همه‌ی مردم چنینند: ولی خدای متعال دیده‌ی دل شما را روشن و دیده‌ی دل آنان را کور کرده است.

۳- مجمع‌البحرین، علامه‌ی طریحی؛ صفحه‌ی ۳۶۱، روایت از حضرت رسول اکرم (ص) است، که آن حضرت روزی در مسجد به اصحابش چنین فرمود:

« یا قوم، اذاکرتم الانبیاء الاولین فصلوا علیّ ثم صلوا علیهم، واذا ذکرتم ابراهیم (ع) فصلوا علیه، ثم صلوا علیّ. قالوا: یا رسول الله (ص)، وبما نال ابراهیم ذلک.

قال: اعلماوان ليله عرج بي الى السماء، فرقيت السماء الثالثة، نصب لي منبر من نور، فجلست على رأس المنبر وجلس ابراهيم تحتی بدرجه وجلس جميع الانبياء الاولين حول المنبر، واذا بعلى قدا قبل وهو راكب ناقه من نور ووجهه كالقمر واصحابه حوله كالنجوم، فقال ابراهيم: يا محمد، هذا اى نبى معظم وای ملك مقرب؟

قلت: لان نبى معظم ولا ملك مقرب، هذا، اخى وابن عمى وصهرى ووارث علمى، على بن ابي طالب (ع)

قال: وما هؤلاء الذين حوله كالنجوم؟
قلت: شيعته

فقال ابراهيم: اللهم اجعلنى من شيعته.

فأتى جبرئيل بهذه: «وأن من شيعته لابراهيم.»^۱

یعنی: رسول اکرم (ص) به اصحاب خود فرمود: ای یاران من، هر وقت پیامبران گذشته را نام بردید، اول به من صلوات بفرستید سپس بر آنان، ولی هر موقع از جناب ابراهیم یاد کردید، اول بر او صلوات بفرستید سپس به من. اصحاب عرض کردند: یا رسول الله، جناب ابراهیم به چه سبب به این درجه‌ی عالی رسیده است؟

حضرت فرمود: در شب معراج، چون به آسمان سوم رسیدم، برای من منبری از نور نصب کردند. من برفراز آن منبر نشستم و جناب ابراهیم یک پله پائین تر از من قرار گرفت. و سایرانبیا در اطراف منبر نشستند. در این موقع حضرت علی بن ابیطالب (ع) که سوار بر مرکبی از نور بود، آمد، درحالی که رویش چون ماه می درخشید و شیعانیش در اطراف او چون ستارگان نورافشانی می کردند.

ابراهیم از من پرسید: این کدام پیامبر بزرگوار و یا فرشته‌ی مقرب است؟ گفتم: ای ابراهیم؛ نه پیغمبر است و نه فرشته، بلکه این، برادرم و پسرعمویم و دامادم و وارث علوم من، علی بن ابیطالب (ع) است. سپس، ابراهیم پرسید: و این اطرافیان او کیستند، که چون ستارگان نورافشانی می کنند.

گفتم: و اینها، شیعیان علی بن ابیطالب (ع) اند.

ابراهیم گفت: خدایا مرا از شیعیان علی قرار بده. در این موقع جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد.

«وان من شیعه لابراهیم»^۱

یعنی: و از شیعیان علی (ع) ابراهیم است.

۴- جلد پانزدهم بحار الانوار صفحه ۱۱۵ و کتاب اختصاص شیخ

مفید (ره)، روایت از سلیمان دیلمی است؛ او می گوید:

روزی سماعه بن مهران، بر حضرت امام صادق (ع) داخل شد
حضرت به او فرمود:

ای سماعه، بدترین مردم در نظر اینان (مسلمان نمایان آن
زمان) کیست؟..

سماعه عرض کرد: یا بن رسول الله، بدترین مردم در نظر آنان، ما
شیعیان شمائیم.

حضرت، چون کلام سماعه را شنید، چنان غضبناک شد که
روی مبارکش به سرخی گرائید.

سپس راست نشست و دوباره فرمود:

ای سماعه، بدترین مردم در نظر اینان کیست؟..

سماعه می گوید؛ عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، سوگند به
خدا، دروغ نگفتم، بدترین مردم در نظر آنان، ما شیعیان شمائیم.
زیرا آنان ما را (رافضی) و کافر می نامند.

حضرت فرمود: ای سماعه، خوشابه حال شما، که در روز
محشر شما را به سوی بهشت و آنان را به طرف دوزخ خواهند
کشید. پس آنان با نظر حسرت به شما نظاره خواهند کرد و
سپس خواهند گفت:

« ما لنا لانی رجالا کنا نعدهم من الاشرار »^۱

بر ما چه شده است که (در جهنم با خودمان) کسانی را که آنان را در دنیا از اشرار می‌شمردیم (یعنی شیعیان را) نمی‌بینیم؟..

۵- جلد پانزدهم بحار الانوار صفحه‌ی ۱۳۳:

روزی عده‌ای از اصحاب به حضرت صادق علیه السلام عرض کردند: یا بن رسول الله؛ امروز، عمار الدهنی که از شیعیان شماست، نزد، ابن ابی لیلی، قاضی کوفه، شهادتی داد، ولی قاضی روی از او برگردانید و شهادتش را قبول نکرد و گفت: ای عمار، برخیز که ما، تو را شناختیم (که از شیعیان علی (ع) هستی و شهادتت نزد ما، قبول نیست، چون تو، رافضی^۲ می‌باشی).

عمار چون این سخن شنید، از شدت غضب، لرزه بر اندامش افتاد و اشک از چشمانش جاری گشت.

قاضی به او گفت: ای عمار، تو مردی دانشمند و از اهل علم و حدیثی اگر دوست نداری که، به تو رافضی گویند، از رافضی بودن تبرّی کن و از برادران ما باش!..

عمار گفت: ای قاضی، به خدا سوگند، در این مورد خیلی در اشتباه هستی، زیرا سبب تأثر و گریه‌ی من، آن نیست که تو تصور کرده‌ای.

من برای خودم و برای تو گریه می‌کردم.

۲ زمان حکومت بنی امیه و بنی عباس (دشمنان و ناصیبیان اهل بیت نبوت، شیعیان و دوستداران حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب (ع) و ائمه طاهرین را، (رافضی) لقب داده بودند.

اما سبب گریه‌ام برای خودم، این است که مرا به رتبه‌ی شریفی منصوب داشتی، که در واقع من شایسته‌ی آن مقام بزرگ نیستم.

تو گمان کردی که من، رافضی (شیعه‌ی علی بن ابیطالب (ع) هستم). و اما گریه‌ام بر تو، برای این است که: در نسبت ناروائی که به من دادی، دروغ بزرگی گفتی و گناه کبیره‌ای را به گردن گرفتی، من از عذاب دردناکی که از این جهت گریبان‌گیرت خواهد شد، نسبت به تو دلسوزی می‌کنم.

تو، شریفترین اسم‌ها (شیعه، رافضی) را متوجه من کردی و آن را به خیال خودت پست‌ترین اسم‌ها دانستی. (و با گفتن کلمه‌ی رافضی) که بهترین اسماء است و دلالت بر شیعه‌ی علی (ع) بودن دارد، به فکر ناقص خودت، خواستی مرا استهزا کنی) ای قاضی، بدن تو، چگونه تاب و تحمل عذاب کلمه‌ای را که بر زبان راندی خواهد داشت.

حضرت چون این قضیه را شنید، فرمود:

اگر عمار به اندازه‌ی آسمانها و زمین، گناه برگردن داشته باشد همگی به برکت (شهامتی که در راه عقیده‌اش به خرج داده) و کلماتی که بر زبان رانده (و در مقابل معاندین جهاد نموده) است. همه‌اش بخشوده خواهد شد.

حقیر، نویسنده‌ی این سطور عرض می‌کنم:

حال شیعیان و محبان علی‌امیرالمؤمنین(ع) در این عصر، از بعضی جهات چقدر شباهت به حال موالیان آن مولا در عهد ظالمانه‌ی بنی‌امیه و بنی‌عباس دارد.

همانطوری که در آن زمان عده‌ای ناصبی و معاند، که در پشت ماسک مسلمانی خود را مخفی کرده و باطن خبیث و پلید خود را با نام اسلام پنهان نموده بودند، درحالی که خبری از اسلام و مسلمانی نداشتند. و برای ارضای باطن کثیف خود، با طرق و راههای مختلف، شیعیان و محبان اهل‌بیت نبوت و طهارت را اذیت و آزار می‌کردند و آن مسلمانان واقعی و حقیقی را به زعم خودشان مسلمان نمی‌شناختند و از روی دشمنی و عناد و مسخره و استهزاء به آن پاکان(رافضی) خطاب می‌کردند. و مردم عوام و بی‌خبر نیز، این نام‌گذاری را باور کرده به آن بیگناهان به نظر بیگانه و ای بسا نامسلمان نگاه می‌کردند:

در این عصر نیز فرزند زادگان آن معاندان، شیعیان و موالیان مولا علی(ع) را، به نامها و لقب‌های دیگری می‌نامند که خودشان اختراع کرده‌اند و این پاکان باایمان را که گناهی جز محبت و ولایت علی و اولاد علی(ع) و نشر فضائل و مقامات آن بزرگواران ندارند: از روی عناد و عوام‌فریبی، به نامهایی ناروا می‌خوانند و چون نام (رافضی) امروز کهنه شده‌است و دیگر با این نام نمی‌توانند طبقه‌ی عوام را اغواکنند، رافضی را برداشته و به جای آن نام‌های دیگر گذاشته‌اند. و امروز شیعیان خالص و محبان

واقعی اهل بیت طهارت را به نام‌های دیگری می‌خوانند در حالی که خدای متعال و رسول گرامی و ائمه‌ی طاهرین به این نام گذاریهای نفاق‌انگیز و خانمانسوز که مایه‌ی اختلاف بین شیعیان و موالیان می‌گردد، رضایت ندارند. ولی همانطوری که در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس، شیعیان آل‌محمد(ص) به آن ستم‌ها صبر نمودند و از عقیده‌ی خود دست نکشیدند و حتی از رافضی بودن هم تبری نکردند، بلکه آنقدر استقامت و ثبات به خرج دادند که بالاخره باطن کثیف آن نامسلمانان را برملا نمودند و مظلومیت و حقانیت خود را به ثبوت رساندند.

امروز، این سعادت نصیب این گروه از شیعیان و موالیان مولا علی(ع) شده است. این مظلومان نیز، در برابر این‌همه ظلم و ستم و دروغ و بهتان و افترا که از طرف مشتی نیمچه روحانی نمایان ریاست‌طلب و شهرت‌باز که دین را ملعبه‌ی امیال غیرانسانی خود قراردادده‌اند، صبر خواهند کرد و تا آخرین نفس ثبات و پایداری به خرج خواهند داد و چون اسلاف پاک خود آن نیکمردان مبارز و حق‌طلب، خسته نخواهند شد و در محبت و اخلاص خود نسبت به مولای خود و سرور عالمیان مولا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و اولاد امجدش علیهم‌السلام تا آخرین مرزهای امکان ایستادگی خواهند کرد و به نشر فضائل و مناقب آن بزرگواران ادامه خواهند داد، تا انشاءالله روزی این

حقیقت هم روشن گردد و حق از باطل امتیاز یابد و این خود سعادت و افتخاری است که نصیب این پاک مردان شده است.

«ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء»^۱

۶- شرح الزیاره‌ی، حضرت شیخ اجل مرحوم شیخ احمد احسائی، صفحه‌ی ۳۶۷: از حضرت سید جلیل‌القدر مرحوم سید رضی‌الدین بن موسی بن طاوس، از حضرت بقیه‌الله ولی عصر امام زمان حجه‌بن‌الحسن العسکری ارواحنا فداه، در فضیلت و جلالت مقام و رتبه‌ی والای شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) چنین نقل کرده است:

اللهم، ان شیعتنا منا، خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بماء ولایتنا، اللهم اغفر لهم من الذنوب ما فعلوه اتکالاً علی حبنا، وولنا یوم القیامه امورهم و لا تؤاخذهم بما اقترفوه من السيئات اكراماً لنا، و لا تقاصصهم یوم القیامه مقابل اعدائنا، و ان خفت موازینهم فثقلها بفاضل حسناتنا...

یعنی: «حضرت حجت به درگاه الهی عرض می‌کند»: خدایا شیعیان ما، از ما هستند، از شعاع طینت ما خلق شده‌اند و به آب ولایت ما خمیرگشته‌اند. خدایا، گناهی را که به اتکاء محبت ما مرتکب شده‌اند بیامرز، و روز رستاخیز امور آنان را به ما واگذار. و برای خاطر ما، از آنان به جهت گناهی که کرده‌اند

بازخواست مکن، و روز رستاخیز در مقابل دشمنان ما، آنان را قصاص نفرما، و اگر میزان اعمال آنها سبک بود، آن را به زیادی حسنات ما، سنگین بنما...

و البته بدیهی است، شیعیان خالص‌الاولا هرگز گناه کبیره نمی‌کنند و گرد حق‌الناس نمی‌گردند، و چون معصوم نیستند، اگر خلاف یا صغیره‌ای از آنان سربرزند، خداوند متعال به خاطر حرمت محمد و آل محمد (ص) توبه‌ی آنان را قبول می‌کند و از گناهانشان عفو می‌فرماید.

به طوری که در قرآن کریم خدای متعال به این موضوع اشاره کرده می‌فرماید:

«قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمہ اللہ، ان اللہ یغفر الذنوب جمیعاً أنه هو الغفور الرحیم*
وأنیبوا الی ربکم واسلموا له من قبل ان یأتیکم العذاب ثم لاتنصرون^۱

یعنی: (ای رسول رحمت) بگو (ای بندگان من که به (عصیان)

بر نفسهای خودتان اسراف کردید، از رحمت (نامنتهای) خدا

نامید مباحثید. البته خدای همه‌ی گناهان را (چون توبه کنید)

خواهد بخشید که او خدائی بسیار آمرزنده و مهربان است.

و با توبه و انابه، به درگاه خدای خود بازگردید و تسلیم امر او شوید، پیش از این که عذاب خدا فرا رسد و آن زمان هیچ نصرت و نجاتی نیابید.

«تأویل آیات سوره‌ی والضحی»

و از آیات قرآن، که متشابه است و احتیاج به تأویل دارد آیه‌ی مبارکه‌ی ذیل است:

«و وجدک ضالافهدی»^۱

که معنی ظاهریش چنین است:

(ای رسول) و خدا تو را گمراه یافت، پس هدایت فرمود. و چون، غالب آیات مبارکه‌ی سوره‌ی «والضحی» متشابه است و آیه‌ی فوق نیز در آن سوره قرار دارد، در اینجا تمام سوره را مطابق آثار اهل بیت عصمت علیهم السلام تأویل می‌نمایم تا هم آیه‌ی فوق و هم سایر آیات این سوره‌ی مبارکه برای مطالعه‌کنندگان محترم روشن گردد، و بعضی از قاصران این آیه را برای اثبات گناه به وجود نازنین رسول اکرم (ص) مستمسک قرار ندهند.

بسم الله الرحمن الرحيم

والضحی (*) واللیل اذا سجدی (*) ما ودع ربک وما قلی (*)
 وللآخرة خیر لک من الاولی (*) ولسوف یعطیک ربک فترضی (*)
 الم یجدک یتیماً فأوی (*) و وجدک ضالاً فهدی (*) و وجدک عائلاً

فَأغنى(*) فاما اليتيم فلاتقهر(*) واما السائل فلاتنهر(*)
واما بنعمه ربك فحدث(*)^۱

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده‌ی مهربان

سوگند به روز روشن و هنگام بلندی آفتاب(*) و سوگند به شب
تار و هنگام آرامش آن(*)

تفسیر: حرف (واو) در (والضحی) حرف قسم است و در کلام
عرب به معنی سوگند استعمال می‌شود. مثلاً اگر این (واو) بر سر
لفظ جلاله (الله) بیاید و گفته شود: «والله» معنیش چنین
می‌شود که: «سوگند به خدا» و هم چنین است در سایر کلمات،
مثل «ورب الكعبه» و «ودین الحق» و «والقرآن الحکیم» یعنی:
«سوگند به خدای کعبه» و «سوگند به دین حق» و «سوگند
به قرآن حکیم».

موضوعی که لازم است در اینجا مورد توجه قرار گیرد، این
است که، همیشه چیزهائی مورد قسم قرار می‌گیرند، که دارای
اهمیت و احترام خاص و در میان اجتماع صاحب شرافت و تقدس
باشند و سوگند خوردن به امور معمولی و پیش‌پاافتاده‌کاری
بیهوده و عملی غیرعقلانه است.

در این آیه‌ی مبارکه «روز روشن» و «شب تاریک» هر دو از آیات الهیه هستند.

به طوری که در آیه‌ی «ومن آیاته اللیل والنهار والشمس والقمر» ذکر شده است

یعنی: و از آیات خداوند متعال شب و روز و آفتاب و ماه است

بنابراین، این آیات که از مظاهر قدرت و حکمت خدایند،

شایستگی این را دارند که مورد قسم و سوگند قرار گیرند.

شیخ طبرسی در مجمع البیان از جایی در تفسیر این آیه‌ی مبارکه چنین نقل کرده است:

در این دو آیه قبل از «والضحی» و «اللیل» کلمه‌ی «رب» مقدر است و تقدیر چنین است: «رب الضحی» و «رب اللیل» که در واقع سوگند، به خدای روز و شب است، و معنی چنین است: سوگند به آفریدگار روز روشن و سوگند به آفریدگار شب تاریک. این معنا هم از نظر تفسیر صحیح است و هیچ اشکالی ندارد.

ولی مهم، در این دو سوگند و آیات زیادی نظیر آن که در قرآن کریم موجود است، تأویل آن می‌باشد. که ذیلاً به آن اشاره می‌گردد.

تأویل: باید دانست که در آیات مبارکه‌ی قرآن کریم در هر جا، به آفتاب و ماه و صبحگاه و روز و شب، قسم یاد شده است، از نظر واقعی و جنبه‌ی تأویلی، مقصود، حضرات محمد و آل محمد علیهم‌السلام می‌باشد که شریفترین و عزیزترین مخلوقات الهی هستند.

مثلاً در سوره‌ی مبارکه‌ی:

«والشمس وضحیها، والقمر اذا تلیها»^۱

یعنی: سوگند به آفتاب و تابش آن (به هنگام رفعتش)، و قسم

به ماه چون پیرو آفتاب تابان شد.

در این دو آیه، آفتاب و ماه، به علت شرافت و برتری که به چند سبب بر غالب مخلوقات دارند، مورد سوگند الهی قرار گرفته‌اند:

اول این‌که: آفتاب و ماه هر دو منبع نور و درخشش و سرچشمه فوران حیات و روشنائی هستند.^۲

به همین جهت در میان سایر مخلوقات و کرات آسمانی، از دیدگاه ما و برای ما امتیاز و شرافت خاصی دارند. چون نور و روشنی همه چیز در دنیای ما از این دو کره‌ی نورافشان و روشنی‌بخش است.

دوم این‌که: به طوری که بر هیچ کس مخفی نیست، آفتاب و ماه وسیله‌ی تربیت موجودات و حیات‌بخش ذرات وجودند و از جماد و نبات و حیوان و انسان هرکدام به طریقی از اشعه‌ی زندگی‌آفرین این دو کره استفاده‌ها می‌کنند و به عبارت دیگر، پرورش و بقای جهان ما، به امر و تدبیرالهی، به درخشش آفتاب و تابش ماه بستگی مستقیم دارد.

سوم این‌که: این دو کره‌ی نورانی، از آیات و علامات الهیه هستند، و چنانکه قبلاً هم اشاره رفت، خدای متعال در قرآن کریم، آفتاب و ماه را از آیات وجود و قدرت و حکمت خود قرار داده است.

و به همین سبب همین امتیازات و امتیازات زیاد دیگری، که این مختصر محل شرح آنها نیست، این دو کره شایستگی آن را پیدا کرده‌اند که مورد سوگند و قسم قرار گیرند.
با ذکر این مقدمات، چنین استدلال می‌کنیم:

۲ البته معلوم است که کره‌ی ماه کره‌ی تاریک است و از خودنوری ندارد، ولی چون مانند آینه‌ای در مقابل خورشید قرار گرفته و نور آن را برای ماسک‌کنان زمین منعکس می‌نماید و مخصوصاً به هنگام شب کره‌ی ما را روشنی می‌بخشد، از دیدگاه ما، اگرچه بالغرض هم باشد موجودنورو روشنائی است. و به هرحال ما از نور آن اگرچه اصالتاً هم از خودش نیست استفاده می‌کنیم.

آیات تکوینی‌های الهی به تصدیق عقل و نقل بر دو قسم است:

الف- آیات آفاقیه: و آن عبارت از آیات و علامات حق در عالم آفاق و سراسر جهان آفرینش از زمین و آسمان و آفتاب و ماه و مشرقها و مغربها و غیره... و عجائبی است که خدای ذوالجلال در خلق این موجودات ابداع فرموده است که البته هر شخص عاقل با نظر کردن در این مظاهر بدیع خلقت، پی به خالق و آفریدگار قادر و حکیم آن می‌برد، و چون این آیات در خارج از نفس شخص و در آفاق جهان قرار دارند، به «آیات تکوینی‌های آفاقیه» مشهور شده‌اند.

ب- آیات انفسیه: که آن هم عبارت از آیات و علامات الهی در داخل وجود و نفسهای ماست، مانند عجائب و بدایعی که خدای متعال در آفرینش چشم و گوش و قلب و مغز و سایر اعضای بدن ما قرار داده‌است. و البته تدبیر کردن در کیفیت خلقت اعضا و جوارح و عجائب و بدایعی که در آن قرار دارد، خواهی نخواهی شخص را به اعتقاد و یقین به وجود یک خالق قادر حکیم رهبری می‌نماید. و چون این آیات در خود وجود و نفسهای ما قرار دارد، به «آیات تکوینی‌های انفسیه» نامیده شده است.

و خدای متعال در قرآن کریم به این موضوع اشاره می‌فرماید:

«سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق...»^۱

یعنی، ما آیات (قدرت و حکمت) خود را در آفاق جهان، و نفوس بندگان کاملاً هویدا و روشن می‌گردانیم، تا در خلقت شگفت‌انگیز آفاق و انفس نظر کنند و خداشناس شوند... و نیز معلوم است که در آیات آفاقیه‌ی الهی، چون خورشید و ماه و ستارگان دستخوش زوال و ناپایدارند و به طوری که خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«إذ الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت»^۱

یعنی: هنگامی که آفتاب تابان تاریک شود و ستارگان فروزان تیره گردند.

و پس از تیرگی و تاریکی آفتاب و ماه و ستارگان و به طور کلی فنا و متلاشی شدن مظاهر آفاقی، دیگر شرعاً و عقلاً برای آنها حیات جدید و زندگی نوینی در عالم آخرت ثابت نشده است.

ولی آیات انفسیه پس از مرگ و فنای ظاهری دنیوی، در جهان باقی و عالم آخرت، به دوام الهی، همیشگی و جاویدان می‌باشند. به طوری که در قرآن کریم در تأیید این مطلب و بقای جاودانی نفوس، آیات زیادی داریم.

۱ سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۵۳

۱ آیات ۱ و ۲ سوره‌ی تکویر

و بدیهی است که موجود باقی و جاویدان از هر حیث بر شیئی فانی و ناپایدار شرافت و برتری دارد.

و به علاوه آیات آفاق چون آفتاب و ماه و امثال آن فاقد عقل و شعور و ادراکند برخلاف آیات انفسیه که چون انسانها دارای عقل و منطق و قوه‌ی ادراک می‌باشند و به همین جهت، از این لحاظ نیز آیات انفسیه (یعنی طبقه‌ی شریف انسان و آنچه از این جهت، هم‌مرزجهان انسانی است) بر آیات آفاقیه شرافت و برتری دارند.

و چنین نتیجه می‌گیریم که در آیه‌های فوق، مقصود از شمس و قمر، گذشته از شمس و قمر آفاقی، شمس و قمر انفسی نیز منظور است. و شمس و قمر انفسی نمی‌تواند کسی جز وجود باعظمت رسول اکرم (ص) و مولا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) باشد.

چون هر سه وجه فوق را که در شمس و قمر آفاقی گفتیم، به نحو اکمل و اعمّ در این دو وجود مقدس جمع است.

اما وجه اول: این که آن دو بزرگوار ضیاء و نور، یعنی سرچشمه‌ی انوار و روشنیها هستند، و در قرآن کریم در تأیید این مطلب شواهد زیادی داریم که از آن جمله است، این آیه‌ی کریمه‌ی.

«یا ایهاالنبی انا ارسلناک شاهداً ومبشراً وندیراً وداعیاً الی الله
بأذنه وسراجاً منیراً»^۱

یعنی: ای رسول، ما تو را به رسالت فرستادیم تا برنیک و بد

خلق گواه باشی و خوبان را به رحمت الهی مژده دهی و بدان را

از عذاب خدا برسانی

و به اذن حق، خلق را به سوی خدا دعوت کنی و چراغ
فروزان عالم باشی.

که در آیه‌های فوق مقصود از «سراج منیر = مرکز انتشار نور»
وجود اقدس حضرت رسول اکرم (ص) است،

چنانکه آیه‌ی مبارکه‌ی ذیل نیز به این مطلب صراحت کامل
دارد:

«یا ایهاالناس قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا الیکم نوراً
مبیناً»^۱

۱ آیات ۴۵ و ۴۶ سوره‌ی احزاب

۱ سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷۴

یعنی: ای مردم، برای (هدایت) شما، از جانب خدا برهانی محکم (رسولی با آیات و معجزات) آمده و نوری تابان به شما فرستادیم.

عیاشی از عبدالله بن سلیمان نقل می‌نماید، که از حضرت امام جعفر صادق (ع) تفسیر این آیه را سؤال نمودم، حضرت فرمود: مقصود از برهان: حضرت رسول اکرم (ص) و منظور از نور: حضرت مولایمیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) است.

پس در واقع خورشید درخشان معنوی عالم امکان، ذات بی‌مثال حضرت رسول اکرم (ص) است، به طوری که خود آن بزرگوار می‌فرماید:

«اول ما خلق الله نوری».

یعنی اولین مخلوق آفرینش، نور من است.

و روشنی‌بخش تمام تاریکیهای زوایای خلقت همین نور مقدس است. و ماه تابان معنوی جهان هستی، وجود مبارک مولای متقیان امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (ع) است.

و همانطوری که نور ماه اقتباس از نور آفتاب است، هم چنین نور امیر المؤمنین، اقتباس از نور رسول اکرم است.

و اما وجه دوم: این که آن دو بزرگوار مربیان و هادیان تکوینی و تشریحی ذرات وجود و هیاکل خلقت‌اند و در این خصوص آیات زیادی در قرآن کریم وجود دارد که از آن جمله است:

«أَنْكُ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۱

یعنی: (رسول ما، اینک) تو، خلق را به راه راست هدایت می‌کنی، و نیز آیه‌ی مبارکه‌ی ذیل:

«أَنْمَا أَنْتَ مَنْذِرٌ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^۲

یعنی (ای رسول ما) تو از طرف ما ترساننده‌ای، و هر قومی را از طرف خدا راهنمایی است.

اصول کافی: حسین بن محمد اشعری از معلی بن محمد از محمد بن جمهور از محمد بن اسماعیل از معدان از ابی بصیر نقل می‌نماید که:

از حضرت امام جعفر صادق (ع) تفسیر این آیه‌ی مبارکه را خواستار شدم:

حضرت فرمود:

«قال رسول الله (ص)، انا المنذرو علی الهادی»

یعنی: حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: من منذرّم و علی هادی و راهنما است.

۱ سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۵۲

۲ سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۹

تفسیر علی بن ابراهیم قمی. روایت با اسنادش از ابوبصیر از حضرت امام صادق (ع) است، که آن حضرت فرمود:

المنذر (ترساننده) رسول اکرم است و الهادی (هدایت کننده) حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) است و پس از او، ائمه‌ی برحق از اولاد آن بزرگوار می‌باشند و سپس فرمود:

«ولکل قوم هاد = یعنی هر قومی را هدایت کننده‌ای است»

مقصود از هدایت کننده، وجود مبارک امام هدی در هر عصر و زمان می‌باشد.

پس با نقل آیات فوق که محض نمونه نقل شد و نظایر

بسیاری در قرآن کریم دارد، ثابت گردید که: حضرت

رسول اکرم (ص) و مولا امیر المؤمنین و ائمه‌ی طاهرین (ع)

هدایت کنندگان افراد خلقت می‌باشند.

و هدایت عبارت است از تربیت معنوی (تشریحی و تکوینی) موجودات جهان، پس در واقع و حقیقت امر، آن دو بزرگوار و اولاد اطهارشان مریبان عالم امکان و جهان هستی می‌باشند.

واما وجه سوم: این که آن دو بزرگوار چون خورشید و ماه از آیات الهیه هستند، بلکه اعظم و اکبر آیات الهی می‌باشند و برای کسی که اندک تتبعی در آثار اهل بیت عصمت (ع) داشته باشد امری بسیار واضح و بدیهی است و آیات و اخبار زیادی در این زمینه موجود است که ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- **اصول کافی:** روایت با اسنادش از داود رقی است، می‌گوید از حضرت امام صادق (ع) از تفسیر آیه‌ی ذیل سؤال نمودم:

«وما تغنی الایات والنذر عن قوم لایؤمنون»^۱

یعنی: کسانی را که بادیده‌ی عقل و ایمان ننگرند هرگز آیات و

بصائر الهی بی‌نیاز نخواهد کرد.

حضرت فرمود: **الایات هم الاثمه (ع) والنذر هم الانبیاء (ع)**

یعنی: منظور از آیات الهی حضرات ائمه‌ی اطهار (ع) و مقصود از نذر پیامبرانند.

۲- **اصول کافی:** از حضرت امام جعفر صادق (ع) از تفسیر آیه‌ی مبارکه‌ی:

«عم یتساءلون عن النبء العظیم الذی هم فیه مختلفون»^۲

۱ سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۰۲

۲ آیات ۳ تا ۱ سوره‌ی نباء

یعنی: مردم از چه چیز مهمی پرسش و گفتگو می‌کنند؟ از

خبر بزرگ، که در آن با هم به جدل و اختلاف برخاستند.

سؤال نمودند:

حضرت در جواب فرمود:

هوامیر المؤمنین (ع) و کان امیر المؤمنین (ع) یقول: مالله عزوجل

آیه اکبر منی ولالله نباء اعظم منی.

یعنی: این آیه در خصوص امیر المؤمنین است و مراد از «نباء

عظیم» آن بزرگوار است، و امیر المؤمنین می‌فرمود: خدارا از من

بزرگتر آیه‌ای و عظیم‌تر نباء نیست.

۳- اصول کافی: روایت از حضرت امام جعفر صادق (ع) است که

آن حضرت در تفسیر آیهی فوق «عم يتساءلون عن النبء

العظیم^۱» فرمود: النبء العظیم الولاية.

یعنی: خبر بزرگ، عبارت از مسألهی ولایت است.

عیون اخبار الرضا (ع): روایت با اسنادش از حضرت امام علی بن

موسی الرضا (ع) از پدران بزرگوارش از حضرت رسول اکرم (ص)

است که آن حضرت خطاب به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع)

فرمود:

«یا علی، أنت حجه الله وأنت باب الله وأنت الطريق الی الله وأنت

النبء العظیم وأنت الصراط المستقیم وأنت المثل الاعلی...»

یعنی: ای علی، تویی حجت خدا، و تویی درب (رحمت) خدا و

تویی راه به سوی خدا و تویی خبر بزرگ و تویی راه راست و

تویی مثل اعلاى حق.

پس با ذکر مقدمات فوق نتیجه می‌گیریم: که آیه‌ی بزرگ

الهی همانا وجود مقدس امام (ع) است و «شمس و قمر» در آیات

قرآن غالباً به رسول اکرم (ص) و امیرمؤمنان (ع) تأویل می‌گردد.

و بنا به قاعده‌ی فوق، مراد از نور و روشنی، عصر ظهور آفتاب

عالمتاب امامت است و مقصود از شب و تاریکی، زمان غیبت

خورشید امامت به سبب غلبه‌ی اهل جور و ستم می‌باشد.

و در این زمینه روایات زیادی موجود است که ذیلاً به بعضی از

آنها اشاره می‌رود:

تفسیر صافی: روایت از حضرت امام جعفر صادق (ع) است:

قال (ع): الشمس رسول الله (ص) به اوضح الله للناس دينهم

والقمر امير المؤمنين (ع) تلار رسول الله ونفته بالعلم نفثاً والليل ائمه

الجور الذين استبدوا بالامردون آل الرسول وجلسوا مجلساً كان آل

الرسول اولى به منهم فغشوا دين الله بالظلم والجور فحكى الله

فعلهم وقال: والليل اذا يغشيتها. والنهار الامام من ذريه فاطمه

يسأل عن دين رسول الله، فيجلبه لمن شاء له...^۱

یعنی: امام فرمود: مقصود از خورشید، رسول اکرم(ص) است که خدای مهربان به وسیله‌ی آن بزرگوار حقایق دین را برای مردم روشن فرمود. و منظور از ماه، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) است که متابعت از رسول اکرم نمود و آن بزرگوار نور علم را به علی(ع) انتقال داد. و مقصود از شب تار، پیشوایان جور و ستمند، آنان که بر علیه آل رسول پرچم استبداد برافراشتند و محلی را اشغال کردند (که جای آنان نبود) (واهل بیت نبوت بر آن محل اولویت داشتند و دین خدا را با ظلم و ستم خود بیالودند و مخفی داشتند و خدای متعال در قرآن کریم تیرگیهای اعمال پلید آنان را حکایت کرد و فرمود: و سوگند به شب موقعی که همه جاراپوشانید(که در اینجا متعلق سوگند، ایام انزوا و غیبت ائمه‌ی اطهار علیهم السلام است) و مقصود از روز روشن، وجود مقدس امام از ذریه فاطمه(ع) است، که مسائل و احکام دین خدا را از او می‌پرسند، و آن بزرگوار دین را برای خواستارانش روشن و واضح می‌نماید.

و از جمله‌ی روایات صحیح، روایتی است که محمد بن عباس با اسنادش از سلیمان دیلمی از حضرت امام محمد باقر(ع) نقل کرده است و متن روایت چنین است:

«قال، سألته عن قول الله عزوجل: والشمس وضحيها

قال(ع): الشمس رسول الله، اوضح للناس دينهم.

قلت: والقمر اذا تليها.

قال (ع): ذاک امیر المؤمنین (ع) تلی رسول الله (ص).

قلت: والنهار اذا جلیها.

قال: ذاک الامام من ذریه فاطمه نسل رسول الله،
فیجلی ظلام الجور والظلم فحکی الله سبحانه عنه وقال: «والنهار اذا
جلیها» یعنی به القائم (ع)

قلت: واللیل اذا یغشیها.

قال (ع): ذاک ائمه الجور الذین استبدوا بالامور
دون آل الرسول وجلسوا مجلساً کان آل الرسول اولی به منهم
فغشوا دین الله بالجور فحکی الله سبحانه فعلهم فقال: «واللیل اذا
یغشیها...»^۱

یعنی: سلیمان دیلمی می گوید: از حضرت امام محمد باقر (ع) از
قول خدای متعال سؤال کردم، در آنجا که می فرماید:
سوگند به آفتاب و نور و تابش آن.

امام فرمود: مقصود از آفتاب رسول اکرم (ص) است که برای
مردم دین آنان را روشن و واضح فرمود.

عرض کردم: و سوگند به ماه موقعی که پیرو آفتاب شد.

امام فرمود: و منظور از ماه، حضرت امیر المؤمنین علی بن

ابیطالب (ع) است که پیروی از رسول اکرم (ص) نمود.

عرض کردم: و قسم به روز، هنگامی که جهان را روشن می‌سازد.

امام فرمود: او، وجود امام(ع) از ذریه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهرا و نسل حضرت رسول اکرم(ص) است که تاریکیهای ظلم و ستم را روشن می‌سازد و خدای متعال (درقرآن کریم) از وجود مقدس امام، به روز روشن تعبیر و حکایت فرموده است. و مقصود از روز روشن وجود نازنین حضرت قائم آل محمد(ص) (امام زمان ارواحنا فداه) می‌باشد.

عرض کردم: و سوگند به شب موقعی که جهان را در پرده‌ی سیاهی فروبرد.

امام فرمود: مقصود از شب پیشوایان جویند که درمقابل اهل بیت رسالت خودسری و استبداد نشان دادند و محلی را اشغال کردند که به حق شایسته‌ی اهل بیت نبوت بود. و با جوړوستم خود، بر دین خدا پرده‌ی تیره و تاریک کشیدند و خدای متعال کارهای ناشایست آنان را با آیه‌ی «واللیل اذا یغشیها» حکایت کرد.^۱

۱ مخفی نماند که از فرمایش امام(ع) چنین به دست می‌آید که درآیات مبارکه مقصود از روز ایام ظهورائمه‌ی اطهار و منظور از شب موقع غیبت آن بزرگواران می‌باشد.

با تفصیلات فوق، تأویل آیه‌ی مبارکه‌ی «والضحی واللیل اذا سجدی»^۱ نیز به دست می‌آید. و روشن می‌شود که مقصود از «والضحی» یعنی سوگند به روز روشن و هنگام بلندی آفتاب» عصر نورانی حضرت رسول اکرم (ص) و ارتفاع امر و ظهور دین و کمال قدرت آن بزرگوار می‌باشد، و با تطبیق با روایت سلیمان دیلمی از حضرت امام جعفر صادق (ع) به هنگام ظهور حضرت قائم آل محمد حجه ابن الحسن العسکری اروحنا فداه، نیز تأویل می‌گردد، و این دو تأویل با هم مخالفتی ندارند بلکه مؤید یکدیگر نیز می‌باشند.

و منظور از «واللیل اذا سجدی» یعنی «قسم به شب تاریک...» ایام غیبت حضرت امام عصر (ع) و ظهور حکومت‌های ظلم و جور است که در این دوران‌های ظلمانی، جمال زیبای ولایت و حقیقت دین در پس پرده‌های جهل و ستم مستور خواهد بود، مگر برای خواص و شیعیان و موالیان خالص اهل بیت عصمت علیهم السلام که آنان صاحبان اسرارند.

«ماودعک ربک و ماقلی»^۲

یعنی (ای محمد) خدای تو، هیچ‌گاه تو را ترک نگفته و بر تو خشم نگرفته است.

۱ آیات سوره ضحی

۲ سوره ی ضحی آیه ی ۳

تفسیر مجمع البیان، تفسیر صافی: از تفسیر علی بن ابراهیم قمی، در خصوص تأویل این آیه مبارکه، روایت با اسنادش از حضرت امام محمد باقر (ع) است که آن حضرت فرمود:

«ان جبرئیل ابطاء، علی رسول الله وانه کانت اول سوره نزلت «اقرأ باسم ربك الذی خلق» ثم ابطاء، علیه، فقالت خدیجه لعل ربک قد ترکک فلا یرسل الیک، فأنزل الله تبارک وتعالی: «ما ودعک ربک وما قلی».

مضمون روایت چنین می شود که:

حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود: اولین سوره ای که بر رسول اکرم (ص) نازل شد، سوره ی «اقرأ باسم ربک الذی خلق» ۱ بود. سپس مدتی جبرئیل از آوردن وحی تأخیر کرد.

خدیجه عرض کرد: یا رسول الله، شاید خدای تو، تو را ترک گفته و دیگر به سوی تو وحی نمی فرستد.

پس خدای متعال آیه ی «ما ودعک ربک وما قلی» یعنی خدای تو هیچ گاه تو را ترک نگفته و هرگز بر تو خشم نگرفته است» را نازل فرمود، تا قلب خدیجه آرام گیرد. و از تشویش و اضطراب انقطاع وحی برهد.

و از ذیل این آیه‌ی مبارکه. که خدای متعال خطاب به رسول گرامیش می‌فرماید: پروردگارتو، هرگز بر تو خشم نگرفته است. چنین به دست می‌آید که آن بزرگوار همیشه پاک و پاکیزه و از هرگونه گناه و پلیدی مبرا و معصوم بوده است.

والا، اگر کوچکترین خطا و معصیتی از آن سرور، سر می‌زد، حتماً مستوجب خشم و غضب می‌شد، پس انتفاء خشم و غضب، دلیل برانتفاء موجب آن، که گناه است می‌باشد. و این خود از دلائلی است که عصمت و طهارت خاندان وحی یعنی **حضرات محمد و آل محمد (ع)** را تأیید می‌نماید.

«وللاخره خیرلک من الاولی»^۱

یعنی: و آخرت (عاقبت کار) برای تو، بهتر از اول آن است چون در آیات سابق، خدای متعال بشارت دولت حق و ظهور حضرت قائم (ع) را به رسول اکرم (ص) داد و ضمناً یادی هم از به روی کار آمدن دولت باطل و اشاعه‌ی ظلم و ستم گردید. معلوم شد که ظهور دولت باطل قبل از دولت حق خواهد بود و به همین جهت در این آیه خدای متعال، خطاب به رسول گرامی خود می‌فرماید:

ای حبیب ما، دولت متأخر برای رواج و اشاعه‌ی دین تو بهتر از دولت متقدم است، زیرا تقدم همیشه ملازمت با انقضا و پایان

دارد و منافعی دوام و پایداری است، در صورتی که، دولت متأخر منافاتی بادوام و استقرار ندارد، بنابراین خداوند حکیم، ظهور دولت حق را پس از حکومت باطل مقدر فرموده است.

و بدیهی است که علت استقرار این دو حکومت پس از رسول اکرم(ص) به جهت امتحان و اختبار مردم است. و چون لازم است که در این دنیا حق از باطل امتیاز یابد و خوب و بد از هم جدا گردد، پس باید دولت باطل و حق متعاقب یکدیگر باشند.

پس، درآیه‌ی فوق، مقصود از آخرت، آخرتی که درمقابل دنیاست نمی‌باشد، بلکه، به طوری که از روایت قمی از حضرت امام جعفر صادق(ع) نیز به دست می‌آید، همانا به معنی عاقبت امر و ظهور دولت حق به وجود اقدس ولی عصر امام دوازدهم حضرت حجه بن الحسن العسکری ارواحنا فداه است. اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه.

«ولسوف یعطیک ربک فترضی»^۱

یعنی: و خدای تو، به زودی چندان به تو عطا فرماید که راضی شوی. مقصود از مفهوم آیه‌ی مبارکه این است که: خدای متعال، رسول اکرم(ص) را مخاطب قرار داده می‌فرماید:

ای حبیب ما، آنچه را که از اعتلای امر دین و کثرت ایمان آورندگان و سرفرازی مؤمنان که همیشه خواستارش هستی،

خدای مهربان با ظهور حضرت قائم حجه بن الحسن العسکری ارواحنفاذ عطا خواهد فرمود. به طوری که با ظهور و قیام آن سرور، چنان امر دین بالا رود و به قدری اشاعه پیدا کند که شرق و غرب را مسخر خود سازد و با این رونق و تعالی در امر دین خواسته‌ی توانجام پذیرد و تو راضی و خشنود گردی.

ای حبیب‌ما، در روز محشر و قیام رستاخیز با شفاعت تو و اهل بیت طهارت آن قدر از مؤمنین داخل بهشت خواهند شد که تو راضی و خشنود گردی.

و در اینجا نیز اشاره است به این که: با ظهور دولت حق و اعلای کلمه‌ی توحید عده‌ی ایمان آورندگان زیاد و زیادتر می‌شود و در روز رستاخیز، رسول اکرم و اهل بیت گرامیش از مقصرین مؤمنین شفاعت می‌نمایند و آنان داخل بهشت می‌گردند. و الا کفار و منافقان و منکران ولایت از شفاعت محمد و آل محمد (ص) محرومند.

ألم یجدک یتیمًا فأوی^۱

یعنی: آیا خدا، تو را یتیمی نیافت که در پناه خود جای داد؟
کلمه‌ی یتیم در لغت به دو معنی آمده است:
اول؛ طفلی که پدر و مادرش و یا یکی از آنها وفات کرده باشد.
دوم؛ کسی که در بین اقربان خود یگانه و بی نظیر باشد.

و در این آیه کلمه‌ی (یتیم) با هر دو معنایش با وجود مقدس رسول اکرم (ص) مطابقت دارد.

اما معنی اول: رسول اکرم (ص) وقتی به دنیا آمد که از سایه‌ی پدر محروم بود و پدرگرامیش ماه‌ها قبل از تولد او، دارفانی را وداع کرده بود و به‌همین مناسبت کفالت و نگهداری او را جد بزرگوارش جناب عبدالمطلب به عهده گرفت هشت ساله که بود جدش نیز وفات کرد و پس از او عموی مهربانش جناب ابوطالب پرورش و نگهداری او را عهده‌دار شد. و به همین جهت خدای متعال می‌فرماید:

ای حبیب ما، آیاتو یتیم نبودی؟ و خدای متعال به وسیله‌ی جدت و عمویت که مهر تو را در دل داشتند تو را حفظ و حراست نفرمود؟

و اما معنی دوم: چون حقیقت مقدس آن بزرگوار صادر اول و نور ازل می‌باشد و اولین نوری است که خدای متعال با شعاع آن آفرینش را آغاز فرموده است به طوری که خود آن بزرگوار می‌فرماید:

«اول ما خلق الله نوری»

یعنی: اولین مخلوقی که خدای متعال آفرید، نور او بود.

پس در این امتیاز و امتیازات بی‌شمار دیگر، رسول اکرم در بین تمام کائنات و همه‌ی موجودات ممتاز است و با این تقریب معنی چنین می‌شود که:

ای حبیب ما، آیا تو، یگانه و بی‌نظیر نبودی که خدای متعال مردم را به تو پیوست تا از تو تبعیت نمایند و به تو ایمان آورند و از نور هدایت تو استفاده کنند و در تأیید این مطلب روایت ذیل از حضرت امام علی بن موسی الرضا(ع) نقل می‌شود:

روایت با اسنادش از حضرت رضا است که آن حضرت در تفسیر آیه‌ی مبارکه‌ی «الم یجدک یتیماً فأوی»^۱ فرمود:

ای:الم یجدک وحیداً فأوی الیک الناس،

یعنی: آیا تو یگانه نبودی، پس خدا مردم را به وجود تو پناه داد.

«و وجدک ضالافهدی»^۲

یعنی: تو در میان مردم گمنام بودی و کسی تو را نمی‌شناخت و از فضل و مقام ولایت آگاهی نداشت، پس خدای مهربان مردم را به شناخت و معرفت تو هدایت کرد.

از حضرت امام علی بن موسی الرضا(ع) در کتاب عیون اخبار الرضا، در ذیل این آیه‌ی مبارکه روایت است که آن حضرت فرمود:

۱ سوره‌ی ضحی، آیه‌ی ۶

۲ سوره‌ی ضحی، آیه‌ی ۷

«ووجدك عائلا فأغني»^۱

مقصود از عائله در این آیهی مبارکه، امت محمد(ص) و ملت اسلام است و معنی چنین می‌شود:

ای رسول ما، آیا خداوند تو را دارای عائله و امت زیاد ندید و با افاضهی علم و نورهدایت تو، امت تو راغنی و توانگر نفرمود؟ در تأیید تفسیر فوق روایت ذیل از کتاب عیون اخبارالرضا با اسنادش از حضرت امامعلی بن موسی الرضا(ع) نقل می‌شود:

وعائلا تعول اقواماً بالعلم، فأغناهم الله بك.

یعنی: و دارای عائله بودی و اقوام زیادی در پناه علم تو بودند، پس خدا امت تو را به نور هدایت و علم تو، توانگر و بی‌نیاز فرمود.

«فأما الیتیم فلا تنهر وأما السائل فلا تقهر»^۲

یعنی: پس توهم یتیم را میازار و فقیر و سائل را هیچ از درت به زجر مران. و دراین دوآیه ظاهراً مخاطب حضرت رسول اکرم(ص) است ولی مقصود اصلی امت آن بزرگوار می‌باشد و نظیر چنین خطابات در ادبیات عرب و هم چنین قرآن کریم بسیار زیاد است و این نوع خطاب‌ها، از باب «ایاک اعنی واسمعی

۱ سوره ی ضحی، آیه ۸

۲ سوره ی ضحی، آیات ۱۰ و ۹

یا جاره» یعنی به تو می‌گویم ولی همسایه‌اش تو بشنو) می‌باشد و نظائر زیادی دارد و بر فصاحت و بلاغت و تأثیر معنوی کلام می‌افزاید چنانکه بر اهل علم و ادب مخفی نیست.

و الا خود رسول اکرم(ص) به شهادت تاریخ از همان اوان طفولیت تا آخرین لحظات حیات ظاهریش پناهگاه یتیمان و دادرس فقرا و ستمدیدگان بوده است، هیچ یتیمی را نیاززده و هیچ فقیری را به زجر از در نرانده است و احتیاج به توصیه و سفارش نداشته است.

«وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^۱

یعنی: ای رسول ما، آن نعمتی را که عبارت از موهبت نبوت و مقام شامخ ولایت است و به تو عنایت فرموده‌ایم. به مردم بازگو کن، تا همه با درجه‌ی فضل و کمال و علم و مقام والایت در پیشگاه خدا آشنا گردند و تو را بهتر شناسند، زیرا آشنائی و ایمان به فضائل و مناقب و درجات عالیات محمد و آل محمد(ص) افضل عبادات است و بنده بدین وسیله از مقربین درگاه حق می‌شود.

با تفسیر سوره‌ی مبارکه «والضحی» که از طریق اهل بیت عصمت (ع) به تفصیل نقل شد، این مطلب ثابت گردید که در

سوره‌ی مذکور ، مقصود از «ضلال» گمراهی نیست، چنانکه بعضی از اهل ظاهرکه با تفسیر اهل بیت هیچ آشنائی ندارند، خودسرانه چنین تفسیری نموده و با نسبت دادن گمراهی به راهنمای هدایت شدگان جهان حضرت رسول اکرم(ص) خود وعده‌ای بی خبر را گمراه کرده و به چاه ضلال و بدبختی سرنگون نموده‌اند.

و هم چنین است تمام آیاتی که از ظاهر آنها به ساحت پاک انبیا و ائمه‌ی اطهار(ع) نسبت معصیت یا ضلال و گمراهی داده می‌شود، که از آیات متشابه قرآن می‌باشد و ما در برابر چنین آیاتی موظفیم که به تفسیر اهل بیت اطهار(ع) رجوع نمائیم و با راهنمائی آن بزرگواران آن آیه را تأویل نموده وبه معنی صحیحش که مراد واقعی الهی است برسیم، والا کسانی که خودشان خودسرانه ظاهر آیه را حجت قرار داده و العیاذ بالله به ساحت مقدس انبیا و اولیاءالله نسبت گناه و معصیت می‌دهند، حتماً راه خطاپیموده و خود و وعده‌ای بی خبر را گمراه و از طریق حق و عقیده‌ی صحیح منحرف نموده‌اند و با ارتکاب این خطا نسبت به توحید و قرآن کریم و دین اسلام اشکالاتی پیش می‌آورند که به پاره‌ای از آنها قبلاً اشاره گردید.

با این که آیات متشابه در قرآن کریم بسیار فراوان است و هر کدام را از مکتب اهل بیت نبوت تفسیر و تأویلی مناسب ذکر گردیده است، ولی چون بنای حقیر در این کتاب بر اختصار است،

به تأویل چندآیه‌ی متشابه فوق در این مبحث اکتفا نمودم و آنها را نیز محض نمونه و مثال ذکر کردم تا بعضی از مطالعه‌کنندگان محترم که به درک این مطالب علاقه دارند با سبک متشابهات قرآن و کیفیت تأویل آنها از مکتب ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام آشنا گردند و در اینجا به مبحث متشابهات پایان داده و به توضیح سایر مباحث که در تفسیر قرآن آشنائی با آنها نیز لازم است می‌پردازیم. **وماتوفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب!**

* * *

«حروف مقطعه، یا فواتح سور قرآن»

در ابتدای بعضی از سوره‌های قرآن، کلماتی نظیر (الم)، (المر)، (المص)، (کهیعص)، (حم) و امثال آن ذکر شده است، که معانی آنها ظاهراً مبهم و نامعلوم است. این کلمات (حروف مقطعه یا فواتح سور) نامیده می‌شوند و به عقیده‌ی غالب مفسرین از متشابهات قرآنند و راجع به معانی آنها وجوه مختلفی ذکر کرده‌اند که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌رود.

۱- ابن عباس درباره‌ی معانی حروف مقطعه اظهار می‌دارد که: هر یک از حروف مقطعه دلالت بر یکی از اسماء الهی دارد.

مثلاً کلمه‌ی (الم) معنایش (أناالله أعلم) و کلمه‌ی (المر) معنایش (أناالله أعلم وأری) و کلمه‌ی (المص) معنایش (أناالله أعلم وافصل) می‌باشد.

۲- سعیدبن جبیر در خصوص این حروف می‌گوید که: اگر مردم کیفیت ترکیب این حروف را با یکدیگر می‌دانستند بر اسم اعظم خدا واقف می‌شدند.

مثلاً از ترکیب سه کلمه‌ی (الر، حم، ن) لفظ (الرحمن) به دست می‌آید که از اسماء الهی است و هم چنین از ترکیب سایر کلمات مقطعه، اسم اعظم به دست می‌آید ولی این کار از عهدی ما بیرون است و ویژه حضرات معصومین علیهم السلام می‌باشد.

۳- قتاده، معتقد است که هریک از کلمات مقطعه اسمی از اسماء قرآن است.

۴- عکرمه، اظهار می‌دارد، که هر یک از آنها، یکی از اسماء خداست که خداوند با آنها سوگند یاد فرموده است.

۵- ثعلبی، در تفسیرش با ذکر اسناد از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از حضرت امام صادق (ع) نقل نموده است. که از آن حضرت معنای (الم) را سؤال کردند. حضرت فرمود:

در (الف) آن، شش صفت از صفات الهی نهفته است:

اول؛ ابتداء: الف ابتداء حروف است و خدا ابتدای موجودات

است:

دوم؛ استواء: الف ذاتاً مستوی و راست است، و خدای

ذوالجلال دارای استواء عدالت است و برکسی ستم روا نمی‌دارد.

سوم؛ انفراد: الف در بین حروف یکتا و فرد است، و خدای

متعال نیز فرد و واحد است.

چهارم و پنجم؛ اتصال مخلوقات به خدا: الف به حروف دیگر

متصل نمی‌شود (مقصود الف اول است) ولی سایر حروف به

آن متصل می‌شوند (منظور الف آخر است) و همگی به آن

محتاجند و هم چنین پروردگار متعال به هیچ بنده‌ای متصل

نمی‌شود و به هیچ کس احتیاج ندارد ولی تمام موجودات محتاج

درگاه اویند.

ششم؛ (الفت) الف سبب الفت و اجتماع سایر حروف است

همانطور خدای ذوالجلال نیز سبب الفت مخلوقات است.

۶- حبیب‌الله نجومی در کتاب دیوان دین، تمام اقوال فوق را

مردود دانسته و بر این نوع تفسیرها سخت تاخته و از خود

نظریات و تفسیرهایی در خصوص کلمات مقطعه‌ی قرآن ابراز

داشته که به برخی از آنها ذیلاً اشاره می‌رود:

۱- در تفسیر کلمه‌ی مقطعه‌ی (ن) پس از ذکر مقدمات طولانی و تعبیرات مفصل اظهار می‌دارد که (ن) مخفف، کلمه‌ی (نی) و به معنی قلم است و واژه‌ای ایرانی می‌باشد.

۲- در تفسیر کلمه‌ی مقطعه‌ی (ص) بازهم با آوردن تعبیرات و تأویلات زیاد، نظر می‌دهد که: (ص) مخفف، کلمه‌ی (صحف) و به معنی کتابهای انبیای پیشین می‌باشد.

۳- در تفسیر کلمه‌ی مقطعه‌ی (ق) می‌گوید که:

«معنائی را که خداوندگار به من الهام فرموده است! این است

که (ق) مختصر کلمه‌ی (قیامت) است.»

۴- در تفسیر کلمه‌ی مقطعه‌ی (طه) اظهار می‌دارد که:

مقصود از (ط) کوه طور، و منظور از (ه) هدایت است.

۵- و در تفسیر کلمه‌ی مقطعه‌ی (حم) می‌گوید که:

«آنچه من می‌فهمم! این است که: مقصود از (ح) کلمه‌ی

حیات و از (م) کلمه‌ی موت است.

و هم چنین سایر کلمات مقطعه را به این نوع تفسیرها با رأی و فهم خودش تأویل نموده است، ولی چون مبنائی که وی در تفسیر خودش بر آن اتکاء نموده است اولاً برخلاف قواعد عرب می‌باشد و ثانیاً استناد بر قول معصوم (ع) ندارد، از درجه‌ی اعتبار ساقط است، و نمی‌توان بر آن اعتماد نمود و ارج و منزلتی در نزد اهل علم و تحقیق نخواهد داشت.

۷- و اما قول حق که مطابق مذهب ائمه‌ی بزرگوار ما است و مفسرین شیعه و برخی از اساتید عامه بر آن اعتماد نموده‌اند این است که، این کلمات؛ اسراری است که اختصاص به خدای متعال دارد و هیچ کس راجز حضرات معصومین علیهم‌السلام؛ بر معانی واقعی آنها اطلاعی نیست و در واقع فواتح سور رمزی مابین خدا و خاصان درگاهش **حضرات محمد و آل محمد (ص)**، می‌باشد.

به هر حال، بیست‌ونه سوره از قرآن با کلمات مقطعه آغاز شده‌اند و در خصوص این بیست‌ونه سوره و فواتح آنها نکات و لطائفی ذکر کرده‌اند که از آن جمله است:

هرگاه از فواتح سور بیست‌ونه‌گانه حروف مکرر آنها را حذف کنیم چهارده حرف باقی می‌ماند که نصف حروف الفبای عربی است و از ترکیب صحیح آن چهارده حرف جمله‌ی نورانی ذیل به دست می‌آید:

«صراط‌علی حق نمسکه».

یعنی: راه‌علی (ع) حق است که باید آن راه را طی نمائیم (باید رهرو آن راه باشیم)

امام فخر رازی در تفسیر کبیر گوید:

«ومن اقتدی فی دینه بعلی بن ابیطالب فقدا هتدی.»

یعنی: هر کس در دینش از علی بن ابیطالب (ع) پیروی نماید حتماً به رستگاری می‌رسد.

به دلیل قول پیغمبر که فرموده است:

«اللهم أدر الحق مع علي حيثما دار»

یعنی: خدایا، حق را با علی بگردان به هر طرف که علی بگردد.

شهاب الدین سید محمود آلوسی در کتاب روح المعانی می‌نویسد:

«ومن اقتدى في دينه بعلي فقد اهتدى»

یعنی: هرکس در دین خودش از علی پیروی نماید حتماً درستگار می‌شود.

در تفسیر زواری نقل شده است؛ که رسول اکرم (ص) فرموده است:

«حب علي إيمان وبغضه كفر»

یعنی: محبت علی (ع) ایمان و دشمنی با او کفر است.

«ناسخ و منسوخ در قرآن»

تعریف نسخ:

نسخ در لغت: به معنی ازاله و ابطال و نقل است.
 چنانکه گفته می‌شود: «نسخ الشمس الظل، ای: ازالته و
 ابطلته»
 آفتاب سایه را نسخ کرد: یعنی آن را زایل و باطل نمود.

و به همین معنی است در حدیث: «شهر رمضان نسخ کل صوم
 ، ای: ازاله و ابطله».
 ماه مبارک رمضان هر روزه‌ای را نسخ کرد. یعنی آن را زایل و
 باطل نمود و منظور روزه‌هایی است که در سایر ادیان معمول بود»
 و از آن جمله است آیه‌ی مبارکه‌ی: «فینسخ الله ما یلقى
 الشیطان ثم یحکم آیاته. ۱ ای: فیزیل الله...»

خدا آنچه را که شیطان القا می‌کند نسخ می‌نماید و آیات خود را استوار می‌کند. یعنی آنچه را شیطان القا می‌نماید، زایل و برطرف می‌کند.

در الفاظی که معنای کتابت را می‌رساند، نسخ غالباً به معنی انتقال است، انتقالی که حرف به حرف و بدون تغییر باشد. مانند:

«نسخ الكتاب، ای نقله و اکتبه حرفاً بحرف»

کتاب را نسخ کرد، یعنی آن را نقل نمود و حرف به حرف رونوشت کرد و به همین معنی است در آیه‌ی مبارکه‌ی: «انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون»^۱

یعنی: ما از اعمال شما بدون تغییر نسخه برداری می‌کردیم.

نسخ به معنی تتابع و توالی و پی‌درپی بودن نیز آمده است.

مانند:

«تناسخ الازمنه»

یعنی: پی‌درپی بودن زمانها.

التناسخ: به معنی انتقال روح و نفس ناطقه از یک بدن به

بدن دیگر است.

التناسخ فی المیراث: یعنی فوت ورثه یکی پس از دیگری

در حالی که میراث هنوز در جای خود باقی و تقسیم نشده باشد.

نسخ در اصطلاح: در اصطلاح اهل شرع و علمای تفسیر نسخ

عبارت است از:

«رفع حکم شرعی به دلیل متأخر از دلیل اول» و یا... «رفع حکم

ثابتی در شرع، به وسیله‌ی از بین رفتن و منقضی شدن زمانش»

«تعریف بداء»

بیان بداء، اگرچه از موضوع بحث ما خارج است ولی به

واسطه‌ی شدت مناسبت و همبستگی با مسأله‌ی نسخ، در اینجا

اختصاراً به آن نیز اشاره می‌شود.

گفته شد که: نسخ در اصطلاح اهل شرع عبارت است از: رفع

حکم ثابتی و در تعریف بداء گفته می‌شود که این رفع اگر در

تشریحات باشد آن در شرع مقدس، به وسیله‌ی از بین رفتن و منقضی شدن زمانش را (نسخ) گویند و اگر در تکوینیات باشد آن را «بداء» نامند، و به عبارت دیگر:

«نسخ» بدا در تشریح است و «بداء» نسخ در تکوین می‌باشد.

راجع به مسأله‌ی «بداء» در قرآن کریم نیز آیاتی داریم.

«بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ

فَيَكُونُ»^۱

یعنی: او (خدا) آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است و چون اراده‌ی آفرینش چیزی کند، به محض این که بگوید موجود باش فوراً موجود می‌شود.

و در آیه‌ی دیگری فرماید:

«إِن يَشَاءِ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ»^۱

یعنی: اگر اراده کند، شما جنس بشر را در زمین نابود می‌سازد و خلقی دیگر از نو می‌آفریند.
و هم چنین در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

«يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أَمُّ الْكِتَابِ»^۲

یعنی: خدا هرچه را خواهد محو و هرچه را خواهد اثبات می‌کند و اصل کتاب (آفرینش) مشیت اوست.
که البته آیات فوق دلیل بر امکان وقوع بداء در تکوینیات می‌باشد و از موضوع بداء مسائل فلسفی عقیدتی زیادی منشعب می‌گردد، که این مختصر محل بحث و تفصیل آنها نیست. و انشاءالله در سایر مجلدات این مجموعه و در محل خود شرح داده خواهد شد.

«امکان وقوع نسخ»

بعضی گمان کرده‌اند که: نسخ در شرایع عبارتست از نقض و

ابطال حکم اول به وسیله‌ی حکم دوم و به همین جهت

گفته‌اند که: وقوع نسخ در شرایع محال است، زیرا، این امر،

۱ سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۲

۲ سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۴۰

مستلزم ثبوت نقص به ساحت خدای متعال می‌باشد. زیرا اثبات حکم و سپس نقض و ابطال آن دلیل جهل یا ندامت است و خدای متعال از این گونه صفت‌های ناروا، منزّه و مبراست.

ولی این اندیشه‌ی غلط و توهم بی‌مورد، ناشی از عدم تحقیق و تتبع در معنی واقعی نسخ است. زیرا به طوری که قبلاً نیز اشاره رفت، نسخ در شرایع و احکام، به معنی نقض و ابطال حکم سابق نیست، بلکه به معنی بیان انتهای حکم شرعی و یا دفع توهم بقاء و استمرار آن حکم است و چون احکام شرعی برحسب اختلاف زمان و مکان و احوال گوناگون، از طرف شارع قابل تغییر است، جمهور مسلمین معتقدند که وقوع نسخ در شرایع امکان‌پذیر است. مثلاً شریعت جناب موسی قسمتی از شریعت حضرت ابراهیم را نسخ کرده است و بعضی احکام موجود در تورات نیز به وسیله‌ی انجیل نسخ شده است، و بالاخره شرع مقدس اسلام ناسخ جمیع شرایع و تمام ادیان است.

ابومسلم محمد بن بحر اصفهانی در این باره برخلاف عقیده‌ی جمهور مسلمین معتقد است که: هیچ‌یک از آیات قرآن نسخ نشده است و در مسأله‌ی قبله نیز، نسخ برای قرآن نیست، بلکه

این نسخ برای حکمی است که معلوم نیست، آیا پیغمبر اکرم (ص) با اجتهاد خودش به آن عمل نموده است و یا تعیین قبله به امر الهی بوده است و خارج از قرآن به او وحی شده بوده است. زیرا مسأله‌ی وحی محصور در قرآن نیست.

ولی قول ابومسلم مورد قبول نیست و به اتفاق مسلمین ممکن است بعضی از آیات قرآن به وسیله‌ی بعضی دیگر نسخ شوند و هیچ مانعی ندارد که آیه‌ای با وجود نسخ شدنش در قرآن باقی بماند و مؤمنین با تلاوت آن به ثواب برسند و لطف و نعمت الهی را متذکر شوند که حکمی را که در صدر اول اسلام مطابق مصالح مسلمین بوده است به حکم دیگری تبدیل فرموده است که در تمام زمانها با حال مسلمین مطابقت دارد.

به هر حال خداوند حکیم و توانا به اعتبار مصلحتی حکمی را تشریح می‌فرماید و می‌داند که برای آن حکم آمد و حدّ و منتهائی است و بنا به مصالحی حد و غایت زمان آن حکم را برای بندگان خود معین نمی‌فرماید ولی موقعی که مدت و زمان آن منقضی شد، حکم جدیدی تشریح می‌فرماید و عقلاً هیچ مانعی برای این امر متصور نیست. زیرا بشر در سیر ازمنه و اعصار متفاوت در ثقلب و اختلاف و رو به ترقی و تکامل است و بدیهی است که احکام نسبت به زمانها و مکانها و حالتهاى مختلف بشر، در طول تاریخ و سیر صعودی انسان، تغییر می‌نماید. به همین جهت نسخ به معنائی که ذکر شد نه فقط ممکن است، بلکه در

بعضی موارد واجب و لازم به نظر می‌رسد. مثلاً بعضی از احکام تابع اختلاف زمان نیست و همیشه ثابت و لایتغیر است، مانند حرمت شرب خمر و نکاح با محارم و قمار. ولی بعضی دیگر با اختلاف زمان و تغییر اعصار به جهت قانون تکامل و فزونی استعدادها متغیر و رو به تصاعد است. مگر این که ثابت شود که تکامل به حد اعلای کمال خود رسیده است و یا حکمی که نازل شده است همه‌ی مصالح بشر را در تمام ادوار دربر گرفته است. مانند قرآن کریم، که نه تنها با تغییرات و تبدلات در طرز و نحوه‌ی زندگی بشرکهنه نمی‌شود، بلکه با هر عصرزمانی مطابقت کامل دارد و در تمام دورانها و در همه‌ی محافل علمی و مذهبی شرق و غرب، مقام اعجاز و درجه‌ی ممتاز خود را حفظ کرده است.

«فیه تبیان کلشیء»

و هر قدر سطوح علوم بیشتر بالامی‌رود و بشر با تعمق بیشتری به اسرار و رموز خلقت پی‌می‌برد، جنبه‌ی اعجاز و خارق‌العاده بودن قرآن به نحو جالبتری ثابت می‌شود. و هم چنین احکام این کتاب، جامع جمیع احتیاجات بشر است و از هر لحاظ سعادت جوامع انسانی و تهذیب مراتب اخلاق را تضمین نموده است و بالاخره هر متتبع منصفی تصدیق و اذعان می‌نماید که: احکام این شریعت آسمانی به اندازه‌ی وسعت عقل و فکر بشر وسعت و امتداد دارد و کافل کلیه‌ی احتیاجات انسان

در هر عصر و زمانی می‌باشد و لذا ناسخ کلیه‌ی شرایع است و هیچ شریعتی آن را نسخ نخواهد کرد.

«اقسام نسخ»

نسخ ممکن است به چند صورت متصور شود:

۱- نسخ تلاوت و حکم: که هم تلاوت آیه وهم حکم آن هر دو منسوخ شود، مانند روایتی که عایشه نقل کرده است:

کان فیما نزل عشر رضعات یحرمن فنسخت بخمس.

یعنی: در آیه‌ای که نازل شده بود ده مرتبه شیر خوردن نشرحمت می‌کرد ولی آن آیه، با پنج مرتبه شیر خوردن نسخ گردید.

۲- نسخ تلاوت بدون حکم: که تلاوت آیه نسخ شود ولی حکم آن باقی بماند. مانند حدیث مروی ذیل:

کان فی القرآن:

«الشیخ والشیخه اذا زنيا فارجموهما نکالا فی الله والله علیم

حکیم».

یعنی: اگر پیرمرد و پیرزنی زنا کنند آنها را برای عبرت دیگران سنگسار کنید و خدا دانا و حکیم است.

که در اینجا تلاوت این آیه نسخ شده است، یعنی چنین آیه‌ای در قرآن وجود ندارد، ولی حکمش باقی است.

۳- نسخ حکم بدون نسخ تلاوت: یعنی حکم نسخ شده باشد ولی آیهی حکم در قرآن باقی باشد. مانند آیهی مبارکه‌ی:

«فأینما تولوا فثم وجه الله»^۱

یعنی: به هر طرف روی کنید به سوی خدا روی آورده‌اید. که این آیه به وسیلهی آیهی مبارکه‌ی ذیل نسخ شده است:

«فولوا وجوهکم شطر المسجد الحرام»^۲

یعنی: رویتان را به سوی مسجد الحرام (خانهی خدا) بگردانید. در اینجا مشاهده می‌کنید که آیهی مبارکه‌ی «فأینما تولوا فثم وجه الله» با این که حکمش نسخ شده است ولی تلاوت و جواز قرائت آن در ضمن قرآن ثابت مانده است.

اما، اعتقاد به نسخ در قسم اول و دوم، عین اعتقاد به تحریف در قرآن کریم است و تحریف در قرآن هرگز واقع نشده است و اعتقاد به تحریف قرآن خطائی بزرگ بلکه معادل کفر است و دو حدیثی که راجع به نسخ در قسم اول و دوم ذکر شده، از اخبار آحاد است و در این گونه موارد اثری ندارد و قابل اعتنا نیست.

ولی نسخ به معنی سوم: به عقیده‌ی محققین علما در شرع اسلام واقع شده و به ثبوت رسیده است که در قرآن آیاتی وجود دارد که بعضی از احکام شرایع سابق رانسخ نموده است و نیز

۱ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۰۹

۲ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۳۹

آیاتی وجود دارد که برخی از احکام موجود در صدر اول اسلام را نسخ کرده است.

«اقسام ناسخ»

۱- حکم ثابت در قرآن به وسیله‌ی سنت متواتر و یا اجماع محصل که کاشف از قول معصوم است نسخ می‌شود و این گونه نسخ عقلاً و نقلاً اشکالی ندارد و اگر در موردی ثابت شود متبع است.

۲- حکم ثابتی در قرآن به وسیله‌ی آیه‌ی دیگری نسخ می‌شود، و آیه‌ی دوم مبین رفع حکم آیه‌ی اول است و این قسم نیز عقلاً و نقلاً خالی از اشکال است.

۳- حکم ثابتی در قرآن به وسیله‌ی آیه‌ی دیگری نسخ می‌شود و آیه‌ی دوم ناظر به حکم آیه‌ی سابق و یا مبین رفع آن نیست، بلکه وجود تنافی بین دو آیه ما را ملزم به حکم آیه‌ی دوم و نسخ حکم آیه‌ی اول می‌کند، و این قسم از نسخ در قرآن وجود ندارد و چگونه می‌تواند وجود داشته باشد در حالی که منجر به وجود تنافی و تناقض در قرآن می‌گردد و این امری محال است، در حالی که خود قرآن می‌فرماید:

«أفلايتدبرون القرآن ولو كان من عندغيرالله لوجدوا فيه
اختلافاً كثيراً»^۱

یعنی: آیا درقرآن از روی فکر و تأمل نمی‌نگرند «تا بر آنان روشن شود که وحی خداست» و اگر از جانب غیرخدا بود در آن «از جهت لفظ و معنی» اختلاف بسیار می‌یافتند.

و این آیه ثابت می‌نماید که دربین الفاظ و معانی و آیات قرآن کریم اختلاف و تنافی وجود نداشته است.

«شرائط نسخ»

۱- نسخ به وسیله‌ی خطاب باشد، مثلاً بامرگ مکلف احکام و واجباتی که متوجه او بوده است زایل می‌شود، ولی این را نسخ نمی‌گویند.

۲- منسوخ حکم شرعی باشد: بنابراین امور عقلی که به وسیله‌ی احکام شرعی زایل می‌شوند از اقسام نسخ نمی‌باشند.

۳- حکم سابق ظهور در استمرار داشته باشد، پس اگر مقید به زمان یا شرایطی باشد و حکم، بانتفاء زمان یا شرائط، منتفی گردد، نسخ نامیده نمی شود.

۴- ناسخ کلام مستقل و منفصل از کلام ماقبل باشد و آنچه که به واسطه‌ی ادوات استثناء و امثال آن تخصیص پیدا می کند، نسخ نیست.

۵- ناسخ بعد از منسوخ باشد.

۶- نسخ با وجود همه‌ی شرایط مذکور در فوق، بعد از عمل به حکم سابق باشد. پس اگر حکمی قبل از عمل به آن رفع گردد نسخ نیست، بلکه خاص است، به طوری که این موضوع در مباحث علم اصول بررسی و ثابت شده است.

۷- مابین ناسخ و منسوخ تباین کلی وجود داشته باشد. پس اگر از قبیل مطلق و مقید و یا عموم مطلق و یا عموم من وجه باشد، نسخ نامیده نمی شود.

«آیات منسوخه در قرآن»

سید مرتضی علم الهدی اعلی الله درجته، در رساله‌ی «المحکم و المتشابه» در خصوص آیات منسوخه‌ی قرآن از حضرت مولا امیر المؤمنین (ع) نقل می نماید:

۱- آیه‌ی مبارکه‌ی:

واللاتی تأتین الفاحشه من نساء کم فاستشهدوا علیهن اربعه منکم فأن شهدوا فأمسکوهن فی البیوت حتی یتوفیهن الموت اویجعل الله لهن سبیلا واللذان یأتیانها منکم فآذوهما فان تابا و اصلحا فأعرضوا عنهما ان الله کان تواباً رحیماً^۱.

یعنی: آنهایی که از زنان شما مرتکب فحشاء می‌شوند، چهار شاهد مسلمان بر آنان بخوانید، چنانچه شهادت دادند، در این صورت آن (زنان بدکاره) را درخانه نگهدارید (حبس کنید). تا زمانی که عمرشان به پایان رسد، یا خدا برای آنها راهی پدیدارگرداند.

هرکس از مسلمانان مرتکب فحشاء گردند. آنان رابه سرزنش و توبیخ بیازارید و چنانچه توبه کردند متعرض آنها نشوید، که خدا توبه‌ی خلق را می‌پذیرد و نسبت به آنها مهربان است.

حضرت مولوامیرالمؤمنین علیه السلام در کیفیت نسخ این آیه‌ی مبارکه می‌فرماید: در عصر جاهلیت و قبل از اسلام، اگرزنی مرتکب فحشاء و زنا می‌شد او را درخانه حبس می‌کردند تا مرگش فرارسد و مرد زنا کار را نیز با فحش و توبیخ زجر می‌دادند تا از عمل ناشایستش توبه نماید.

و چون رسول اکرم (ص) با رحمت و رأفت مبعوث گردیده بود و از جانب خدا مأموریت داشت که با مردم مدارا کند، این

بود که در صدر اول اسلام این آیه مبارکه درباره‌ی کیفر زنان و مردان بدکاره نازل شد و در واقع عقیده‌ی آنان را تا مدت معینی تثبیت نمود. ولی پس از این که عده‌ی مسلمین رو به فزونی گذاشت و اسلام نیرو و قوت گرفت و مردم از برکت تعالیم عالی‌ی اسلام از عادات و ضوابط جاهلیت روگردان شدند و به واقعیت احکام اسلام پی‌بردند، خدای متعال آیه‌ی حبس و اذیت درباره‌ی زن و مرد بدکاره را با آیه‌ی ذیل نسخ فرمود،

«الزانیه والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلده»^۱

یعنی: بر شما مؤمنان است که: هریک از زنان و مردان زناکار را با صدتازیانه مجازات و تنبیه نمائید.

۲- آیه‌ی مبارکه‌ی:

«والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجاً وصیه لازواجهم متاعاً

الی الحول غیراخراج»^۱

یعنی: مردانی که از شما بمیرند و زنانشان باقی بمانند، باید وصیت کنند که به آنها تا یکسال نفقه دهند و از خانه‌ی شوهر بیرون نکنند.

در عهد جاهلیت زنان شوهرمرده مدت یکسال کامل عده‌ی وفات نگه می‌داشتند و پس از مرگ شوهرانشان مقداری پشگل شتر به پشت انداخته و می‌گفتند، شوهر در نظر ما از این پشگل

۱ سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳

۱ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۴

پست‌تراست و تا یک سال زینت نمی‌کردند و سرمه و عطر استعمال نمی‌نمودند و گیسو را شانه نمی‌زدند و شوهر اختیار نمی‌کردند. این زنان در مدت یک سال عده‌ی وفات از خانه‌ی شوهر بیرون نمی‌آمدند و نفقه‌شان از ترکه‌ی شوهر داده می‌شد. به‌همین جهت در صدر اول اسلام آیه‌ی مبارکه‌ی فوق درباره‌ی زنان شوهرمرده نازل گردید، ولی بعداً آیه‌ی مزبور با آیه‌ی کریمه‌ی ذیل نسخ گردید:

«والذین یتوفون منکم و یذرون ازواجاً یتربصن بأنفسهن اربعه اشهر وعشراً...»^۱

یعنی: مردانی که از شما بمیرند و زنانشان باقی بمانند، باید تا مدت چهارماه و ده‌روز از شوهرکردن خودداری کنند(عده‌ی وفات نگه دارند).

۳- آیه‌ی شریفه‌ی:

**«یاایهاالنبی انا ارسلناک شاهداً ومبشراً ونذیراً
وداعیاً الی الله بأذنه وسراجاً منیراً*
وبشرالمؤمنین بأن لهم من الله فضلاً کبیراً*
ولاتطع الکافرین والمنافقین ودع اذیهم وتوکل علی الله وکفی
بالله وکیلاً^۲**

۱ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۴

۲ سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴۴ تا ۴۷

یعنی: ای رسول، ما تو را به رسالت فرستادیم تا شاهد اعمال مردم باشی و خوبان را به رحمت الهی مژده دهی و بدان را از عذاب الهی بترسانی،

و به اذن خدا، مردم را به سوی حق دعوت کنی و چراغ فروزان عالم باشی،

مؤمنان را بشارت ده که از خدا بر آنها فضل و رحمت عظیم و ثواب (بزرگ خواهد بود) که از حد تصور آنان بیرون است،

ای رسول، هرگز به فرمان کافران و منافقان مباش و از جور و آزارشان درگذر و کار خود را به خدا واگذار، که خدا بر کفالت و کارسازی امور خلق کفایت است.

در ابتدای ظهور اسلام، رسول اکرم (ص) از طرف خدای متعال، مأموریت داشت که فقط مردم را به سوی اسلام دعوت نماید، و از دفاع و مقابله به مثل در برابر آزار و اذیت مشرکین خودداری فرماید. به طوری که در آن موقع که کفار قریش قصد جان آن حضرت را کردند، مأموریت یافت که بدون مقابله و دفاع، از مکه مهاجرت نماید، ولی بعدها حکم فوق با آیه‌ی شریفه‌ی ذیل نسخ گردید.

«اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم

لقدير»^۱.

یعنی: رخصت(جنگ) با دشمنان به جنگجویان اسلام داده شد، زیرا آنان از دشمن ستم کشیدند و خدا بر یاری آنها قادر است (والبته آنها رایاری می کند).

۴-در روز بدرکه اولین نبرد مسلمین با نیروی مشرکان بود خدای متعال با نازل کردن آیهی ذیل به رسول اکرم، آن بزرگوار را به تمایل به صلح مأمور فرمود:

«وان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله انه هو السميع

العلیم» ۱

یعنی: و اگر دشمنان به صلح و مسالمت تمایل داشتند تو نیز مایل به صلح باش و (ازمکردشمن میندیش) بر خدا توکل کن و کار خود را به خدا واگذار کن که خدائش نوای(دعای مؤمنان) و دانا (به صلاح بندگان) است.

«فلاتهنوا وتدعوا الی السلم وانتم الاعلون والله معکم ولن

یترکم اعمالکم.» ۲

یعنی: پس شما اهل ایمان درکار دین سستی روامدارید و از (ترس جنگ باکفار) دعوت به صلح مکنید که شما برکفار غالب و بلند مقام تر خواهید بود و خدا با شماست و از اعمال شما هیچ نمی کاهد.

۱ سوره ی انفال، آیه ی ۶۲

۲ سوره ی محمد(ص)، آیه ی ۳۵

و بالاخره با نیرومندشدن لشکر اسلام و مخالفت و کارشکنیهای بیشتر مشرکان با نزول آیهی ذیل جهاد بر مسلمین واجب گردید.

«فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واقعدوا لهم کل مرصد...» ۱

یعنی: مشرکان را هر جایابید به قتل برسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنان باشید)
۵- آیهی شریفه‌ی.

«ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین وان یکن منکم مأه یغلبوا الفاً من الذین کفروا» ۲

یعنی: اگر بیست نفر از شما صبور و پایدار باشید بر دویست نفر از دشمنان غالب خواهید شد و اگر صد نفر از شما صبور بوده باشند بر هزار نفر از کافران پیروز خواهند گردید.

این آیهی شریفه را خداوند با آیهی مبارکه‌ی ذیل نسخ فرمود:
«الان خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفاً ان یکن منکم مأه صابره یغلبوا مأتین وان یکن منکم الف یغلبوا الفین بأذن الله» ۳

یعنی: اکنون خدا بر شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعف ایمن راه یافته است، پس اگر صد نفر صبور و پایدار باشند

۱ سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۵

۲ سوره انفال، آیه‌ی ۶۵

۳ سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۶

بردویست نفر و اگر هزارنفر باشند بر دو هزار با اذن خدا پیروز خواهند شد.

۶- حضرت رسول اکرم(ص) پس از هجرت از مکه به مدینه، مابین اصحاب خود از مهاجر و انصار ترتیب برادری و مواخاه داد و ترتیب تقسیم ارث را از روی برادری دینی قرارداد، نه از روی قرابت نسبی و سببی و به حکم آیهی شریفه‌ی ذیل، قرابت را در بهره‌مندشدن از ارث مدخلیت نداد بلکه آن را مخصوص برادران دینی از مهاجر و انصار فرمود:

«ان الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا بأموالهم وانفسهم فی سبیل الله و الذین آووا و نصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض و الذین آمنوا ولم یهاجروا مالکم من ولایتهم من شیئی حتی یهاجروا»^۱

یعنی: آنان که به خدا ایمان آوردند و از وطن خود هجرت نمودند و در راه خدا بامال و جانشان کوشش و فداکاری کردند (یعنی مهاجرین مکه) و هم آنان که برای مهاجرین منزل دادند و آنها را یاری نمودند (یعنی انصار مدینه) این دو گروه وارث یکدیگرند و آنهایی که ایمان آورده‌اند ولی مهاجرت نکرده‌اند شما را بر آنها ارثی نیست تا وقتی که هجرت اختیار کنند.

در آیه‌ی مبارکه‌ی فوق کلمه‌ی (ولی) به معنای وارث است.

ولی پس از این که کارمسلمانان رونق گرفت و مسلمین نیرومند شدند خدای متعال آیهی مبارکه‌ی فوق‌رابا این آیه‌نسخ فرمود:

«النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین...» ۱

یعنی: پیامبر اولی و سزاوار است به مؤمنان از خود آنها و زنان پیغمبر (در حرمت نکاح به حکم) مادران مؤمنان هستند و خویشاوندان نسبی شخص (در حکم ارث) بعضی بر بعض دیگر در کتاب خدا مقدمند از مهاجر و انصار (که با هم عهدبرادری بسته‌اند)...

۷- آیهی مبارکه‌ی:

«واذا حضر القسمة اولوا القربی والیتامی والمساکین فارزقوهم منه وقولوا لهم قولاً معروفاً.» ۲

یعنی: و چون برای تقسیم ترکه‌ی میت مجلسی کردید و در آنجا خویشان و یتیمان و فقیران حاضر آمدند از آن مال، آنها را نیز روزی بدهید و با آنان سخن نیکو و دلپسند گوئید. که این آیه، با آیهی مبارکه‌ی ذیل نسخ شده است:

۱ سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵

۲ سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸

«یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین...»^۱

یعنی: خداوند شما را درباره‌ی فرزندانتان توصیه می‌فرماید که: پسران دو برابر دختران ارث برند.

۸- پس از بعثت رسول اکرم و وجوب نماز، بیت المقدس که قبله‌ی بنی اسرائیل بود، به عنوان قبله‌ی اسلام نیز معرفی گردید و مسلمین در مدت اقامت خود در مکه‌ی مکرمه و هم چنین چند ماهی پس از هجرت و سکونت در مدینه به سوی بیت المقدس نماز می‌داشتند. ولی خدای متعال با نازل کردن آیه‌ی ذیل، بیت المقدس را از قبله بودن نسخ و به جای آن خانه کعبه را قبله‌ی اسلام قرارداد:

«قد نرى تقلب وجهک فی السماء فلنولينک قبله ترضیها فول وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا وجهکم شطره...»^۲

یعنی: ما توجه تو را به آسمان به انتظار وحی و تغییر قبله می‌نگریم و البته روی تو را به قبله‌ای که مایه‌ی خشنودی تو است بگردانیم، پس روی به سوی مسجد الحرام بگردان و شما مسلمین نیز هر کجا باشید روی بدان جانب کنید.

۱ سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۰

۲ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۴۵

و با نازل فرمودن آیهی مبارکه‌ی ذیل خبرداد که چرا در ابتدای بعثت قبله‌ی مسلمین را بیت‌المقدس قرارداد و آن را تغییر نداد.

«وما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه وان كانت لكبيرة الا على الذين هدى الله وماكان الله ليضيع ايمانكم ان الله بالناس لرؤف رحيم.» ۱

یعنی: وما ای پیغمبر (بیت‌المقدس) را به (کعبه) نگردانیدیم مگر برای این که بیازمائیم و جداسازیم گروهی را که از پیغمبر خدا پیروی کنند از آنان که به مخالفت او برخیزند و این تغییر قبله بسی گران بود، مگر در نظر هدایت‌یافتگان به خدا و خداوند اجر و سعی رنج شما را در راه‌ایمان ضایع و تباه نگرداند که هرآینه خدا به مردم مشفق و مهربان است.

۹- حکم قصاص که سابقاً در تورات بوده است در قرآن کریم در این آیه‌ی مبارکه‌ی ذیل نیز ذکر شده است:

« وکتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس والعین بالعين والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص...» ۲

یعنی: و در تورات بر بنی‌اسرائیل حکم کردیم که نفس را در مقابل نفس قصاص کنند و چشم را به مقابل چشم و بینی را به

۱ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۴۴

۲ سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۴۵

مقابل بینی و گوش رابه گوش و دندان رابه دندان و هرزخمی را
قصاص خواهد بود...)

و آیه ی فوق با آیه ی مبارکه ذیل نسخ گردید:

«يا ايهاالذین آمنوا كتب علیکم القصاص فی القتلی
الحر بالحر والعبد بالعبد و الانثی بالانثی فمن عفی له من اخیه
شیئی فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان...»^۱

یعنی: ای اهل ایمان، برای شما حکم قصاص کشته شدگان
چنین معین گشت که مرد آزاد را به جای آزاد، و بنده رابا بنده، و
زن رابه زن، قصاص توانید کرد و چون صاحب خون از قاتل که
برادر دینی اوست بخواهد درگذرد، بدون دیه یا با گرفتن دیه
کاریست نیکو...

۱۰- در صدر اول اسلام در خصوص موضوع روزه به حکم
آیه ی کریمه ی:

«يا ايهاالذین آمنوا كتب علیکم الصیام کما كتب علی الذین
من قبلکم...»^۲

یعنی: ای گروه مؤمنان، روزه بر شما واجب گردید، همچنانکه
به پیروان ادیان سابق واجب بود...

۱ سوره ی بقره ، آیه ی ۱۷۸

۲ سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۳

مسلمین مکلف بودند در ماه مبارک رمضان، روزه رابه همان ترتیبی که در تورات داده شده بود، بگیرند، یعنی اگر پس از غروب تا موقع نماز خفتن افطار نمی‌کردند دیگر تا غروب فردا حق افطار و اکل و شرب نداشتند و هم چنین اگر کسی سرشب قبل از افطار به خواب می‌رفت، پس از آن اجازه‌ی افطار نداشت و مباشرت با زنان نیز در سراسر ماه رمضان مطلقاً قدغن، و یا در حکم خوردن و آشامیدن بود که پس از نماز خفتن ممنوع می‌شد.

ولی خدای متعال بانازل کردن این آیه‌ی مبارکه:

«أحل لكم ليله الصيام الرفث الی نساءکم، هن لباس لکم
وأنتم لباس لهن علم الله أنکم کنتم تختاتون أنفسکم فتاب علیکم
وعفی عنکم فالان باشروهن وابتغوا ماکتب الله لکم...»^۱

یعنی: در شبهای رمضان مباشرت با زنان خود، برای شما حلال شد، آنان جامه‌ی شرم و عفاف شما و شما لباس عفت آنهائید. و خدا چون دانست که شما در کار مباشرت زنان به نافرمانی نفس، خود را در ورطه‌ی گناه می‌افکنید لذا از حکم حرمت (همبستری با زنان خود در شبهای رمضان) درگذشت و گناه شمارا بخشید و از هم‌اکنون در شبهای رمضان مانعی ندارد

که با زنان خود به حلال مباشرت نمائید و از خداوند آنچه مقدر فرموده است بخواهید...

جهت آسان کردن تکلیف امت، حرمت مباشرت با زنان را در شبهای رمضان برداشت.

و هم چنین با نازل فرمودن این آیهی مبارکه:

«وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ۖ اَتَمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ...»^۱

یعنی: (در شبهای ماه رمضان مانعی ندارد) که بخورید و بیاشامید تا آنگاه که خط سفیدی روز را از سیاهی شب در سپیده دم پدیدار گردد، پس از آن روزه راتا اول شب پایان رسانید.

محدود بودن وقت افطار را تا موقع عشاء نسخ فرمود و آن را تا طلوع صبح صادق تمدید کرد.

قاضی بیضاوی در (انوار التنزیل) و ابی سعود در (ارشاد العقل السلیم) می نویسند: که سبب نزول آیهی مبارکهی «أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ...» آن بود که: عمر بن خطاب پس از نماز خفتن با زنش همبستر شد و سپس از این عمل خودپشیمان گردید، و فردا موضوع را به رسول اکرم (ص) عرض کرد و غیر از عمر نیز بودند کسانی که به این عمل مرتکب شده بودند ولی از اظهار آن

به رسول خدا خجالت می‌کشیدند، و خدای متعال جهت تیسیر امر مسلمین در این موضوع این آیه را نازل فرمود.

شیخ ابوالفتوح رازی در خصوص شأن نزول آیه‌ی مبارکه‌ی «**وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابيض من الخیط الاسود...**» می‌نویسد، که: گفته‌اند: این آیه در خصوص مردی انصاری نازل شده است و به قول عکرمه نام این شخص (ابوقیس بن صرمه بن مالک بن عدی النجار) بود، این مرد، در ماه رمضان در زمینی که داشت تمام روز را کار کرده بود، هنگام نماز شام به منزل آمد و پاره‌ای خرما به زنش داد تا طعامی درست کند و با آب افطار کرد و منتظر آماده شدن غذا شد. ولی چون خسته بود بخواب رفت و چون بیدار شد هنگام نماز خفتن بود و خوردن و آشامیدن و مباشرت با زنان در آن هنگام حرام بود. ناچار با همان حال یعنی ناشتا روزه گرفت و سخت رنجور شد. هنگام نماز پیشین رسول اکرم او را بدان حال دید و فرمود: یا اباقیس تو را چه می‌شود؟ وی قصه‌ی خود بگفت و رسول اکرم از ناراحتی او ناراحت گردید و خدای متعال برای رفع دلتنگی رسول اکرم و آسان شدن تکلیف مسلمین آیه‌ی فوق را نازل فرمود.

پس آیه‌ی «**کما کتب علی الذین من قبلکم**»^۱

از لحاظ مباشرت با زنان، با آیهی «احل لكم ليله الصيام
الرفث...»^۲ و از لحاظ هنگام افطار و ادامه‌ی آن تاصبح با آیهی «و
كلوا و اشربوا...» نسخ گردید.
۱۱- آیهی مبارکه‌ی:

«ياايها الذين آمنوا اتقواالله حق تقاته ولاتموتن الاوانتم
مسلمون»^۳

یعنی: ای ایمان‌آوردگان، تقوای خدا را بحق شایستگی‌مقام
الهی نگه دارید و نمیرید مگر اینکه مسلمان (واقعی) بوده
باشید.

که دراین آیه برای تقوی حدّخاصی معین نشده است و با
تعلیق آن به «حق تقاته» تا نامتناهی ادامه دارد، ولی سپس با
آیهی ذیل نسخ شده است:

«فاتقوا الله ما استطعتم...»^۴

یعنی: حق تقوای الهی را به قدر استطاعت خودتان نگه دارید.
که در این آیه حدود تقوی به اندازه‌ی استعداد هر شخصی
تعیین شده است.

۱۲- آیهی مبارکه‌ی:

۲ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۷

۳ سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۲

۴ سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۱۶

«ومن ثمرات النخيل والاعناب تتخذون منه سكراً ورزقاً حسناً» ۱

یعنی: و از میوه‌های درخت خرما و انگور که از آن نوشابه و رزق نیکو به دست می‌آورید.

که با آیه‌ی کریمه‌ی ذیل نسخ شده است:

«قل انما حرم ربی الفواحش ماظهرمنهاوما بطن والاثم والبغی بغيرالحق» ۲

یعنی: (ای رسول ما) بگو، که خدای من، اعمال زشت را چه پنهان و چه آشکار حرام فرمود است و هم چنین گناهکاری و ستمگری به ناحق را نیز حرام کرده است...

۱۳- آیه‌ی شریفه‌ی:

«وان منکم الاواردهاکان علی ربک حتماً مقضياً» ۳

و هیچ یک از شما باقی نماند مگر این که وارد جهنم شود و این حکم حتمی پروردگارتست.

که با آیه مبارکه‌ی ذیل نسخ شده و مؤمنین از دخول دوزخ استثنا گردیده‌اند.

«ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنهامبعدون» ۱

۱ سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۹

۲ سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۱

۳ سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۷۲

۱ سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۱

یعنی: و البته مؤمنان، آنان را توفیق و وعده‌ی نیکوی ما بر آنها سبقت یافته از آن دوزخ به دور خواهند بود:

۱۴- هنگامی که رسول اکرم(ص) با قوم یهود صلح کرد، این آیه‌ی مبارکه درباره‌ی آنان نازل گردید:

«وقولوا للناس حسناً» ۲

و بامردم با زبان خوش تکلم نمائید.

و چون رسول اکرم(ص) از غزوه‌ی تبوک مراجعت فرمود و یهود هم سست پیمانی کرده بودند که آیه‌ی فوق با آیه‌ی شریفه‌ی ذیل نسخ گردید:

«قاتلوا الذین لایؤمنون بالله و لایالیوم الاخرو لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لایدینون دین الحق من الذین اوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیه عن یدوهم صاغرون.» ۳

یعنی: (ای اهل ایمان) با هر که از اهل کتاب (یهود و نصاری) ایمان به خدا و روز قیامت نیاوردند و آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده، حرام ندانند و به دین (و آئین اسلام) نگرند، قتال و کارزار کنید تا آن گاه که با ذلت و تواضع به اسلام جزیه دهند.

و به این ترتیب، حکم صلح، با آیه‌ی قتال منسوخ گردید.

بسمه تعالی

جلد دوم کتاب ولایت از دیدگاه قرآن تألیف این ناچیز که در پانزدهم شعبان ۱۳۹۴ قمری به هزینهی بانوی فاضل و نیکوکار حاجیه دکتر محبوبه خانم صدقی به طبع رسیده بود،

۲ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷۷

۳ سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۹

مورد استقبال موالیان باایمان قرارگرفت و در کمتر مدتی نسخه‌هایش نایاب شد و از طبقات مختلف مخصوصاً طبقه‌ی جوان و تحصیلکرده خواستاران زیادی یافت. بنابراین آقای الحاج غلامرضا عظیمی که از موالیان و مخلصان آستان باعظمت حضرت شاه‌ولایت مولای عالمیان امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه‌السلام می‌باشد، به تجدید طبع آن همت گماشت و در دسترس محبان مولی قرار داد، امید است که این قدم مثبت و اقدام خیر آن نیکمرد باایمان مورد توجه و قبول حضرت بقیه‌الله ولی عصر حجه‌بن‌الحسن العسکری اروحنا فداه قرار گیرد، و ما و ایشان هر روز به خدمت جدیدی در راه نشرفضائل آل محمد علیهم‌السلام موفق آئیم/ ۱۵ شهر شعبان العظیم ۱۳۹۶.

خادم‌الشریعت الغراء، الاحقر: عبدالرسول احقاقی.
